





LIBRARY  
MUSLIM UNIVERSITY  
ALQADIR

بسم الله الرحمن الرحيم  
الانسان وحر المضا  
درست از دهم  
و سافرات و امم  
و کائنات

BRITISH  
LIBRARY

100/100

CHECKED-2004



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد الخالق البرايا واشكر الوهاب العطايا والصلوة والسلام على النبي  
والوصي والبتول والبطين والنجاد والاباء الصادق والكاظم والرضا  
والنقي والنفق والتكوي والمهدي الهادي صاحب الزمان صلواته  
عليه وعليهم اجمعين اما بعد در توصيف و تعريف ائمه هدى عليهم السلام  
چنين كويد مصنف اين كتاب ابو مخنف بن لوطين بخي خراساني عليه الرحمه  
و اين كتاب را كنز الانساب و بحر المصاب نام كوده و كاتب اين  
كتاب حضرت امام جعفر صادق عليه السلام است كه بدست مبارك  
خود نوشته بودند بعضي بخط حضرت امام حسن عسكري عليه السلام  
بوده و اين كتاب شريف مدني روزگار در مسجد اقصي بماند از هجرت  
حضرت رسول صلي الله عليه وآله وسلم بششصد و پنجاه و شته سال  
رسيده بود كه حضرت سيد ابوطاهر جعفر بن عمران بن موسي بن  
حضرت امام محمد تقى عليه السلام اين كتاب شريف را از مسجد اقصي  
بولایت عجم آورد و زكار كذشت كه حضرت سيد ابوطاهر

سلیم و حکیم و علیم اما محمد بن حسن بن حضرت امام حسن عزا فرزند بود بدین اسامی  
لقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالت و و جالت و ملک  
اما یعقوب بن حسن بن حضرت امام حسن را هشت فرزند بود بدین اسامی  
ایوب و عزیز و عیسی و کامل و زاهد و عابد و واحد و غفار اما یونس بن حسن بن  
حضرت امام حسن عزا فرزند بود بدین اسامی مالک و ملک و جبریل و مجمل  
و اسرافیل و عزرائیل اما عارث بن حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام را پنج  
فرزند بود مالک و ملک و یونس و زقاق و رحیم تا زمانیکه شام بن عبد ملک  
مروان حضرت امام محمد باقر عزا فرزند او و شهید کرد و قصد اولاد نمود  
حمله امام زادگان رومی با طراف و جوانب نمود اما محمد بن زید بن حضرت  
امام حسن عزا فرزند یوسف و یونی در زمان سیب در شهر دمشق شهید  
کردند علی و اسحق را در جزایر شهید کردند اما حسن بن حضرت امام حسن عزا  
یاد و فرزند در زمان عبد الملک مروان از بغداد رومی بولایت رسی بنزد  
چون بشهر رسی رسیدند حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام را بایک فرزند  
احمد نام در سجده شهید کردند و بیابا القاب حسن یعنی خوانند و باقی فرزندان تنفر  
شدند بعضی بولایت مازندران فرستند اما یحیی و یونی را در ولایت و راسین شهید  
کردند در موضع ایوانک اما محمود و یعقوب و جعفر فرزندان محمد بن حسن بن حضرت  
امام حسن عزا لقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالت و جالت  
این هشت تن را در دام و موضع فیالکاه شهید کردند و تنهای مبارک ایشان را  
که در میان خاک و خون افتاده بود کس را زهره آن نبود که خاک نماید چون  
شهید در آمد یحیی بن شجاع الدین ابو لؤلؤ انصاری با فرزندان اما مراد کازرا

دفن کردند و آنکه بحی با فرزند آن گفت بایا چه کنید تا خاریان واقف نشوند زین  
سبب القاب آن طایفه بایا چه بماند اما حارث بن اوی بدیهه موسی قنات  
و ایشانرا شهید کردند و ما ششم بسیار جراحت رسیده بود چون بکله موسی رسید  
بجوار رحمت حق پیوست اما مرتضی و ابوتراب بولایت دارالمرزبان نذران  
افتاده و وطن یافتند و نزدیات ایشان بسیار شد بالقاب مرتضی اما پسران  
با فرزند آن از شهر ری بولایت دارالمرزبان آوردند و مدتی روزگار در شعب جبال  
سیر کردند و بعد از آن روی بولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند ایشانرا  
شهید کردند اما پسران ری زید بن حضرت امام حسن عمو را با دو فرزند اسلام  
کنعان در شهر قم شهید کردند اما قاسم بن عبد الله حضرت امام حسن علیه السلام  
در ولایت دماوند بموضع کل خندان شهید کردند مصحوم و مظلوم بن عبد الله  
در ولایت ورامین شهید کردند بموضع آب باریک اما عون و سالم و سعید  
بن عبد الله در ولایت ورامین بموضع خاره شهید کردند اما خضر و الیاس  
بن ابراهیم را در ولایت طالقان بموضع مرجان شهید کردند اما عبد مناف  
و عبد المطلب بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن عمو را در شهر ستاق شهید  
کردند اما عبد المجید بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن عمو را در شهر سیدان شهید  
کردند اما عبد الله و زکریا و ادیم را در شهر ورامین شهید کردند اما سپاه دیگر  
بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام را از بغداد روی بولایت  
دارالمرزبان نهادند و مدتی روزگار در شعب جبال سیر برد و دی را کیه  
سپاه دیگر می گفتند از جنت آنکه با هشام بن عبد الملك مروان بسیار محاذ  
نموده بود و آخر الامر روی بدارالمرزبان نهادند بموضع کوه پانیه وطن ساخت و در آنجا

وی بسیار شد تا زمان خلفای بنی عباس و آن ملعون حکم کرده بود که سید صحیح نسب  
 بکشند و بسوزانند چون خلفای بنی عباس بکوه پایه مازندران بموضع رستاق رسیدند  
 سیدان رستاق را زجر و سیاست کردند و آنکه مردمان ولایت رستاق نزد  
 آن ملعون آمدند و قسم یاد کردند که اینها در دیه رستاق میسبانشند شجند و سید  
 نیستند چون آن منافقین این سخنان بشنیدند دست از کشتن سادات باز داشتند  
 و از آن زمان القاب ایشان بشیخ مذکور است و سیادت مخفی باند اما فضل  
 بن زید بن حضرت امام حسن عمار در زمان عبد الملک مروان روی بسبز دار نهاد  
 و جمله فرزندان در عقب وی می فرستند و چون بشهر املقان رسیدند فضل را  
 با دو فرزند و یک عبد الموالی و عبد المعالی در شهر املقان شهید کردند و عبد  
 الباقی و عبد الفضل در شهر بسزوار رسیدند و وطن ساختند و ذریت ایشان  
 بسیار شد بالقاب حسینی باند اما عبد اللطیف بن فضل بن زید بن حضرت امام  
 حسن عمار بکوه پایه و مذکان شهید کردند اما طیب بن حسن بن حضرت امام حسن عمار  
 در توابع شهر شمران بموضع اونی شهید کردند اما سام و جالوت در ولایت نهمس  
 افتادند چون بیابان قلعه نهمس رسیدند ایشانرا شهید کردند اما سلیم و حکیم و حمید  
 در ولایت شیروان افتادند چون بشهر شانی رسیدند ایشانرا شهید کردند اما  
 حمید بن حسن بن حضرت امام حسن عمار در توابع شمران در موضع سمانک طایفه  
 کا و سواران شهید کردند اما فرزندان یعقوب بن حسن بن امام حسن علیه السلام  
 در زمان هشام بن عبد الملک مروان روی بولایت لاریجان نهادند  
 آنجا شهید کردند اما ایوب و عیسی و کامل و عزیز و زاہد و عابد و غفار بشهر  
 رستاق رسیدند مردمان مروانک و حسن سونا و علی سونا مقدّمه لشکر ضلالت

بودند در عقب نشان اعلان رفتند و بسیار مجادله کردند و آخر الامر آن بهشت نفر  
 امام زادگان را در موضع شهر رستاق حسن سونا و علی سونای مذکور شهید کردند تا  
 فرزندان یونان بن حسن بن حضرت امام حسن ع. را در ولایت یزد افتادند و نام  
 ایشان جبرئیل و میکائیل و عزرائیل بود چون بشهر یزد رسیدند ایشانرا شهید  
 کردند اما فرزندان عادت بن حسن بن امام حسن ع. مالک و موسی را و آذربایجان  
 شهید کردند مالک و رزق و رحیم بولایت خراسان افتادند و وطن ساختند  
 و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی اما ابوتراب بن حسن بن امام  
 حسن ع. را شش فرزند بود بن اسامی سلیم و مسلم و عابد و صالح و ادیس و محمد  
 اما سلیم و مسلم و محمد در ولایت استرآباد افتادند و در موضع کلیا و وطن ساختند  
 و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی فصلی دیگر از حکایت قاسم بن امام

حسن ع. هست در این مجلس ذکر میشود

در ذکر عدد اولاد حضرت امام حسین علیه السلام و احوال ایشان

در اخبار وارد است که حضرت امام حسین ع. را شش فرزند بود بن اسامی حضرت  
 امام زین العابدین و علی اکبر و عبدالله و محسن و دختران زبیده و خاتون فاطمه  
 اما علی اکبر و عبدالله را در زمین کربلا شهید کردند اما حضرت امام زین العابدین ع.  
 و محسن و فاطمه را در دمشق بردند و محسن شش ماه بود در بین راه بکوار حق پیوسته  
 و باقی اسیران را بدمشق بردند اما خواهران حضرت امام حسین ع. سه تن بودند  
 زینب و رقیه و ام کلثوم بر دایمی چون بشام رسیدند محسن بن حضرت امام  
 حسین ع. آنجا قربان یافت اما از سلمان بن علی الله شیرازی منقول است

چون اسیران اهل بیت حضرت محمد مصطفی و مرتضی را به دمشق آوردند من آنجا  
 رفتم که ایشان را به نزد یک حرم زید جادادند و مردی بود نزد زید که او را طاهر بن  
 مارت می گفتند و اصفانی بود طاهر روایت کرد که من آن شب نزد زید بودم  
 او را خواب در گرفت و گفت یا طاهر سیاه تا سر خود را در دامن تو کنم آنگاه من  
 شتم و زید سر خود را بدامن من نهاده در خواب رفت و سر مبارک حضرت امام  
 حسین را در طشت زرین نهاده بودند چون ساعتی از شب که شد دیدم که یک  
 فریاد از پر و کیان حضرت امام ۴ برآید ناگاه دیدم که سر مبارک آنحضرت از  
 ای برخاست و بر سر آن طشت بقدر چهار ارش ایستاد و مانند ابر بسیاری  
 نلک میبارید و میزاید و میفرمود که اللهم هذا اولادنا و اهلنا چون من آن  
 بزم رسیدم و گریه و ناله آغاز کردم و بخیج جابه برتن چاک دهم با دماز بلند گفتم که یا  
 بیت مظلومان شما را چه افتاده است پروکیان گفتند که از حضرت شهید  
 بلا و خرمی ماند فاطمه نام و طفل است اکنون در خواب بود بیدار گشته فریاد  
 ورده که پدر را در خواب دیدم مرا پیش پدر بریده که دیدن پدر از و دارم <sup>مشت</sup>  
 و برآه آورد چون ویرا چنان دیدیم ما را طاقت نماند ویرا حضرت امام حسین ۳  
 بار دوست میداشت چون من از پر و کیان این سخن شنیدم فریاد برآورد  
 آنکه زید از خواب بیدار شد و دید که سر مبارک همچنان ایستاده بود و زید <sup>سید</sup>  
 دانست از من احوال پرسد که بقدرت خدا بتعالی سر مبارک روی بیزید  
 دو گفت ای سپهر معویه من در حق تو چه بگویم که تو با من چنین بیدار کردی  
 بنای ما را در زمین که بلا انداختی و سرهای ما را آوردی و پروکیان <sup>همه</sup>  
 گفت ما را اسیر کردی و خانمان ما را غارت نمودی ندانستی و در قرآن



آنچه اندکی که مسبب آفرینش انجمن و جمیع موجودات حضرت مصطفی ص و اولاد  
دوست چگونگی رواداشتی که گوشواران عرش رحمانی را به تیغ بیدریغ شمشیر  
گردانیدی و فردا رسول خدا ص و علی مرتضی ع را به جواب خواهی داد و بعد  
از آن بقدرت خدا تعالی با و از فیض فرمود با رخدایا سترای عذاب آخرت را  
تو دانی اما سترای عذاب دنیا را هر یک از عاقلان بدو بنمائی و طمع دنیا را از او باز  
گیری اما در کتب معتبره مذکور است که بعد از شهادت حضرت امام حسین ع  
بچهل روز یزید را با تا بجان و طالمان کربلا هلاک کردند مع آنها که متابعت جنگ  
با شمشیر کربلا نموده بودند و چون یزید این سخن شنید لرزه بر اندامش افتاد و گفت  
تاسر مبارک افتاد و دیگر باره احوالات کربلا تازه کرد چشمتن خروش  
بر آوردند که بجای اعلی رسید و زبان بفریاد افتاد و اعلیا و احسانا  
برگشتاد و چون فاطمه را چشم بر سر مبارک پدر افتاد فریاد برکشید و آن سر خون  
آلود را بوسه داد و میگفت ای جان پدر این چه حالتیست که تو را افتاده که بمن  
سخن نیکویی و مرا در بر نیکویی و احوالات اهل بیت را نمیپرسی و آن خون آلود را  
بر روی خود میمالیدی و میمالیدی و زاری کنان جان بحق تسلیم کرد اما نشد و آن  
الیه را چون پیردگیان چون این حال بدیدند جاها چاک کردند و دیگر بار  
مصیبت کربلا بر ایشان تازه شد و در روایت آمده که حضرت امام زین  
العابدین ع در آنوقت هفده ساله بود و کم و زیاد نیز گفته اند و در کتب معتبره  
در بنزد یزید بود تا زمانی که مسیب بن قهقاع خزائی خروج نمود و ما را از قافلان  
حضرت امام حسین ع بر آورد و در روایت دیگر آمده که حضرت امام زین العابدین ع  
را با لباس زینب خاتون بندنکرده بودند بلکه یکی از مقربان خود سپرده بود که او را

ستم کند و رعایت کند تا وقت طلب و بعد از آنکه مستیب خروج نمود بمحضر بنیدین  
حضرت امام حسن عجله رسید لشکر جمع کرده روی بر آن محفلان نهاد و  
چون خبر مستیب رسید خوش حال شده با جمله سپاه با استقبال محمد بن  
نیدین حضرت امام حسن عجله رسید و چون بچه رسیدند پیاده شده با جمله سپاه  
قدم محمد بن نیدین را بوسیدند و آنکه مستیب او را با غر از و اگر ارام تمام بمنزل خود آوردند  
و مدتی که در گذشت با اتفاق دمار از محفلان بر آوردند و بعد از آن روی  
بدشق نهادند و مدت دو ماه بقولی چهل روز دمشق را خراب کردند و نمائی  
سپاه دمشق را بقتل در آوردند و عمر خاص و مروان حکم و خالد بن ولید پیش نیدین  
برفتند با چندین از محفلان کوه لبسان و کوه را پناه کردند و بعد از آن نیدین  
کاغذی نوشت پیش امیر مستیب و محمد بن نیدین که مقصود شما چلیب مستیب گفت  
ما را مطلب این است که حضرت امام زین العابدین را از بند خلاص دهیم نم از  
برای سلطنت است و پادشاهی و البته میباید فرستاد آنکه نیدین قاصد می کشد  
مستیب فرستاد و قسم یاد نمود که عهد تازه کردم و بعد از آن بگفت تا حضرت  
امام زین العابدین عجله خدمت و اسیران روانه سازند چون خبر مستیب رسید  
که حضرت با تمامی اهل بیت می آیند با جمله اسیران و بزرگان با استقبال شاهزادگان  
پروان رفتند چون نزدیک حضرت رسیدند یکی پیاده شدند و جمله سپاه سرو پای  
برهنه در دست و پای حضرت افتادند و ماتم حضرت امام حسین عجله را از سر  
گرفتند فریاد و او یلاد و احسرتا بر آوردند چنانکه ناله سپاه به ملک رسید بعد از آن  
مستیب بفرمود تا از برای امام عجله جامه و اسب خوب آوردند و سوار گردانیدند  
و پرو کینا یکا کینت جامه پوشانیدند و چون مدت دو هفته بگذشت محمد بن

زید بن امام حسن ع علیه السلام همیشه خود را بعد حضرت ع علیه السلام در آورده و اما در بیان اخبار قاسم  
بن امام حسن ع علیه السلام روایت میکند لوط بن یحیی خراسانی علیه الرحمه که در زمانیکه زید قصد  
اولاد امیر المومنین ع علیه السلام کرد و خاندان نبوت را خراب نمود و شجره نبوت را  
بی بهره گردانید و علم شوم سیاه بدو خواند خویش افروشت و خانه کعبه را به آه  
و ناله اطمینت خراب کرد و روایت درست آمده که کسانی که تابع این ظلم و بی شرمی شدند  
و بر تکلیب این امر گردید چه کس بودند اول پسر زیاد و عمر و سنان بن ابی  
و شیت ریمعی که مقدمه لشکر خلافت بودند و سعیت رسول خدا را شکستند و کمر  
عداوت آل محمد بر میان بستند تا آن روز که زمین گریه را رسیدند و پرده عصمت  
محمد مصطفی ع علیه السلام و علی مرتضی ع علیه السلام را دیدند و طبع خود را از آخرت بریدند و ای بر آن قوم  
که دعوی بندگی خدا و امتی محمد مصطفی کردند و چنان ظلم و جفا بر خاندان آل عبا روا داشتند  
تا راوی روایت میکند که در آن زمان که مختار بن ابوعبیده ثقفی خرج کرد و کشتگان  
حضرت امام حسین ع علیه السلام که در کوفه بودند دمار از آن مخالفان بر آورد و دود چندی از خارج  
که کبینه آل محمد کمر عداوت بر میان بستند بودند و زبان شوم بنا سازد و کشته  
بنو فقیه الله تعالی و مار از یکان یکان بر آوردند و در بعضی کتب مذکور است که اول  
سکینه با قاتلان حضرت امام حسین ع علیه السلام حرب کرده علقه بود و مستیبت و بعد از آن  
مختار اما اشعث که برادرزاده سعد از رزق بود از زیر تیغ مختار روی بهر میت  
نشاده در کوه پایه را استمداد در بالای در بندک رود و بار علیا و طن ساخت تا زمانیکه  
یوسف بن یعقوب بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع علیه السلام از ظلم خارجیان متقی  
در شام به قوت پسر بر دو بعد از آن روی در دیات نهاد چون در کوه پایه را استمداد  
افتاد و در بالای در بند رود و باریده اسنا کیوکت رسید و او را دهان بخارج که علقه

بن امام حسین ع را در ترین کربلا تیر زده بود مگر امام زاده یوسف درآمدند و هفت تیر  
 بن مبارک امام زاده زدند اما امام زاده سینه را لید و میگفت الله اکبر بدیتری بود که  
 بر من زدند پس امام زاده دست بدعا برد آورد و گفت آئی ای حکم قوم بدیتر بماند تا روز  
 قیامت با هر خالق کیه را نظایفه هم چنان بدیتر ماند تا در آن زمان که ملک و غازی  
 که کترین فرزندان یزدجرد بن شهریار بود خروج کرد و ملک و غازی را چهار سپه بزرگان  
 اشرف و ملک بهمن و ملک قباد و ملک کجیسه و اما چون ولایت دارالمزبکات گنجینه  
 قرار گرفت بغیر خود اما نظایفه را که اسم ایشان بدیتر بود بیاوردند و بعضی را بکشند و  
 بعضی را بسوزند و بعضی را خراج و تکالیف که بود بر گردن ایشان نهاد و هر سالی  
 هزار دینار زر سرخ از ایشان جریمه میگرفت چرا که ایشان از نسل سعد ازرق بودند و چون  
 بعد از مدتی اقتدار یافته سجدت ظفر مستعد گشته ظلم و ستم سجد با ابلهیت پیرسانند و  
 میکنند ابو مخنف بن لوط بن یحیی خراسانی که چون حضرت امام حسین ع و برادران برادران  
 جمله را شهید کردند حضرت امام زین العابدین ع بیمار و خا رجیان بدرون خیمه درآمدند  
 و ابلهیت را اسیر ساختند و شخصی که نام وی نافع بن نعمان بود میخواست که حضرت  
 امام زین العابدین ع را شهید کند مردی بود در میان لشکر کفار که محاسن سفید  
 داشت عصائی در دست و نام وی حبیب بن محمد کش بود گفت برادران من این  
 عثمان او را بکشید آخر از خدا شرم بدارید و از روز قیامت برانید شهید که جواب رسول  
 خدا ص چگونه خواهید داد و حال این کودک بگناه را اینجو امید بکشید و چنان فریاد برآورد  
 که عمر سعد بشنید و بانگ بر سپاه زد و گفت دست از ابلهیت باز دارید و هر چه  
 از غارت آورده اید باز دهید و حضرت امام زین العابدین ع را میازارید و  
 دست باز داشتند و بعد از آن سرهای مبارک ابلهیت رسول خدا را جدا کردند

با سر مبارک حضرت امام حسین <sup>ع</sup> و فرزندان و برادران و برادرزادگان و عم زادگان  
از حبه ابلیت بجهنم بودند که سر مبارک ایشان از تن جدا کردند و سینه که کرده بجا  
گذاشتند و آنکه پسر زیاد بفرموده نامندوی کردند و بزبان تعرض بردمان گویند  
گفتند که ای مردمان اگر خواهید که امام خود را ببینید بایستقبال بیرون روید و رفته  
که شیعیان بدرخانه سلیمان خرد خراعی آمده براو جمع شدند و ایشانرا قصد  
چنان بود که برپور زیاد و خروج کنند چون ازین حکایت بشنیدند و بکوش آن رسید  
بفرموده تا آنشب برپای مبارک اهل بیت را از شهر بیرون بردند و پس از عمر سعد  
شمری بچوشتن بودند و در منزل راه گرفتند و آنجا حصین بن نمیر کندی که پس از  
شکر خج بود روی بعر سعد کرد و گفت یا امیرشش ماه است که من در این ولایت  
مانده ام اگر صلاح دانید ما را بازگردانید که خبر از خانه خود ندارم آنکه عمر سعد  
ما را گردانان از خلعت شاهمی و اسب گر آتایه دادند و روانه گردانید پس زمین خند  
بسیوسید و گفت یا امیر ازین برپای ابو ترابی یکی را بمن ده تا در مکان خود بریم و یاران  
و دوستان من نیز مشاوری پس عمر سعد امر کرد که بسیار که حضرت اما مزاده قاسم  
نوداد را با و دادند و خوشحال گردیده روی براه نهاد و روز و شب میراند و هر دو  
که رسیدی ویرا اعزاز و اکرام کردند و اما مردمان قزوین و همدان و در کرمن بیشتر  
و مال تبار کردند و چون بشنیدند که خبر بری فرستاد که تمام بزرگان و امیران می ده  
و این و ماوند و کوه پایا جمعی بایستقبال او آمدند و زو مال بسیار تبارا و کردند و می  
گفتند که روح ابوسفیان از شما شاد باد و طفل که حاکم روی بود امر کرد تا سر اما مزاده  
قاسم را بمیدان فرستاد و چون بازی کردند و شرم از مصطفی <sup>ع</sup> و رقتی شد شد  
اما در شاه میران سفلازی بود از نسل جابر بن عبد الله الانصاری و جابر بن خاند

نام وی بود و در آن ده مقام بود آنگاه سر مبارک را مراد قاسم با بنی بر آن برسم  
 امانت سپرده و آن پیره زن کیفیت آن مرز است که انگیزت و هر روز آن  
 سر مبارک را بجانب میدان میردند و چو کان میردند و باز میآوردند و بان پیره زن  
 میسپردند تا شب جمعه رسید تاگاه پیره زن در خانه رفت دید که آن خانه پر نور است  
 و هیچ احتیاج نشمع و چراغ نیست بخیر مانده گفت خدا یا مکر این سر از ابلهیت رسول  
 خداست و گرنه از سر هیچ بنی آدمی چنین گرامت ظاهر میشود و چون پیره زن آن بخلی  
 از آن سر بدید از جای برخاست و آن سر خون آلود را بشکست و کلاه پشت و نگاه  
 بسر شاهزاده قاسم میکرد و میگفت: بروئی چگونه روی مانند آفتابی نمودی  
 چگونه نمویی هر حلقه و تابی؟ آنگاه پیره زن را از بکریت و گفت نذر کرده ام  
 که امشب چهار شمع روشن کنم و نزد دیکت این سر بر زکوار بگذارم و دیده را از خود  
 غفلت باز دارم شاید که بر من ظاهر شود که این سر مبارک از کیست چون شب  
 در آمد پیره زن چهار شمع روشن کرد و نزد دیکت آن سر بر زکوار بر زمین نهاد و گاه بنگاه  
 مشغول شد و گاه ذکر حق سبحانه و تعالی بر زبان اندی و گاه بمصیبتی آن سر بگریست  
 تا نصفی از شب در گذشت تاگاه پیره زن دید که شش زن آمدند و قول فاطمه زهرا  
 و حضرت محمد مصطفی را دوم فاطمه بنت اسد که مادر حضرت مرقدی علی است  
 سیم آمنه خاتون که مادر حضرت یحیی است چهارم خدیجه خاتون مادر حضرت فاطمه  
 پنجم آسیه خاتون زن فرعون ششم مریم مادر عیسی و هفتم باجای سیاه و در دیهای  
 گمود همه نزد دیکت سر مبارک قاسم نشستند و آنگاه سر مبارک را شاهزاده قاسم بر امر  
 خدای خود جل از جای برخاست و برایشان سلام کرد و گفت بگریه بجال نمود اما  
 من و سر از تن جدا چگونگی از کیفیت حال و با و از فصیح خواند که ام جیسیم آن اصحاب

الکفیف والرفیم کا تو میں کیا تنہا عجبا الا ان بنکرید کجال ما کر تنہای مارا در کر بلا انکر تنہ  
 و سہرا ہی مارا با طراف و جوانب بردند و سر مرا هر روز چو کان میرنند و اہلبیت را یک  
 و بشام بردند و از سیدادی با شہیدان کر بلا چکویم چون حضرت فاطمہ ۴ از آن سر  
 بریدہ آنچنان نیشید جامہ چاک زد و چندان بگریست کہ فرشتگان ہفت آسمان  
 و زمین بگریہ درآمدند و غروش از آن زنان برخاست و آنکہ حضرت فاطمہ آنسر را  
 برداشت و بسلیقہ خود میمالید و میزارید و این ایات جگر سوہ کیفت پشمن را نور  
 دیدہ جان مادر پد حسین را سر بریدہ جان مادر پد یسکان در کر بلا کشتند سیراب  
 تو یکدم ناچشیدہ جان مادر پد و ازین نوع مرثیہ میخواند و آنکہ گفت ایفرزند عزیز  
 من فردای قیامت چون در آید من غمناخون آغشته بدت علی مرتضی ۴ را بر کر بلا  
 اندازم و جانہ زہر آلودہ بدت حسن مجتبی را بر دوش راست افکنم و پیر این  
 خون آلودہ امام حسین مظلوم شہید کر بلا را بر دوش چپ افکنم و مرکب جہت  
 بسیار رسیدہ کر بلا را سوار شوم و از ہمہ مقدم تر در عرصہ قیامت بگردم و جہنما  
 و داحیثنا و واشہید اودا محمد اودا عیسا گویم و داد شما را از ظالمان پید نیان  
 بستانم و کردہ و کردہ را بدوزخ فرستم آنکہ آن پیرہ زن دست دراز کردہ و دین  
 حضرت فاطمہ را بگرفت و گفت یا سیدۃ النساء العالمین تو میدانی کہ من کیمینہ شیعہ  
 آل محمد و کمترین کنیزان تو را کینم خدا برا تو کواہ میگیرم کہ شکوہ مرا پیش پد رت  
 نکوی کہ مرا حقیقت اینجا معلوم نبود و نیز مرا بعنف سپردہ اند آہ و اویلا کہ حسد و  
 از شر ساری روز قیامت چکیم و از روی سیاهی نزد خواتون قیامت چو عذر آویزم  
 و سر و روی میخو اشید و مینالید پس سیدۃ النساء چون پیرہ زن را بد آنحال دید  
 و بہت مبارک بجا پیرہ زن دراز کرد و گریان او را بگرفت و گفت ای

زن بجا روج چنین مضطرب شده من میدانم که تو را گناهی نیست شریک که ترا کافری  
 مثل برآزادی تو از آتش دوزخ خواهیم داد پس سستیده النساء بدست مبارک  
 خود نامه نوشته بدان پیره زن داد و گفت ای کار بخدائی که خالق فاطمه و خالق  
 جمیع اشیاست این کاغذ را بستان من نگاهدار که فردای قیامت میتو قدم در  
 نهم پیره زن کاغذ را بستاند و خوشحال گردید و آنگاه بقدرت خدا تعالی فاطمه  
 بازماند و دیگر از چشم پیره زن غایب شدند و چون با مادر شد آن ظالمان بیدین  
 آمدند تا سر مبارک امام زاده قاسم را باز بشوری برند و چو کان زنند و بدست  
 صحیح آمده که پیره زن را پسری بود عبد الله نام مادرش گفت ای جان فرزندان مروزی  
 مینی که شجرهای نبوت را بریزند و شاخه را در هم شکسته و میو بار زمین افتاده  
 یعنی سرفرزند زاده محمد مصطفی و نور دیده علی مرتضی و یاد کا که جز محبتی و میوه  
 دل فاطمه زهرا یعنی قاسم بن الحسن را در زمین کربلا شنید کرده اند و سر مبارک  
 ویرایاری آورده چو کان بازی می کنند و شرم از خدا و رسول خدا ندارند  
 و آنگاه پیره زن گفت ای فرزندان عزیز اگر خواهی شیری که در پستان من خورده و توحله  
 کنم و نزد خدا و رسول آزادی تو کویم بیا تا سر ترا ببرم و بعوض مرا مراده قاسم بدان  
 ظالمان دهم که دیگر باره مرا طاقت آن نیست که سرفرزند زاده رسول صرا بدان  
 ظالمان دهم پس گفت ای جان مادر از تحقیق هست که این همه که در خانه ماست  
 مبارک شاهزاده قاسم است آنگاه مادر جمیع قصه را بفرزند عرض نمود پس گفت  
 لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی یجیب  
 الدعوات و سرسوی آسمان کرد و گفت خدایا گواه باش که مرا یکی نیست اگر هزار  
 جان دارم فدای خاندان نبوت و ولایت کرده ام و خندان کرد و گفت ای مادر



بدانکه غلامان را آنوقت جان بکار آید که خواجه زادگان سلامت باشند اکنون تخیل  
نمای که این غلامان تا رسیدن سر مرز از تن جدا کنی و بعضی سر مبارک شاهزاده قاسم  
بدست این کافران دمی که من جان خود را فدای امانت او قاسم نموده ام چون پدر  
این سخن از پسر بشنید شاد شد و کار دی بکشید سر فرزند خود را ببرید و از تن جدا  
کرد و گفت ای جان مادر من از تو خوشنود شدم خدا نیز از تو خوشنود باد و در این فکر  
نمود که ناکاه در رسیدند و سر مبارک شاهزاده قاسم را طلبیدند پیره زن سر فرزند  
خود را بیرون آورد و بدیشان داد آنها آنسر را ببرند چون رسیدن آن دی رسیدند  
و چند دست بازی کردند آن سر پاره پاره شد دانستند که سر شاهزاده نیست همه  
بیکبار روی بدان پیره زن آوردند و پیره زن را پسر دیگر بود اسمعیل نام برد خانه  
ایستاده بود از دور دید که سواران و پیادگان بقای یکدیگر می آیند و خود را  
خبر کردند چون پیره زن از آمدن مخالفان خبر یافت بنا لید و گفت با رخدایا تو  
سیدانی که من این همه بلا بدوستی محمد مصطفی و علی مرتضی و اولاد ایشان  
کشیده ام مرا بدست این غلامان هلاک کردان و چهل مأمور مرا برین کمار  
که تاب از این سکان ندازم در روایت آمده که چون پیره زن این دعا کرد و بقتل  
خدا تعالی جان بخشیدم کرد ان الله وانا الیه راجعون را وی روایت کرده که فرزند  
عقار یا سرکه در ولایت رود بار بودند بشنیدند که سر مبارک امانت او قاسم را  
بر می آوردند و شمران بردند ابراهیم بن محمد بن عقار یا سرکه با ابن عثمان خویش  
روی شهر شمران نهادند و با غلامان مجادله بسیار کردند و تنی چند از مخالفان را  
بکشتند و سر مبارک شاهزاده قاسم را با پیره زن و تن پسر وی در موضع  
در بند علیا دفن کردند و در شب و در شبیه بیت و نیم شهر صفر ختم با نجر و الظفر

بود تا بر علی و فضل و علما ی آل عبا پوشیده نباشد آورده اند که در زمانیکه حضرت  
 امام حسین ع و فرزندان و برادر زادگان و عجم زادگان تمامی را در کربلا شهادت کردند  
 پیش از آن حضرت امام حسن ع برادر خویش حضرت امام حسین ع را وصیت چنین کرده  
 بود که دختر خود زبیده خاتون را بعقد فرزندم قاسم درآورم اما حضرت امام حسین ع را  
 مستحق و چنین بود که چون بگفته شاهزاده قاسم را که خدا سازد چون بیدین محو  
 گیند حضرت امام حسین ع در دل گرفت و لشکری اندازد جمع کرده بچنگ حضرت  
 امام حسین ع فرستاد و سر راه حضرت را بگرفتند و نگذاشتند که بگردد و چون  
 اطمینان مصطفی و مرتضی ع را در کربلا شهادت کردند و نوبت بقاسم بن الحسن رسید  
 حضرت امام حسین ع قاسم را در بر گرفت و گفت ای نور دیده عجم تو از برادرم امام  
 حسن محبتی ع یادگار مانده و برادرم امام حسن ع مرا وصیت کرده بود که دختر خود  
 زبیده خاتون را بعقد تو درآورم ایجان عجم زمانی باش تا برویم و وصیت پدرت را  
 بجا آوریم تا فردای شهادت پیش جدت نمکمی آنگاه قاسم بن حسن ع گفت ایتم زنگوار امروز  
 نه روز عروسی است و نه جای دامادی زیرا که امروز روز سربازی است نه جای  
 دلنوازی امروز روز فراق است نه روز وصال امروز روز سفر است نه روز حضاری  
 یادگار علی مرتضی و حسن محبتی امروز زیست که فراق تو جویم و بوصول جد و پدرم  
 خاطر مبارکت را جمع دار و محنت دامادی بر من روا مدار که دامادی من به قیامت  
 افتاده است حضرت امام حسین ع چون کلمات جان سوز دل گذار از شاهزاده بشنید  
 آب در دیده بگردانید و زار زار بگریست چنانکه بر دلگان سراق عصمت و طهارت  
 بجای اشک خون بارید و بعد از آن حضرت امام حسین ع گفت ای قاسم صبا بر باش  
 تا وصیت پدرت بجا نی آرم فی الحال حضرت امام حسین ع رفت و زبیده خاتون را

زینت عروسان داده دست ویرا گرفته بدست قاسم داد و گفت ای قاسم اگر رضای  
من خواهی امروز با عروس باش که ترا رخصت جنک نیست و نمیکند از من که بجنگ  
روی شاهزاده قاسم قول عثم بزرگوار را قبول نموده بقول اکثر راوی باز رسیده خاتون  
خلوت نموده در حرم خویش بماند بقدر خدایتعالی نطفه در رحم قرار گرفت بعض دیگر  
از رویان چنان روایت کرده اند که در کربلا امام مظلوم زبیده خاتون را بقاسم  
تسلیم نمودند شاهزاده قاسم بدو تحسیده بود اما قول اصح قول امام جعفر صادق  
علیه السلام است و کتاب این کتاب نیز حضرت امام است چنانکه مذکور شد  
الفصله چون حضرت امام حسین را با اولاد و اصحاب او شهید کردند روایت  
صحیح چنانست که شهر بانو و زبیده خاتون سبب حضرت امام حسین را سوار  
شدند و روی بولایت ری نهادند و آن اسب میمونه نام داشت و در روایت  
دیگر آمده که هرگاه مخالفان در عقب شهر بانو و زبیده خاتون میآمدند ایشانرا  
بازگردانند اسب ایشان بقدرت خدایتعالی سپردیدمشاکی که چون مخالفان دور  
افتادند از هوا فرو آمدی و براه روان شدی تا بولایت ری افتادند چون  
شهر ری رسیدند در حوالی شهر ری غاری بود شهر بانو و زبیده خاتون روی بدان  
غار نهادند چون نزدیکی آثار رسیدند شهر بانو بنالید و گفت آه ای ملکای پر کار  
نوسیدانی که بعد از حضرت امام حسین را دیگر زندگی نماند توقع واستدعا بکرم  
عمیم آنکه چشم مخالفان بر من نیفتد و مرا در میان این غار جای ده در ساعت آثار  
شکافته شد و در پی سپید آمد آنکه شهر بانو خواست که در غار و زبیده خاتون  
دو تن را در آب گرفت ایما در آب که میکند اری آخر رحم مادر سی و دختری بجای رفت  
گفت ای جان مادر تو امانت دار قاسمی ترا رخصت نیست که همراه من بیایی آنکه

شده بانو دختر خود را در کنار گرفت و زار زار بگریست و هر دو یکدیگر را وداع کردند  
و گفت ای دختر بخدا راضی باش که ترا زنی خدمت میکند همچو مادر مهربان و آنگاه بانو  
مستوجه غار شد و زبیده خاتون تنها بماند آورده اند که در آنکه رود بار زنی بود  
از نسل عمار یا سر و نام آن زن را بعد بود چون بشنید که دختر حضرت امام حسین علیه  
بولایت ری وطن ساخته است در خدمت زبیده خاتون آمده چندان بماند  
که فرزند متولد شد و نام او را قاسم ثانی گذاردند اما ملک شاه غازی بن بره  
جردین شهریار ملک عجم بود قاسم ثانی را بقلعه شمران برد و بسیار کرامتی کرد  
تا زمانی که حجاج بن یوسف خروج کرد و قصد اولاد آمد که دو چون بولایت ری  
رسید از اولاد خبر پرسید سعد بن ابهریره از شاخ زنی بود حجاج گفت که در دلا  
شمران جماعت ملوک اند و از فرزند زادگان حضرت امام حسین علیه که قاسم ثانی  
نام دارد پیش ایشانست چون حجاج این سخن بشنید شاد شد و همه یکبار روی  
یشمران نهادند و چون بزرگیت قلعه رسیدند و ملوکان خبردار شدند از آمدن حجاج  
بیرون آمدند و بادشمنان مجادله عظیم کردند و بسیار رخا فغان گشتند و حجاج  
زنا و شمشیر چندین از ملوکانرا شهید کرد و قاسم ثانی را از دست ملوکان گرفتند  
و شهید کردند چون خارجیان یا زکشتند ملوکان قاسم ثانی را بموضع در بند علیا بردند  
و خواستند که دفن کنند سر مبارک قاسم بن جن علیه که پدر او بود و آواز داد که حبیب را  
بزرگ حبیب آرید پس قاسم ثانی را نزد سر پدر دفن کردند و الله اعلم

در بیان ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام

بدانکه آنحضرت را چهار فرزند بود بدین اسمی حضرت امام محمد باقر علیه السلام

وحمز و زید و علی و جعفر و حسن و موسی و اظهر و اقطر و مادی و قمدی و ابوتراب و طیب  
 اما حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسمی محمد و قاسم  
 و عبد الله و حمزه و سلیمان و ابراهیم و سعید و داود و ایوب و یوسف اما حمز  
 بن حضرت امام زین العابدین ع را سه فرزند بود بدین اسمی تقی و نفی و عسکری  
 اما زید بن حضرت امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسمی عقیق و عقیق و امان  
 و حیدر و جانه و مالک و علی اما علی بن حضرت امام زین العابدین ع را شش فرزند بود  
 بدین اسمی طیب و طاهر و شیر و شیر و عقیق و صالح اما جعفر بن حضرت امام زین  
 العابدین ع را پنج فرزند بود بدین اسمی لام و رضا و اشرف و یعقوب و احلام اما  
 حسن بن حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسمی نعمت و احمد  
 و هبیب و عابد اما موسی بن حضرت امام زین العابدین ع را نه فرزند بود بدین اسمی  
 شعیب و اسحق و اسمعیل و ایوب و یوشع و بایل و قایل و روحیل و آدم اما اقطر بن  
 حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسمی قیدار و علم دار و دهایت  
 و تیم و نس و خضر و الیاس و الکیا و هارون اما اظهر بن حضرت امام زین العابدین ع  
 را ده فرزند بود بدین اسمی ابرار و مختار و کرار و حوت و قوح و هاشم و مختم  
 اما مادی بن حضرت امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسمی محمد  
 و زفر و عبد الله و عقیل و سلم و ابراهیم و جاده اما ذکر اولاد جمدی بن حضرت امام  
 زین العابدین ع در مجلس چهارم گفته خواهد شد اما یوسف بن حضرت امام زین  
 العابدین ع را چهار ده فرزند بود بدین اسمی غالب و طالب و مطلب و علی و زید  
 و حمز و ایل و سهل و ابرار و مختار و علم دار و اسلام و کنعان اما سعید بن حسین  
 بن حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسمی مالک و حسن و حمزه

ویا سر و آتایل و صاحب و حافظ و قادر و آدرس و باقی اولادان حسین بن امام  
 زین العابدین در همین مجلس ذکر خواهد شد اما تقی بن محمد بن امام زین العابدین  
 را چهار فرزند بود بدین اسمای طیب و طاهر و فضل و حارث اما تقی بن محمد بن  
 حضرت امام زین العابدین را چهار فرزند بود بدین اسمای محمد و یعقوب و  
 حسن و حسین اما عسکرن محمد بن امام زین العابدین را پنج فرزند بود بدین اسمای  
 طاهر و مطهر و یوسف و یونس و سعید اما علی بن زید بن حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام را شش فرزند بود بدین اسمای احمق و جمشید و قوام الدین و قطب  
 الدین و زین الدین و سیف الدین اما امان بن زید بن حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام را نه فرزند بود بدین اسمای سیف الله و خطاب الله و حساب الله  
 و اسد الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله اما حیدر بن زید بن حضرت  
 امام زین العابدین را سه فرزند بود بدین اسمای جمشید و مزید و محمد اما خاندان بن  
 حضرت امام زین العابدین را چهار فرزند بود بدین اسمای عقیب الله و لطف الله  
 و عین الله و عباد الله اما مالک بن زید بن حضرت امام زین العابدین را دو  
 فرزند بود اینم الدین و محی الدین اما طیب بن علی بن حضرت امام زین العابدین را  
 سه فرزند بود ابو طاهر و ابو تراب و ابو سعید اما عیسی بن علی بن حضرت امام زین  
 العابدین را چهار فرزند بود بدین اسمای محمد و جعفر و سلیمان و قجار اما رضای  
 بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین را هشت فرزند بود بدین اسمای  
 ایوب و ذکریا و هاشم و هارون و اسمون و رثون و حمزه و لزه اما احمد  
 بن حسن بن حضرت امام زین العابدین را هشت فرزند بود بدین اسمای  
 اولیا و افضل و مصدوم و سالم و صایم و طاهر و اشرف و فردوس

اما عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را پنج فرزند بود برین اسمائی  
 مالک و سلیمان و ذاکر و امجد و توح و روز بروز اولاد او اندر زیاد میشدند تا آن  
 هشتم بن عبد الملک مروان که حضرت امام محمد باقر ع را زهر داده شهید کرد  
 و قصد اولاد او را کرد پس جمله امانرادگان روی با طرف و جوانب نهادند اما بن  
 و محسن و علی بن امام زین العابدین ع را در حلقه شهادت گردانید و روی بولایت  
 مدینه نهاد و جعفر و موسی و اظهر و اظفر و هادی و حمزه و ابوتراب و جمله اصحاب  
 و اولاد حضرت امام زین العابدین ع از شهر حله روی بولایت می نهادند  
 و بهر شهر روی که میرسیدند خارجیان در عقب ایشان میآمدند و یکایک از  
 شهید میکردند اما فرزندان حسین بن حضرت امام زین العابدین ع متفرق شدند  
 از آنجمله عبد الله و حمزه را در توالیع بغداد بموضع باقیه شهید کردند و قاسم و آن  
 هرگز نیت بدار المرزفا و در موضع دروازه او را شهید کردند اما سلیمان  
 و ابراهیم در آن برکت روی بخیل و خرویل نهادند و چون بخیل و خرویل  
 رسیدند بتی بسبر رفتند و مردم بخیل سلیمان را که جدا ساختند و او را  
 دوازده فرزند بود برین اسمائی طاهر و مطهر و مصفر و فضل و هرون و کثانه  
 و خالد و علی و ادبهم و سالم و قایم و حاتم اما ابراهیم نیز در خرویل کشته شد  
 و او را نیره فرزند بود برین اسمائی حسام الدین و نظام الدین و شرف الدین  
 و جلال الدین و غیاث الدین و ابوتراب و عباس و عبد بن و جعفر اما  
 محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در آن برکت روی باصفهان نهادند  
 چون بشهر اصفهان رسیدند در محله سرخ فرو آمدند با حسن بن محمد بن علی بن هاشم  
 بن محمد بن زید بن امام حسن ع را در اصفهان منزل بود و دختری داشت سکنیه

امام ویرای عقد محمد در آوردند و محمد را شش فرزند بود بدین اسامی جدان و برهان و قائم  
و ضعیف و افطر و انظر اما اسد و یوسف مدنی در اصفهان بسیر کردند و باز روی سمرقند  
نهادند و اسد را که خدا ساختند و اسد را ده فرزند شد بدین اسامی محمود و مسعود و  
فیض و زکریا و یاسر و کوکب و شعیب و یوسف و اسحق اما فرزندان یوسف پیش  
ازین ذکر شد در سبزوار مسکن ساختند و ذکر شهادت حسین بن حضرت امام زین  
العابدین در آخرین مجلس بیان خواهد شد اما فرزندان یحیی بن حضرت زین العابدین  
تقی و تقی عسکری را در ولایت ساوخی بلاغ بموضع اجن چنین شهید کردند اما  
فرزندان زید بن حضرت امام زین العابدین عم عین و غین بولایت عیشوا افتادند و  
بموضع همین آباد رسیدند مردم آنجا شهید کردند و ضامن بن زید بولایت ساو  
افتادند چون بشهر ساوه رسیدند ایشان را شهید کردند اما طایب و طاهر را  
در موضع کلانک شهید کردند اما جعفر بن حضرت امام زین العابدین عم را در ساوخی  
بلاغ بموضع خرد شهید کردند اما فرزندان یحیی بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین  
علیه السلام روی بولایت مازندران نهادند چون بموضع سواد کوه رسیدند سام  
و لام را شهید کردند اما رضا و اشرف در سمنان در محله زافان افتادند و وطن ساختند  
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما یعقوب و اسلام در ولایت ساوه  
افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان  
حسن بن حضرت امام زین العابدین عم احمد و نعمت و سمیت و عابد بولایت اردبیل  
افتادند چون بشهر اردبیل رسیدند نعمت و سمیت و عابد را شهید کردند و احمد روی  
بری آورد اما موسی بن حضرت امام زین العابدین عم اسحق و اسمعیل و ایوب و یوشع  
و ماییل و قایل را در ولایت پارد و بار افتادند اسحق و اسمعیل را در موضع مایه



شهید کردند اما فرزندان هادی بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام و قمر و عبد الله  
 بولایت نامه افتادند و ایشان را در آنجا شهید کردند اما انظر بن حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام را در شهر درگزین شهید کردند اما روحیل و ادب بن موسی بن حضرت امام  
 زین العابدین را در ولایت پارس و درین راه و در خانه شهید کردند اما فرزندان  
 افطربن حضرت امام زین العابدین را قنبر و عیسی و ابوبکر و تیم و شمس و یحیی  
 بمطمان تیره کوه نهادند ایشان را در میان تیره کوه شهید کردند اما حضرت ایوب  
 و عباس و هارون و سیما بولایت الموت افتادند چون بموضع آب دشت رسیدند  
 جماعت در میان خبر یافتند و گرد آمدند و ایشان بسیار مجادله بآب  
 مخالفان کردند و آخر الامر آن پنج تن را در موضع آب دشت شهید کردند اما فرزندان  
 انظر بن حضرت امام زین العابدین را را ابرار و محتار و لوط و هاشم و محشم در ولایت  
 طالس افتادند ابرار و محتار و کرار را در موضع رحمت آبا شهید کردند و حوت  
 و نوح را در موضع ماقینه دشت شهید کردند و هاشم و محشم را در موضع سیوه زن  
 پوشی شهید کردند اما عقیل و ابراهیم و حاد را در ولایت پنجاه هزار شهید کردند  
 اندر و در میان دور و اما فرزندان تقی بن محسن بن حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام در ولایت ارنگه رود بار افتادند حسین را در موضع کوراب زمین شلا  
 شهید کردند اما فرزندان تقی بن محسن بن حضرت امام زین العابدین را طاهر و مطهر  
 و فضل و هرون در ولایت قنبر بار افتادند و وطن ساختند و زیارت ایشان  
 بسیار شد با نقاب حبیبی اما فرزندان عسکری بن محسن بن حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام یعقوب و یوسف و طیب در ولایت تونخار افتادند و ایشان را در آنجا  
 شهید کردند اما فرزندان علی بن زید بن حضرت امام زین العابدین را در ولایت

ساوخی بلاغ در موضع اشتبار و شهید گردند اما فرزندان حسین بن زید بن حضرت امام  
 زین العابدین عاکل و جنید و قوام الدین و قطب الدین و زید در ولایت مازندران  
 افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میر بزرگ اما سیف  
 الدین بن حضرت امام زین العابدین عاکل و بیکوه پایه مازندران بموضع جیلا شهید گردید  
 اما فرزندان امان بن حضرت امام زین العابدین عاکل و سیف الله و کتاب الله و حنا  
 الله و عطاء الله و اسد الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله و ذریات  
 بدخشان و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما امان بن  
 زید بن حضرت امام زین العابدین عاکل در ولایت بشود در موضع چچن شهید گردند اما  
 فرزندان حیدر بن زید بن حضرت امام زین العابدین عاکل و حمید و مجید و مزید در ولایت  
 بسطام افتاد و ایشان را شهید کردند اما حیدر بن زید بن حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام را در توابع رومی بموضع کلاک شهید کردند اما فرزندان حنا بن  
 زید بن حضرت امام زین العابدین عاکل و غیب الله و لطف الله و عین الله و عبید الله  
 در ولایت قزوین افتادند چون بولایت قزوین رسیدند و وطن ساختند و ذریات  
 ایشان بسیار شد بالقاب مرعشی اما فرزندان مالک بن زید بن حضرت امام زین العابدین  
 علیه السلام روی بولایت رومی نهادند و چون بموضع بریاکات رسیدند مالک با  
 یاد و فرزندان و محی الدین و ابی الدین شهید کردند اما فرزندان طیب بن حضرت  
 امام زین العابدین عاکل ابوطاهر و ابوتراب و ابوسعید در دیار کرمانستان افتاد  
 و وطن کردند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما طیب بن علی بن  
 حضرت امام زین العابدین عاکل را در ولایت ابهر شهید کردند اما فرزندان علی بن علی  
 بن حضرت امام زین العابدین عاکل و محمد و جعفر و سلیمان و یحیی بولایت ازنگر و در بار افتاد

محمد را در ولایت سنگکان شهید کردند و جعفر را در دیار کنه رود یار شهید کردند و سلیمان را  
 در موضع ایرغابا و شهید کردند و یحیی را در موضع عزیز کایه شهید کردند اما فرزندان رضا  
 بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین عا یوب و ذکریا در ولایت دارالمزلفه  
 چون موضع اوج علیا رسیدند ایشانرا شهید کردند و مامون و نیتون و حمزه طار  
 در ولایت ترخان افغان و ایشانرا شهید کردند اما فرزندان احمد بن حسن بن حضرت  
 امام زین العابدین عا علیا و افضل و معصوم در ولایت رمی افغان و چون بموضع  
 و سغسار و در رسیدند ایشانرا شهید کردند و باجم و سالم و اشرف و فردوس و زاهد  
 ولایت فیروزکوه افغان و چون بموضع ناکنه رسیدند ایشانرا شهید کردند و محمد بن  
 حسن بن حضرت امام زین العابدین عا را در موضع دارشیر و دوی شهید کردند اما فرزندان  
 عقیل بن یادی بن حضرت امام زین العابدین عا و ملک و سلیمان و ذکریا و عقیل  
 و نوح در ولایت رمی افغان و ایشانرا شهید کردند بموضع کاذان و ملک و سلیمان را  
 در موضع سلفا شهید کردند و ذکریا و عقیل در ولایت لمر بموضع پاره و رسیدند و مردم  
 یار و دبا امام زادگان در آمدند و مجادله بسیار کردند آخر الامر امام زادگانرا شهید کردند  
 اما نوح بن یادی بن حضرت امام زین العابدین عا در ولایت شیراز افغان و دینی سیر برد  
 و بعد از آن مردم شیراز نوح را که خدا کرد و او را داشتند بزد بود بدین کاسه  
 یعقوب و آدم و ابراهیم و موسی و یونس و زید و جعفر و مالک اباجدی بن حضرت  
 امام زین العابدین عا را چهار فرزند بود بدین اسمی طاهر و محمد و مستقیم و عباس  
 اما موسی بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را شش فرزند بدین اسمی  
 ابوطاهر و حسین و رحیم و ثابت و سالم و صباح اما جعفر بن نوح بن عقیل بن یادی  
 بن حضرت امام زین العابدین عا را ده فرزند بود بدین اسمی عباس و زقاق

و بیست اند و عطا و لیمان و خاقان و عبد الله و علاء الدین و عماد الدین و دختر  
 زبیده خاتون اما عماد الدین را هشت فرزند بود بدین اسامی قاسم و اذنان و  
 حمزه و کغان و یوسف و داود و عقیل و حافظ و کامل اما قاسم بن عماد الدین بن  
 جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین <sup>ع</sup> را نه فرزند بود بدین  
 اسامی محمد حسن و محمد حسین و محمد مجید و عبد الحمید و عبد الواسع و عبد الکرم اما عبد  
 الواسع را چهار فرزند بود بدین اسامی روح الله و عین الله و نور الله و عیبا الله  
 اما روح الله بن عبد الواسع بن قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن  
 هادی بن حضرت امام زین العابدین <sup>ع</sup> را دو فرزند بود بدین اسامی قوام الله  
 و رکن الدین اما رکن الدین را نه فرزند بود بدین اسامی قاضی عبد الله  
 قاضی نجفی و قاضی سیف الدین تا زمان متوکل حضرت ایام علی نقی را زنده داده  
 شهید کرد و قصه ولادت که در تشکر بی اندازه جمع کرده روی باطراف و جانب  
 نهاد و هفتده ساله باطراف و جانب گردید و هر گاه که یکی از اولاد او بود بیست  
 او بردی و امان نداده شهید کرد بر وایت صحیح آمده که متوکل دوازده هزار اولاد  
 او را شهید کرد اسب دوازده دوزن و پیر و جوان و طفل و هیچکدام را امان نداد و  
 آنکه نامش باطراف و جانب فرستاد بدین عبارت که چون نامش من بشمارسد باید  
 که دمار از او بترسیان برآید چون نامش باطراف و جانب رسید و یکبار ه آن  
 ظالمان خروج کردند و حمزه اولاد او را بقتل رسانیدند و باقی اولاد او را روی  
 باطراف و جانب نهاد اما یعقوب و ابراهیم و موسی و یونس و زید و جعفر  
 و مالک از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند ابلق  
 سواران کینه خیز یافته روی بامرا دها نهادند و بسیار مجادله کردند و آخر الامر

ایشانرا شهید کردند و در موضع قلعه حمی آنها زید بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت  
امام زین العابدین ع را در موضع وسفنا رود شمس سپرک و برادران شهید کردند  
اما فرزندان محمد بن حضرت امام زین العابدین ع از حله روی بولایت روی نهادند  
چون بموضع حوزره رسیدند ایشانرا شهید کردند اما طاهر و طاهره و قنبر و شمس ابو انحر و زین  
شهید کردند اما فرزندان شعیب بن حضرت امام زین العابدین ع ابو طالب و حسین  
و جهم و ثابت و صالح و سالم از بغداد روی بولایت روی نهادند چون بموضع  
کنند رسیدند ابلق سواران کند خبر یافته روی بامرا دها نهادند اخرا الامرا ابو طالب و  
حسین و جهم را در موضع فیروز بهرام شهید کردند و صالح و ثابت روی بولایت نشو  
نهادند چون بموضع زبانهک رسیدند محمود آب یار با جمله آب یاران ایشانرا شهید  
کردند اما فرزندان جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع  
عباس و ذوق و حبیب و لقمان از حله روی بولایت روی نهادند چون به بیابان رسیدند  
رسیدند کاسواریان کویران خبر یافته مسیر راه انرا دکان آمدند و بسیار جنگ و مجادله  
کردند و اخرا الامرا ایشانرا شهید کردند اما عبداللہ با یک تمشیره زبیده خاتون نام از  
بغداد روی بولایت روی نهادند چون بموضع خود همران رسیدند ایشانرا شهید کردند  
اما حماد الدین و علاء الدین و جلال الدین را پستگان شهید کردند اما فرزندان  
علاء الدین جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع قاسم  
و حمزه و اوتمان و عمران و کنعان و یوسف و عقیل و داود و حنفی و کامل از سامره  
روی بولایت روی نهادند چون بشهر روی رسیدند خارجیان در عقب انرا دکان  
در آمدند بعد از محاصره بسیار قاسم و حمزه و داود را در ولایت شهریار شهید کردند  
اما عمران و کنعان از شهریار روی بولایت خار نهادند چون بولایت خار رسیدند

ایشان را شهید کردند اما داود عقیل در توابع سولقان افتادند و او را در موضع نینیه گاه  
 شهید کردند و عقیل را در موضع کشار و شهید کردند اما حافظ و کامل در ولایت ساوخی  
 بلاغ افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی اما فرزندان  
 جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع محمود بن در  
 زمان متوکل روی بولایت کشمیر نهادند چون بشهر کشمیر رسیدند در آنجا پیری  
 سال خورده و زاهد و عابدان پیر اخلاصت کردند و آن پیر چهل هزار مرید داشت  
 و نام وی شیخ مسیح الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ ابراهیم بن شیخ یعقوب  
 بن شیخ صهیب رومی که خادم حضرت محمد مصطفی ص بود و محسن در کشمیر حاکم  
 رحمت حق پیوست اما محمد بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام  
 زین العابدین ع دست اخوت شیخ مسیح الدین داد و مرید وی شد و مانند  
 پنجاه سال ریاضت کشید و خدمت پیر کرد اما آنکه زید بن ابراهیم بن داود بن علی  
 بن حضرت امام محمد باقر ع را دختری بود زبیده خاتون نام بعقد محمد را آورد  
 محمد را سه فرزند بود قاسم و قوام الدین و صالح الدین و محمد همیشه مذکر خدا تعالی  
 مشغول بود تا چهاردهم بمن ماه قدیم در ششم شهر رمضان المبارک شب پنجشنبه بود که  
 ندائ از جانب آسمان که هم نام حضرت سید المرسلین و یا محمد نور بخش از آن  
 سبب آنظار یافت نور بخش با ندو این منصب صحیح از بحر الانساب مذکور شد بخط  
 حضرت امام حسن عسکری بود سید محمد بن سید جعفر سید نوح بن سید عقیل بن سید  
 هادی بن حضرت امام زین العابدین ع علی حسین در ولایت عربستان با ندند  
 و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب کمونه اما عبد الله و عبد الحمید و عبد الواسع  
 و عبد الکرم از سمره روی بولایت تبریز نهادند چون بشهر تبریز رسیدند ایشان را

شهید گردند اما فرزندان عبد الواسع بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت  
امام زین العابدین ع روح الله نور الله وجهه و عباد الله و عباد الله و عباد الله و عباد الله  
چون شهر اضرجه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان روح الله بن عبد الواسع بن  
قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین  
علیه السلام رکن الدین و قوام الدین از مکه روی بولایت خازم نهادند چون اشهر  
خازم رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان رکن الدین بن روح الله بن عبد  
الواسع قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین  
العابدین ع قاضی عبد الله و قاضی سیف الدین از مکه روی بولایت ری نهادند  
چون شهر ری رسیدند تهی بسر بردند بعد از آن روی بکربلا نهادند چون بموضع کربلا رسیدند  
وطن ساختند و دریات ایشان بسیار شد بالقاب قاضی و ایشان نیز از دست توحش  
ارشا دیافته من بعد لقب ایشانم توحش بماند ذکر اولاد حسین بن امام زین العابدین ع  
اما درمانیکه حضرت امام جعفر صادق ع معقصر زهر داده شهید گردند و انقیاض روح  
گردانند باطراف و جوانب فرستادند بیعبارت که ای هوایان آل ابوسفیان چون  
نامه من بشمار رسید باید که دمار را زان بوزاریان برآورید چون نامه باطراف و جوانب رسید  
رسید دیگر باره آنظلمان خروج کردند و قصد اولاد اندک کردند اما سلیمان بن  
حسین بن امام زین العابدین ع را درخیل شهید کردند و باقی فرزندان روی بهزیمت  
نهادند فضل و هارون و کثرت را درلشردرده و دوشاب شهید کردند و طاهر و مطهر  
و مظفر درساوخ بلاغ بموضع پشتند که شهید کردند و خالد و علی را درخیل پیش پر  
شهید کردند و ادهم و سالم و قایم و افهم را در شهر قم شهید کردند و حاتم را در سلطانیه  
شهید کردند اما از اولاد ابراهیم بن حسن بن حضرت امام زین العابدین ع ابراهیم

دحسام الدین و نظام در آن بزرگیت روی بخند و نهادند چون بسیار و بیشتر رسیدند ایشان  
 شهید کردند و باقی فرزندان متفرق شدند و شرف الدین و علاء الدین روی بباطل  
 نهادند در موضع اور از آن وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی  
 آقا جلال الدین و غیاث الدین در کوه پایه ساوخی بلاغ و وطن ساختند و ذریات ایشان  
 بسیار شد بالقاب خواندی آقا بو تراب و عباس و میان کرد و احشام افتادند و وطن  
 ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب الکائی اما عدنان و جعفر را در سواد شهید  
 کردند اما محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع از بزرگیت منصور و واقعی از اصفهان  
 روی بجهان نهاد در میدان آفرینش و در کوه ضیق و افطر در ولایت دماوند افتادند  
 چون بشهر شلم رسیدند ایشانرا شهید کردند اما اشرف بن محمد بن حسین بن حضرت امام  
 زین العابدین ع از بشهر بار در موضع درک شهید کردند که پائین فسا پویه است اما بای  
 واقف مدتی بجهان بسر بردند و بعد از آن روی بقره وین بخت و چون بولایت قزوین  
 رسیدند ده کلانی بودند که نام آن ده ترک بود چهار صد که خدای نامی در آن ده بودند  
 اما مراده اقم در آن ده وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی  
 و سید کل حسب و نسب از ذریه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است اما بای  
 بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع در قزوین بجایه کمال افتادند و مدتی بولایت  
 روزه بماند و بعد از آن روی بولایت اشکور نهاد چون بشهری رسید که آنرا لیان و  
 کل مجان گویند و آن شهر عظیم بود و تمامی آنجا شیعه و خلاص حضرت امیر المؤمنین بودند  
 و اما مراده را بسیار رعایت کردند و ویرا که خدا ساخت و او را چاره فرزند بود  
 بدین اسمی سپسید لارکیا و ابو الحسن و قائم و یحیی و رضا کیا و ولیکیا و ناصر کیا و  
 حسین کیا و حمید کیا و اسد کیا و جلیل کیا و شیر کیا و علی کیا و خلای کیا اما بای



در همان موضع بجوار رحمت حق پرست تا زمانیکه خلفای بنی عباس حضرت امام موسی  
 کاظم ع را در بغداد شهید کردند و قصد اولاد آنکه کردند و آشکارا سپاه بی اندازه  
 جمع کرد و روی با طراف و جوانب نهاد و هر کجا که یکی از اولاد آنکه بدست  
 آوردی بجان لحظه شهید کردی تا بولایت اشکور رسیدند و جاسوس بهر جا فرستاد  
 تا معلوم کند آنها دبه و خانه بخانه و منزل بمنزل می گشتند تا بدلیان و کل بحان  
 رسیدند یکی از کسان عباس مضارب که در کوفه بودند از زیر تیغ مختار که ریخته در ده  
 لیان و کل بحان و وطن ساخته بود و آنرا نام رنج بود و نیز دیکت خلفای بنی عباس  
 رقت و کفایت اینی فرزندان ابوتراب بسیارند آنکه خلفای بنی عباس کس  
 فرستاده رئیس و مختار را آورده زجر و سیاست بسیار کردند و گفت چرا شما  
 فرزندان برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را پنهان کرده ای  
 و باینکه پیدا کنید که در آن ده بر دی شیرازی و مالدار و ثروتمند بود و فرزندان و فرزندان  
 زادگان صد نفر بودند آنرا و من صد و سی سال عمر داشت و بسیار خدمت امیرالمؤمنین  
 علیه السلام و فرزندان او کرده بود و شیعه و دوستدار ابی بیت رسول بود و با خلفای  
 بنی عباس مجادله عظیم کرد و چون شب درآمد از ادکان روی به زمین بخت وند  
 بعضی در کوچه ها و بعضی بدر المرحیجان افتادند تا که ابوحسین و یکی وقاسم رو  
 به دیات هزاره نهادند و قاسم و یکی را بولایت دو هزار بالای انیس شهید کردند  
 و کیا ابوحسین بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در  
 ولایت اشک شهادت کردند اما رضا کیا و بالیکیا و خالی کیا در ولایت لاهیجان افتادند  
 و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاس کیا مشهور است اما آنکه  
 کیا و حسین کیا و وحید کیا در ولایت تنکابن افتادند و وطن ساختند و ذریات

ایشان بسیار شد بالقاب کیا اما اسد و خلیل در ولایت کرمانستان افتادند و چون در سعد آباد رسیدند ایشانرا شهید کردند اما شیخ کیا و علی کیا روی بولایت گوی که نهادند چون بگو که رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کیا اما سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین (ع) را بهشت فرزند بود بن اسامی ابراهیم و اسمعیل و محمود و قاسم و حسن و حمید و محمد و محمد اما سپهسالار و فرزندان از خوف حلقای بنی عباس از اشکور روی بولایت الموت نهادند و چون برود بار الموت رسیدند فرزندان وی روی باطراف و جوانب نهادند اما حمید و حمید را در ولایت شریار بموضع جاوه شهید کردند اما اسمعیل بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین (ع) بار گذر بن محمود نام در ولایت رودبار الموت مانده چند روز یکم گذشت روی گوی که الموت نهادند و بموضع رسیدند که از آفتاب در کویت چون بافتاب در رسیدند وطن ساختند اما سپهسالار بایکی از فرزندان که نام وی محمد بن روی بولایت از که رودبار نهادند و چون بولایت از که رودبار رسیدند از آنجا بولایت آبسیر آمده قرار گرفتند و هر روزه مردم آن ولایت بریارت دی آمدندی و خا رجایان الموت تیری بر پیشانی وی زده بودند و از آن جراحتی که داشت خورد و پنهان راوی گوید که بالای آبسیر موضعی بود که جماعت صحرائنشینان وطن ساخته بودند روی کوسفندی روی بدانگاه نهاد و در آن موضع که اما مراده غایب شده بود پناه آورد و اما مراده بطاعت جنتی مشغول بود قصار اخداوند کوسفند و عقوب کوسفند میکشت و بدان موضع کوسفند خود را دید و گفت سبحان الله هر سال کوسفند من کم میشد پس معلوم شد که تو ز دیده میخوردی و قصد کردی باز در آنجا

هر دو پیش خشک شد بقدرت حق تعالی گفت ای بزرگوار تو چه کسی من را شناختم  
اما فراده گفت برو که آتش در خانه خود زدی آمد و کوسفند را پیش انداخت و روی  
بخانه نهاد و بقدرت خداست تعالی آن کوسفند در راه کرک شد صاحب خود را بخود و مردم  
انجا این قسم غریب و عجیب بسیار میدید پس ملک رستمدار را خبر کردند و ملک چند  
ده وقت آن اما فراده کرد اول شهرت آنکس چهار دنگ و کل باج و خراج و کوسفند  
و نیک و باغ و دسا و پنج باغ که آنرا بشهر نام گویند و در ولایت رستمدار در ناخته رستاق  
بود و بهیست که آنرا باغ گویند مجموع اینها را وقف آنحضرت کرد و این سند مشهور است چنانکه  
ملک گفت که لعنت خدای بر من داد و لا دمن اگر وقف اما فراده را تغییر بدیم و اما فراده  
پسپا لار بن برهان بن محمد بن حضرت امام زین العابدین عم را در ملک شهید کردند و فرار  
آورده اند که الموت رود بار را ملک محمد داشت و حاکم ملک اشرف بن ملک قباد  
بن ملک سچین بن ملک کاوس بن ملک کخسر بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شریار  
بود که دوستان خاندان حضرت امیر المومنین عم بودند جمشید بن محمد بن جعفر بن سلیمان  
بن ابراهیم بن محمد بن عمار یا سر در ولایت الموت رود بار بود و در آن زمان که اسمعیل  
بن پسپا لار بن برهان بن محمد بن حسین حضرت امام زین العابدین عم در کوه پایه الموت  
در موضع آفتاب در افتادند و در آنجا وطن ساختند با فرزندانش و برادرانش جمله بدین  
شاهزاده اسمعیل و محمود آمدند و نذور و علوفه بسیار آوردند و دست و پای شاهزاده کارا  
بو میدند و تا مدت سه ماه در خدمت شاهزاده کارا بودند و بعد از سه ماه جمشید  
همیشه خود را که فاطمه نام داشت بقتد اما فراده اسمعیل در آورده و بعد از آن چند  
روز جمشید روی بولایت رستمدار نهاد و چون بشهر روان رسید و چند روزی  
که نشست ملک اشرف جمشید گفت که از اطراف و جوانب چه خبر داری جمشید

از جای برخاست و گفت ای ملک ملک و دولت مستدام باد بدان که سمعیل  
 بن سپسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین عم بایک  
 برادر خود محمود نام در کوه پایه الموت بموضع آفتاب در وطن ساخته اند ملک پسر  
 این سخن بشنید شاد شد و آنکه بفرمود تا زرو مال بسیار بر حسبیدن تا رکردند و خلعت  
 ملوکانه بروی پوشانیدند و آنکه ملک کس فرستاد و فضل بن یحیی بن اسد بن سبیب  
 بن ققاع قزاعی را بجاوند چون فضل بیارگاه ملک اندر آمد زمین خدمت پیوسید و شرطان  
 بجای آورد و محصورم زاده مطهر تدر نسل امیر المؤمنین اما مراده اسمعیل و محمود و هر دو را  
 زیارت کن و دست و پای ایشان را بپوش و نیازمندی فقیر را بدارگاه آن دو شاهان  
 بفرود آورده روی براه نهاد و روز و شب میرفت تا بکوه پایه الموت رسید و بوضع  
 آمد چون فضل را چشم بر خسار مبارک آن دوستان خدا افتاده سلام کرد  
 و دست و پای شاهزادگان را پیوسید و پیغام بخوبی ادا کرده آنکه در رکاب سعادت  
 مآب اما مراده دکان روانه ولایت رستمدار گردید و چون بموضع رودبار علیا می رسید  
 رسیدند ملک را از آمدن شاهزادها خبر کردند چون خبر ملک رسید شاد شد و سوا  
 گردیده با تمامی امیران و اخیار و اشراف و مهران و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا  
 باستقبال اما مراده میروان آمدند و بزرگیت شاهزادها رسیدند و ملک اشرف با تمام  
 سپاه پیاده و دست و قدم اما مراده پیوسیدند و ملک بفرمود تا زرو مال بسیار  
 بدیشان نثار کرد و ایشان را با عراز و اکرام بشهر رومان در آوردند و از مر دوزن و غیر  
 و کبیر مالای باهما بتماش و لقیج بیرون آمدند و بعد از آن ملک اشرف اما مراده را

بقلعه برد و مدت شش ماه نگاه داشت و آنگاه کس بالموت فرستاد و مردم ترکمان  
 و جولا دک و شورستان را بیاورد و گفت ای یاران! اگر اوقات خود را این بهر شوید  
 و هر چه از من طلب میکنید بشناسید هم و مرا مقصود آنست که آند بابت را از شما بخیر  
 و تسلیم آمازادها بکنم در راه رضای خداستعالی آنکه جمله مردم را راضی کنند و گفتند  
 ای ملک همنه از جان ما فدای راه آمازادگان باد پس ملک در نقد حاضر کرده  
 بیع شرعی نمود و بخل شیخ عبدالدین شیخ حبیب الدین شیخ عزیز الدین شیخ جابر الدین  
 رحمه الله بدین چهارت که آفتابه در و ترکمان و جولا دک و شورستان تسلیم آمازادها  
 کردم و آمازادها ملک را وداع کرده روی بالموت نهادند و ملک بطریق شایعه  
 بالشکر صغار و کبار در خدمت آمازادها بودند بیرون آمدند تا بولایت طالقان  
 بموضع شهر ساکت آمدند و دست بوسیده و وداع کردند و ملک بولایت رستمدر  
 باز رفت و شش هزار دکان نیز در الموت بمقام خود رسیدند اما بمحیط را شش فرزند  
 بود بدین اسمی شمس الدین و سیف الدین و علاء الدین و ناصر الدین و نظام  
 الدین و حسام الدین اما سیف الدین را دو فرزند بود بدین اسمی علی و بایزید  
 و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی تا در آن زمان که حضرت امام علی نقی  
 را متوکل زهر داده شهید کرد و آنگاه حکم کرد که هر جا سید صحیح النسب باشد بکشد  
 و بسوزانند پس از ظلم و جور آنها جمله بزرگواران و شهبانان را بکشتند و بکشتند  
 بسیار رسید عالی محنتی النسب بمانند و چون متوکل بالشکر بولایت الموت بموضع  
 رسید نفرو دادند اما عباس بن حمید بن رحیم بن رشید بن و هاب بن خالد بن  
 ولید را خانه در الموت رود بار بود در موضع شکر متوکل گفت که در کوه پایت  
 الموت بموضع آفتابه در فرزندان اسمعیل بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین

بن حضرت امام زین العابدین ع و وطن ساخته اند و نسب نامہ نیز دارند چون متوکل بن  
 سخن از آن بشنید شاد شد و میخواست که بشنود بر سر ایشان بر داورده اند که فرزندان  
 مالک است در الموت رود بار در موضع کیل آباد وطن ساخته بودند چون خبر بایشان  
 رسید بگریه و زاری درآمدند اما محمد بن عبد القدر بن یارون بن علی بن جعفر بن مالک است  
 که غلام خاصه حضرت امیر المومنین ع بود روی با قبا بر در نهاد و اما مراد هار از آن  
 آن با خبر کرد چون شاهزادگان این خبر بشنیدند پریشان شدند و آتش بجنب ناپا  
 خود را در آب انداختند چون روز شد مخالفان با قبا در رسیدند و اما مراد هار از آن بسیار  
 مجادله کردند و آنحضرت را مرثکان و جولا و دشوستان و تمام مردم گویا پادشاهند و قسم  
 خوردند که در اینجا سید صحیح النسب نشاندند و متوکل از کشتن آن میدان دست باز داشت  
 و از آن زمان سادات اقبای و برخی النسب مانند ما در آن محلی که از هجرت حضرت پیغمبر ص  
 سال شصت رسیده بود این حکایت درست بر علی و فضلا معلوم باشد که از ذریت  
 امامیه است و بخدا حضرت امام جعفر صادق ع است و در روایت آمده که چون کل  
 با طراف و جوانب نامد فرستاد حکیم خود که دمار از روزگار او داد و آمد بر آنند چون نامد با طراف  
 و جوانب رسید دیگر باره ظلمان خروج کردند اما ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین  
 العابدین ع را با فرزندان در شهر تبریز شنید کردند و باقی فرزندان روی بهزیمت نهاد  
 اما علی اکبر بن ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در و شیراز خوانند  
 یونس رسید اما مراد هار دشنام داد و گفت ای ابو تراب زاده قنبر من چرا آمدی  
 فی الحال در رسیده سیلی محکم بر پیشانی مبارک علی اکبر زده و بر او شنید که مالک  
 و محسن از شیران روی بداد المرز ما زندان نهادند چون بیافروش ده رسیدند  
 ایشانرا شهید نمودند اما دانیال و صالح روی بولایت طالش نهادند چون بولایت

میرحاجان رسیدند ایشان را شهید کردند اما ادیس بن ابراهیم بن حسین بن حضرت  
امام زین العابدین ع بولایت رمی افتاد و چون بموضع زمهران رسیدند وی را  
شهید کردند اما حافظ بن ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در  
ولایت شیراز شهید کردند اما فرزندان اسد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین  
علیه السلام چون از هنریمت متوکل روی باطراف و جزایب نهادند بعضی توتلا  
نیشابور افتادند و بعضی بولایت استرآباد اما اسد بن حسین حضرت امام زین العابدین  
علیه السلام را در شهر سبزوار شهید کردند اما محمود و مسعود بولایت نیشابور افتادند  
چون بشهر نیشابور رسیدند ایشان را شهید کردند اما اسحق و اسد و یحیی و ذکریا  
بولایت استرآباد متوجه شدند چون بشهر ابراهیم آباد رسیدند ایشان را شهید  
کردند اما اسحق و یونس بولایت نیراز جریب افتاده وطن ساختند و ذریات  
ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی اما حو با و لوط و شعیب در ولایت مازندران  
افتادند چون بشهر ساری رسیدند ایشان را شهید کردند اما اولاد یوسف بن  
حسین بن حضرت امام زین العابدین ع که در زمان متوکل روی باطراف و جزایب  
نهادند اما یوسف با فرزندان در آن هنریمت از شهر سبزوار روی بولایت رمی  
نهادند و چون بشهر رمی رسیدند یوسف و طالب و ایا خالب در شهر رمی شهید  
کردند اما محلب و مطلب در شهر قم افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان  
بسیار شدند بالقاب حسینی اما ابرار و مختار بولایت ساوه افتادند چون بشهر ساوه  
رسیدند ایشان را شهید کردند اما علدار و اسلام و کنگان در ولایت کاشان  
رسیدند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی اما ابراهیم  
بن پنهسالار بن برهان بن محمد بن حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت

رستم را شهید کردند بموضع و نموده ختم شد تمام شد ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین

### ذکر اولاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام

آورده اند که بعد از وفات حضرت امام زین العابدین عا حجاج بن یوسف خروج کرد و قصد اولاد آمد نمود و در وازده هزار اولاد آمد را شهید کرد از مرد و زن و پسر و جوان و طفل شیر خواره آورده اند که در بغداد مردی بود شیعه و دوستدار حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین عا و اهل بیت عا مادر آن محل که حجاج بر اهل بیت غضب کرد حضرت امام محمد باقر عا بهشت ساله بود و آن مرد مؤمن محلب نام داشت شاهزاده را بچانه خویش برد و دست مبارک آنحضرت را بپوسید و بسیار بکرست و میرفت تا بدر خانه خویش رسید اندرون خانه رفت و گفت ای عیالان بمن بدانید که برای شما شده آورده ام یعنی نور دیده حضرت محمد مصطفی عا و علی مرتضی و آرام دل شهید کربلا و حکم کوشه فاطمه زهرا و یاد کا حضرت امام زین العابدین عا حضرت امام محمد باقر عا در خانه ما غریب افتاده است اکنون بدانید که ما را سعادت خوشتر ازین روی نخواهد داد و چون آن مؤمنین و مؤمنات این سخن بشنیدند همه بیگبار فغان بر آوردند و از خانه بیرون دیدند چون چشم ایشان بر روی مبارک شاهزاده افتاد صلوات بر محمد و آل محمد فرستادند و بعد از سلام بقدیم آنحضرت افتادند و گفتند یا بن رسول الله این چه عجب است که شما قدم رنج کرده بیچارگان را زما شرف ساختید آنکه شاهزاده فرمود که یم و مظلوم و از پدر ما در دورم آه چلو یم از بیچارگی بکسی خود و از شرشکی و نیلوی خود این بگفت و بسیار بکرست چون محلب و فرزندان و اهل خانه این



سخنان بشنیدند همه جا مهاجرت کرده و نوحه آغاز کردند و بعد از آن شاهزاده را  
 بخانه خود بردند و در زیر زمین خانه داشت شاهزاده امام محمد باقر را در خانه زیر  
 زمین پنهان کرد و محلب را زنی بود را بعد نام و آن نیک زن در خدمت شاهزاده  
 بجان کوشیدی تا مدت دو سال بدین منوال گذشت و خدمت او کردند و حجاج را  
 غلامی بود عقل نام و همیشه در پیش حجاج بود و قضا را آن غلام ناپاک در همسایگی محلب  
 بود و روزی زن او بدر خانه محلب رفت دید که زن محلب بر زنان بخانه درون سیرود  
 و با گریه و اندوه بیرون میآید و زن عقل حمله نام داشت امر و هیچ نکفت و برخواست  
 و بخانه خود رفت چون شب درآمد باشو بر خود گفت که من امر و در خانه محلب  
 رفتم زن محلب را دیدم که هر لحظه بخانه درون سیرود و بیرون میآید و گریه و ناله  
 آنجا عقل گفت زنت را که هر روز بر ویرین که ایشان بجان گریه میخوانند یا نه گویند  
 که تا مدت ده روز در خانه محلب آمد و شد میکرد و همیشه ایشان را گریه و زاری میدید  
 جمیل بشو بر خود گفت ده روز است که بخانه محلب بروم و زن و فرزندان او را بگریه  
 می بینم چون عقل این سخن بشنید گفت که دلیل آنست یکی از اولاد آنده در خانه ایشان  
 باشد یا جمیل گفت که فردا برو و بگو که من دوستان را بهیت و محبت پیغمبر و بر حقنی علی  
 و اولاد او در دل منت اگر اولاد او بر تراب در خانه ایشان است البته ترا خواهند گفت  
 اگر تو این سترنها را آشکار کنی من مرده بسوی حجاج بن یوسف برم مار از بندگی  
 ازاد کنده و از مال دنیا تو انکر کرد و اندو حاکم یک ولایت سازد چون روز  
 روشن شد جمیل در پوشید و بخانه محلب رفت و سلام کرد پشت چون ساعتی  
 در گذشت یکبار دید که زن محلب طعام در آنخانه برد و او در چون ساعتی در گذشت  
 دید که همه اهل خانه گریه و زاری میکنند آنجا جمیل فریاد برآورد پس شاهزاده

گفت این فریاد وزاری از کیست را بعه گفت یابن رسول الله دارا همه سایه ایست تمام  
 او جمیله امروز بخانه ما آمد و بنید انیم خدمت و ملت او چیست آنکاه زن محلب از  
 خانه بیرون آمد و گفت با جمیله از بر بچه فریاد میکنی جمیله گفت از برای آنکه امروز  
 دو روز است که در خانه شما میایم و شمارا بگریه وزاری می بینم چون من شیعه و دوستدار  
 اهل بیت میباشم و شما نیز اهل بیتین از جمله دوستان دارا و لا حضرت مرتضی علی علیه السلام و اولاد ایشان  
 مانند آئینه است چون شمارا بگریه وزاری می بینم بر من ظاهر است که یکی از اولاد آئینه در خانه  
 شماست و مرا بگریه وزاری از آنست اما مراد من آنست که اگر اولاد آئینه جای آشکار  
 کرد من بجان خدمت کنم و یقین دارم که ایشان در دنیا خواهند و در آخرت تقیم انبار خواهند  
 جمیع مخلوقات ای فای بر آکس که ایشانرا اطاعت نکنند فردا در قیامت بعد از انیم  
 گرفتار شود و در پیش حضرت محمد و علی مرتضی علیه السلام شمرند با نذا تا حاجتی دارم و هر کس  
 حاجت مراد او کند فردا در پیش حضرت رسول و علی مرتضی علیه السلام خواهم گفت زن محلب  
 بشنید و گفت بجمیله چه حاجت داری و مراد چیست جمیله گفت من شنیده ام که شاهزاده  
 امام محمد باقر علیه السلام در خانه شماست و آرزوی من آنست که جمال مبارک او را ببینم زن  
 گفت میترسم که تر از نزدیک شاهزاده برم و توانم باز نرفته را آشکارا کنی و خلق عالم ازین  
 حال باخبر شوند و حجاج بن یوسف را ازین حال آگاه کنند و شاهزاده امام محمد باقر علیه السلام  
 از ما طلب دارند و محلب را ازین حال باخبر کردند و بنزد جمیله آمد جمیله چون محلب را  
 بدید بخدمت او افتاده زاری بسیار نمود آنکاه محلب بفرمود تا مصحف آوردند و جمیله قسم  
 یاد کرد که این را فاش نکند و بعد از آن جمیله را بسوی حضرت امام محمد باقر علیه السلام بردند  
 چون جمیله را چشم بر جمال مبارک حضرت امام محمد باقر علیه السلام افتاد سلام کرد و در دست  
 و پایی شاهزاده را ببوسید و بسیار بگریست و روی بجان نهاد و با سحر خیزان گفت

که من امر در چندان مکر و حیل که مردم کسی نتواند کرد و اکنون بدانکه شاهزاده امام محمد باقر ع  
 برین بنودند و یکشتم خود دیده ام چون معقل این سخن بشنید نزد حجاج بن یوسف رفت گفت  
 ایها الایسر عجب حکایتی و مژده دارم اگر مرا ازاد کنی عرض خدمت کنم و الا نه حجاج  
 گفت اگر خبر از ابو تراب بیان داری بمن بگو تا ترا از مال خود ازاد کنم و خلیفه و حاکم در میان  
 بغداد سازم و لکنی شهر بصره بنودهم آنکه معقل گفت یا امیر اول خطا ازادی بنویس  
 و بعد از آن حکومت شهر بصره و دیگر آنکه در میان مردم بغداد خلیفه باشم چون حجاج  
 بن یوسف این سخن بشنید شاد شد و مکتوب بنوشت اول ازاد نامه دوم حکومت  
 شهر بصره و بیخ خلیفه می مردم بغداد و آن سه مکتوب را هر نهاد و آنگاه معقل حجاج گفت  
 بدانکه دیگدا مردیست نام او محلب و از دل و جان دوستدار اولاد ابو ترابست  
 و حضرت امام محمد باقر ع در خانه اوست و آن کودک ده ساله است و از فرزندان  
 حضرت امام زین العابدین ع است و مدت دو سال است که در خانه محلب  
 در زیر زمین پنهانست و آنگاه حجاج قاصدی بفرستاد که بشاهزاده امام محمد  
 باقر را بزرگیک من آورد که مرا یادگار هست آنم من بچاره چون این سخن بشنید فریاد و ایوا  
 برآورد و گفت مهربان که جمیله ناپاک در حق من چه کار با ساخت اگر من شاهزاده امام  
 محمد باقر ع را بدست مخالفان دهم البته او را بصد هزار جزو سیاست شهیدند من فرود  
 در در قیامت در پیش حضرت محمد مصطفی ع و حضرت رضی علی ع چه عذر آورم این بگفت  
 و زار زار بگریست و گفت در اینجا اگر شاهزاده امام محمد باقر ع را بدست حجاج بدهم که از  
 شهید کند و من حضرت امام در روی زمین منقطع شود و ای بمن که علاج این کار ندانم  
 آنگاه محلب فرزند خود را طلب کرد و گفت ایفرزند مصلحت این کار شکل چیست بگفت  
 ای پدر غلام را جان در محلی بکار آید که خواجه زادگان بملاست باشند اکنون که

ایشان گرفتار بلا گشته اند و بدین نوع محنت گرفتارند خلاصم را جان بچه کارایه مرا جان  
من فدای حضرت امام محمد باقر علیه السلام چون مجلس از فرزند خود این سخن بشنیدند  
و گفتند ای فرزندی عزیز من بدان و آگاه باش که این دنیای فدا را بی اعتبار است  
و باید چسب و فاسخ نموده و اگر وفا میکرد با آدم صنفی و فوج نجبی و ابراهیم خلیل و اسماعیل فرج  
و حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی میگرد که خدا تعالی دنیا و مافیها را بدوستی ایشان  
آفریده است هرگاه با ایشان وفا کرده باشد ما تو گوییم که ما وفا کننده دنیا که قبول  
مصطفی مرور است به مانند گشت هر که دنیا دار است و آنجا مجلس دست  
فرزند خود را بگیرد و توکل بر خدا کرد و نزدیک حاجت برد و گفت این کودک فرزند  
حضرت امام زین العابدین علیه السلام است چون حاجت این سخن بشنیدند  
ما آن کودک سحاره را در میان بازه گرفتند و چهار ذرع دیوار بر روی پستاندا  
و بعد از آن مجلسی پدید آمد که بان و دل بریان را و بسوی خانه نهاد و گفتند ای ملک  
پادشاه باید که تو شکر میکنی که مصیبت اهل بیت رسول چه بمن رسید آنچه شد که  
فرزندم درجه شهادت دریافت این بگفت و زاری کرد و گفت توکل بر خدا و از آن  
سبب القاب انطالیفه توکلیمانند و آنگاه بدر خانه رسید و گفت ای عورت بدان که  
فرزند ما بعضی شاهزاده امام محمد باقر علیه السلام شنید کردند و در میان بازه گرفتند و بر سر آن  
کودک سحاره چهار ذرع دیوار کردند چون آن زن سحاره این سخن بشنید آب در دیده ریخت  
و گفت آنچه شد که شرمند اهل بیت محمد مصطفی و آنکه شاهزاده ما  
محمد باقر علیه السلام آن نیک زن بر روی آسمان کرد و گفت خدا یا تو که او را باش که فرزند  
عزیز را در راه دوستان تو خدا کردم از کرم و بزرگی خود مرا در قیامت بجا تو نجات  
برسان و بدین طریق مناجات میکرد و مثال قطرات باران اشک میبارید آنگاه

محبب نیز آن پنجاه رفت و گفت ای زن شاکر و صابر باش که خدا تعالی بابت  
صبر است که آن التماس الصابین و آنکه محلب پیش شاهزاده رفت و سلام کرد  
و دست و پای او را بوسید و گفت ای فرزند رسول خدا چرا انگیز نشسته که هزار  
جان من فدای تو باد شاهزاده امام محمد باقر علیه السلام محلب را بسیار دلدادی کرد چنانکه محلب  
شاد و خرم شد و طعام حاضر کرد با حضرت طعام تناول نمودند و حضرت دست  
محبب را گرفت و عهد برادری بست و بشارت تبعیم جهان داد تا زمانیکه محلب در حضرت  
امامزاده بود آنحضرت محلب را برادر خواندی روزی زن محلب برای شاهزاده طعام  
آورد و امام فرمود برادر ایا و گفت یا امام حاضر نیست حضرت امام فرمود کن بی او  
طعام بخورم القصة احوال جمیده و محفل حجاج بردن تمامی عرض نمود پس حضرت امام  
در خانه محلب و وطن آورده اند که روزی حضرت امام نزد محلب رسید که فرزند ترانی  
مینم البته او را پیش من آورد محلب بعد از تنای بسیار احوال سپرد آنحضرت امام محمد باقر  
بیان نمود چون حضرت امام احوال سپرد او شنید از زار بگریست و فریاد برآورد که خدا  
ونداهم بود اگر یا رحیم تو این ظلم را بر ما پسند که ظالمان در حق ما و محبتان ما میکنند  
بکشت و قطرات عبرات بر رخسار مبارک فرو ریخت و تا نماز شام ساکن بکشت  
ناگاه همان در یکوقت چون او از محلب رسید در بکشتاد فرزند خود را دید بر سر دیوار  
محبب از غمی نداشت که چکند آنکه بر سجده نهاد و گفت الحمد لله الذی هدانا لهذا  
شکرا ایزدی که ما را بصبر فرزند راه و بسبب صبر و شکیبایی ای فرزند خود رسیدیم یا خیر الذی هدانا  
و آنکه گفت ای فرزند احوال خود بازگو تا بر ما ظاهر شود که مرده زنده چگونه شده است  
یعنی من ترا دیدم که حجاج بلاء کرد حالا چگونه شد که حیات یافتی گفت ای پدر در آن  
محل که مراد میمان باره نهادند ناگاه دیدم که مردی از آسمان بید آمد مانند کوه آتین

ویر بالای سرین بایستاد و هر دو دست خود را بر سرین پیر ساخت و من از نزد دوست  
او بویحی و سلامت باندیم تا چند تا که ظالمان بر گوشه پیر فتند بعد از آن پیر شیهه زد و گف  
و آن قاتل کنار و آن سید ابرو آن علی محمد و آن حیدر که از حضرت اسد الله العباسی  
علی بن ابیطالب در رسید و مرا از بیان باره پیردن آورد و گفت ای کو دکن پجازه برود  
بدر خود را بگو که هزار مرز اسلام از من بپو باد و اگر ترا از من پرسد بگو که حضرت مرتضی  
علی ع بیگوید که ای محلب پاکیزه نسل صد هزار رحمت خدای بر تو باد و بر پدر و مادر تو  
که من از تو راضی شدم و از دین و ملت تو و از دوستی اهل بیت من که تر با ایشان است  
که جان شیرین من را ایشان کردی بدان و آگاه باش که فردا در قیامت میثوقم  
در بهشت شوم اگر چه امروز فرزندان را بعوض خون فرزندانم دادی فردا در عرض کور عرض  
خواهی گرفت و آنچه عوض دنیا است پسر ترا از بلاء نجات داده نزد تو فرستاده و عا  
در حق تو کردیم که خدا فریاد ترا بسیار کرد و همه را القاب تو کلی باشد تا روز قیامت  
چون شاه مردان کلام تمام نمود القاب ایشان تو کلی مشهور شد آنکه پسر محلب گفت  
ای پدر دوستی آل حضرت محمد ع بدین مرتبه است در دنیا و آخرت و دشمنی ایشان  
موجب عذاب الیم چون محلب این کلمات نجات از پسر شنید فی الحال جان بخت تسلیم  
کرد و انانده و انالیه را چون انامحلب را دضری بود بدلیه نام بعد حضرت امام محمد باقر ع  
در آوردند حضرت امام محمد باقر ع را بهشت فرزند بود بدین اسمی حضرت امام جعفر صادق  
و عبد الله و قاسم و حسن و ابراهیم و ابو تراب و زید و ثابت اما عبد الله بن حضرت امام  
محمد باقر ع را چهار فرزند بود بدین اسمی مالک و محمود و اسود و ایوب اما حسن بن  
حضرت امام محمد باقر ع را شش فرزند بود بدین اسمی علی و مصدوم و ادنیال و  
شعیب و قاسم و محمد اما ابراهیم بن حضرت امام محمد باقر ع را سه فرزند بود بدین اسمی



خراسان نهادند و چون شهر ابراهیم رسیدند و میرا شنیدند که دندانا فرزند ابراهیم بن  
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و طلب از بغداد روی بولایت شیراز نهادند و چون شهر شیراز  
رسیدند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد با القاب حسینی انا فرزندان محمود  
بن محمد اندین حضرت امام محمد باقر علیه السلام و طاهر و محمد و اسماعیل و حمزه و یارون و ادهم و یحیی  
و خالد از مکر روی بولایت دارالمزین نهادند و چون بساوخ بلخ رسیدند و ذریات ایشان  
طاهر و طاهر در ولایت طالقان بموضع که اتفاقا گویند و ذریات ایشان  
بسیار شد با القاب حسینی اما اسماعیل و حمزه در ولایت ساوخ بلخ بموضع سنقر آباد و چون  
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد با القاب حسینی اما یارون و ادهم در ولایت  
سولقان اتفاقا دند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد با القاب حسینی اما موسی  
و خالد در ولایت قصران بموضع زواری داشت اتفاقا و وطن ساختند و ذریات ایشان  
بسیار شد با القاب حسینی اما فرزند اسماعیل بن محمد اندین حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
و ادهم و محمد و یحیی از بغداد روی بولایت طارم نهادند و چون بموضع سلمان آباد  
رسیدند ایشانرا شنیدند که دندانا فرزند ابراهیم بن اسماعیل بن محمد بن عبد الله بن  
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حسن از مدینه حضرت رسول خدا روی بولایت  
دارالمزین نهادند و چون شهر ابراهیم رسیدند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد  
با القاب ابو جعفر اما عبد المعالی و فرزندان محمد و ادهم و ابراهیم روی بولایت خراسان  
نهادند و چون به نیشابور رسیدند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد با القاب ادب  
در زمان متوکل که حضرت امام علی النقی را از همدان فرستادند که در مدینه و قندهار و ادهم  
کردند در آن محل کیان بن جعفر بن موسی بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ولایت دارالمزین  
بتوابع شهر و دیان در موضع قلعه صلح کنان حج رفته بود ابراهیم بن علی بن ابراهیم



بن محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن محمد بن عبد المعالی بن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن  
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام در خدمت محمد بن ابی حمزه ثمالی آنکه خدمت کرد و در کوه پاید  
 رستند از در موضع پالو افتادند و وطن کردند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب و ارباب  
 آنها فرزندان عبد الفضل بن ابراهیم بن محمد بن یعقوب بن داود بن حسن بن مالک بن  
 ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام و عماد الدین  
 از بعد از وی بولایت دارالمزین نهادند اما جلال الدین و عماد الدین در ولایت آذربایجان  
 در موضع رود بار سفلی وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر امیر  
 حسام الدین بن میر عبد الفضل بن ابراهیم بن یعقوب بن میر اسمعیل بن میر محمد بن میر داود  
 بن میر حسین بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 در زمان امام حسن عسکری علیه السلام و میر نظام الدین در ولایت شمران وطن ساختند  
 و حاکم شمران ملک بنیون بن ملک قباد بن ملک بنیون بن ملک اشرف بن ملک  
 سلطان احمد بن ملک کاوس بن ملک اسکندر بن ملک کینخسرو بن ملک اشرف  
 بن ملک قاسم بن ملک اشرف بن ملک شاه میران بن ملک شاه غازی بن  
 ملک یزدجرد بن شهریار بود و دوستانه از خاندان حضرت میر المؤمنین علیه السلام بود و میران  
 مشایخ را بسیار رعایت کرد در روایت آمده که در زمان خلفای بنی عباس با  
 خلق تعامل از پادشاه و امیر و وزیر و سلاطین و فضلا تا می بقیه میسر میزدند مگر فرزندان  
 یزدجرد بن شهریار که ملوک عجم بودند ایشان نفیته نکردند و وزیر و رحمت حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام زیاد میوزیدند که رحمت خدای بر ایشان باد اما در زمان منصور و  
 حضرت سید عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام از حاکم رومی بولایت ری نهاد  
 چون شهر ری رسیدند قتل میسر برد آخر الامر محمد بن ابی عبد الله را شهید کردند

آورده اند که ابراهیم بن محلب ابتدا ویرا چهار فرزند بود بن اسمعیل یعقوب حسین و وحید و محمود که ایشان دست خط حضرت امام محمد باقر ع در دست داشتند که از خرج و یکا شکار و طرح و دست انداز ایشان بیکرند چون حاکم خلفای بنی عباس بودند از بغداد ردی بولایت دارالمرزنادا فرزندان حسین بن قاسم بن نعمت بن سلیم بن جیم بن یعقوب بن ابراهیم بن محلب علیه الرحمه یوسف حسن بدارالمرزنا فرزندان افتادند و وطن ساختند بالقاب قدیم توکل گویند اما فرزندان احمد بن سلیم بن رحمن بن محمود بن سلیمان بن حسن بن محمود بن ابراهیم محلب علیه الرحمه اما اسکندر محمود و زکوه پای بختین افتاده و وطن خسته بالقاب نو آورده اند که مامون الرشید چون پادشاه ممالک خراسان شد و مکه کان او در شهر طوس بود و حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را از مدینه بشهر طوس آورد و پیش از خود ساخت و جمله فرزندان حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد ردی بولایت خراسان نهادند و فرزندان و فرزندان و کان حضرت امام موسی کاظم ع صد و نه نفر بودند با اولاد و اطباء و خدم و حشم چون بولایت ساو خ بلوغ رسیدند آنکه عون و سالم بن حضرت امام موسی کاظم ع بولایت شهر ری ابوض خاده رسیدند و مدتی بودند و عون و سالم با یکدیگر همیشه خاتم نام مدت ده روز در منزل شاهزاده قاسم بن جعفر بن حضرت امام محمد باقر ع بودند بعد از آن عون و سالم گفتند یا قاسم اگر تو ما را بدامغان رسانی ما همیشه خود خانم را بعتد تو را آوریم آنگاه قاسم بن جعفر بن حضرت امام محمد باقر ع ایشان را بدامغان رسانیده و ایشان را همیشه خود را بعتد حضرت امامزاده قاسم در آوردند و آنکه خبر بدامغان افتاد که حضرت سلطان دنیا و دین ابوالحسن علی بن موسی الرضا ع را مامون الرشید زهر داد و شمشیر کرد و قاسم با اعیان از دامغان ردی بد ماوند نهادند چون شهر آورده رسیدند و وطن ساختند و چهار صد که خدای نامی در شهر آورده بودند و قاسم بن جعفر بن حضرت امام

محمّد باقر علیه السلام را رعایت کردند و اما مراده قاسم را یکفرزند بود و عبد الله نام و ذریات ایشان  
بسیار شدند تا زمانیکه خلفای بنی عباس قصد اولاد اند کردند و لشکری انداخته جمع کرده  
رومی بولایتها میفرستادند و بهر شهری که میرسیدند و از اولاد آنها بر میآوردند و بهر چه  
صحیح النسب بودی که ششده چون بولایت میآوردند رسیدند شهر آورده فرزندان حمزه بن  
عبد الله که در زمان سلطنت بنو عباس نموده بشهر آورده رسیدند و وطن ساختند عین بن اهد  
بن حمزه بن عبد الله بن خلفای بنی عباس گفت که در شهر آورده فرزندان ابوتراب بسیار  
هستند چون خلفای بنی عباس بشنیدند کس فرستادند و ایشان شهر آورده را بخوانند و جمله  
زجر و سیاست کردند که شما فرزندان قاسم بن جعفر بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام را  
گروه اند اکنون بنزد من آید اند که ایشان و فرزندان شهر آورده تمام آمده قسم یاد کردند که  
این مردمان که در شهر آورده اند همه شمشیر و سینه نیستند پس دست از ایشان باز داشت  
معارض دیگران نگذاشت و از آن زمان سیدان شهر آورده بشیخی مشهور شدند و بسیار  
ایشان مخفی بماندند در درواست آمده که چون مامون الرشید حضرت امام رضا علیه السلام را شهید  
کرد نامه با طرف و جوانب نوشت بدین عبارت که چون نامه من بشمارسد باید که دمار از  
ابوترابیان برآید چون نامه با طرف و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد  
اولاد آنها و فرزندان و فرزند زادگان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کردند و بهر شهر و ده که میرسیدند  
اولاد آنها را شهید میکردند اما عقیل بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را در کندی کشتند  
و فرزندانش را و جراحت بسیار رسانیدند و با آن جراحت روی بولایت روی نهادند  
چون بری رسیدند در موضع بر نباد بخانه حبیب فرو آمد و مدت بیست و یک روز بیمار  
بود آخر الامر بهمان جراحت بجا رحمت حق پیوست و فرزندانش یوسف بن حضرت  
امام موسی کاظم علیه السلام و زکریا و محمد و اسماعیل در ولایت روی بموضع ایرین آمدند و رئیس قندشاد

ایرلی خبر یافت و با امامزادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند و آخر الامر ایشانرا شنید  
 کردند تا فرزندان محمد بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را بر اسمعیل در ولایت  
 طالقان و طبرستان ساختند اما میر حسام الدین بن میر عبد الله بن میر عبد الفضل بن  
 میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر محمد بن میر داود بن میر حسین بن میر مالک  
 بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمد بن میر عبد الله بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 بولایت شمران نهادند چون یکوبه پایتخت شمران رسید و طبرستان ساخت و ملوک شمران ایشانرا  
 بسیار رعایت کردند اما میر مهدی در ولایت رستمدر موضع را نوس رستاق و طبرستان  
 ساخت اما میر حسین را چهار فرزند بود بدین اسماعی میر مادی و میر غیاث الکر  
 و میر محمد و میر با ششم بدی دید و چیلان بهر برزند و بعد از آن میر حسین و فرزندان از  
 واد المرزجیان روی بولایت الموت و طالقان نهادند چون بشهر الموت و طالقان  
 رسیدند میر محمد و میر با ششم در موضع برکات ذیل داشت افتاده و طبرستان ساختند و وزیران  
 ایشان بسیار شد بالقاب امیرا تا میر حسین بن میر ابراهیم بن میر محمد بن میر حسام الدین  
 بن میر عبد الفضل بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمد بن میر عبد الله بن حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام و فرزندان میر مادی و میر غیاث الدین در ولایت طالقان  
 بموضع است افتادند و طبرستان ساختند و بعضی در موضع مرجان و طبرستان ساختند  
 و وزیران ایشان بسیار شد بالقاب امیر ختم شد ذکر اولاد حضرت امام محمد باقر

و ذکر اولاد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایت میکنند طبرستان یکی فراخی علیه الرحمه که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 را هشت فرزند بود بدین اسماعی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و علی و مهتر و اسمعیل

و محمد یحیی و محمود و عبد الله تا علی بن حضرت امام جعفر صادق را چهار فرزند بود بدین است  
ناصرالدین حسین و سلیمان و قاسم اما مطهر بن حضرت امام جعفر صادق را راست  
فرزند بود بدین اسامی ناصرالدین و یاسر و یارون و حمزه و زید و مالک و حارث  
اما اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق را پنج فرزند بود بدین اسامی حسن و محمد و ابراهیم  
و دانیال و یوسف اما محمود بن حضرت امام جعفر صادق را سه فرزند بود بدین اسامی  
عمران و برهان و کفغان اما یحیی بن حضرت امام جعفر صادق را دو فرزند بود بدین  
اسامی یعقوب و یونس چون متصم حضرت امام جعفر صادق را زهر داده شهید  
کرد و فضل و داد اندک کرد اما فرزندان رومی با طراف نهادند اما یعقوب و یونس  
رومی بولایت بغداد نهادند چون بشهر قله رسیدند ایشان را شهید کردند اما جعفر  
بن حضرت امام جعفر صادق را ده فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و حیدر و طیب  
و رزاق و دحتران حقیقه و صفیه و لطیفه و فاطمه تا زانیکه متصم خروج کرد  
و دماران را و داد اندک کرد اما حضرت امام موسی کاظم را علی و محمود در ولایت بغداد  
رفتند اما مطهر و اسمعیل و یحیی و محمد و عبد الله با همه اولاد و اصحاب و خدم و ششم ازین شهر  
رومی بولایت عراق و فارس نهادند چون براق و فارس رسیدند از آنجا رومی بولایت  
دارالمزین نهادند و بهر شهر و ده که رسیدند جایان در عقب میآیند و یکایک را شهید  
کردند چون بشهر قزوین رسیدند سنیان قزوین خروج کردند بر سر راه اما فرزندان را  
نهادند که کردند اما محمد بن حضرت امام جعفر صادق را چهار فرزند بود ابراهیم و سلیمان و کرار و محمد  
اما اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق را ده فرزند آن روز چندان حرب کرده بود که در هر  
کویه و محله خون روان بود و حاکم قزوین حسن صباح بود بفرموده دروازهها بستند که  
ابو ترسیان از شهر بیرون روند و جمله اما فرزندان سی و چهار تن بودند و میران و معتق

نیز همراه بودند تا سینه روز در صوفی آباد قزوین حربه کردند و خاریجیان بسیار را کشتند و  
 الامر چندین تن از امانزادگان را در قزوین شهید کردند و اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق  
 را در شهر قزوین میان پنجه علی لطیف آفتاب بر آمدن شهید کردند اما سطر و محمد و یحیی از قزوین  
 روی بولایت طبران نهادند چون بشر طبران رسیدند محمد و یحیی را شهید کردند و طهر بن  
 حضرت امام جعفر صادق هم روی بولایت دماوند نهاد بسیار جراحت بوی سپید  
 بود چون بوضع بوجهن رسید در خانه الیاس نام نزل نموده تا مدت چهار روز بیمار  
 بود و بهمان جراحت بجا در رحمت حق پیوست اما فرزندان علی بن حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام سید ناصر الدین و سید حمیدین از قزوین روی بولایت ساوخی بلاغ نهادند  
 چون بوضع کوهر رسیدند حسن ایوب و خضر ایوب سر راه سید ناصر الدین آمده با وی  
 محاربه کردند آخر الامر چهارده زخم بر تن مبارک سید ناصر الدین رسانیدند و حضرت  
 از آن جراحت ایمنالیدومی آمد با بولایت ری چون بوضع طبران رسید در خانه درویش  
 صالح فرود آمد و چهار روز بزم نیست و بهمان جراحت بجا در رحمت حق پیوست اما حمیدین و  
 و سلیمان را در شهر ساوه شهید کردند اما قاسم بن علی بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 از قزوین روی بولایت شمر نهاد چون بوضع امین رسید طبران امین را و را شهید کردند  
 اما ابراهیم بن علی بن محمد بن عبد القدر بن قاسم بن حضرت امام جعفر صادق هم از قزوین  
 روی بولایت شمر نهادند چون بوضع ده دوشاب رسید وطن ساخت و در باب  
 او بسیار شد با القاب جعفر اما زید بن حضرت امام زین العابدین هم در زمان بهشام بن  
 عبد الملک مروان از مدینه رسول هم روی بولایت ری نهاد و چون بوضع  
 طبران رسید در خانه حمیدین سماک فرود آمد و نزد دشمن دست و قدم امانزاده را  
 پیوسید و شرائط بندگی بجا آورد و او را بجانیه برد و تا مدت شش ماه نگاه داشتند

و در خدمت آنحضرت قیام نمود آنگاه جلال الدین و عمر فروج گردیدند و از پدرین حضرت  
 امام زین العابدین ع را در خانه حسین بجاگ شهادت کردند تا فرزند آن مطهر بن حضرت امام  
 جعفر صادق ع با ششم و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث از قزوین روی بولایت  
 کردستان نهادند چون بموضع خرم آباد رسیدند ایشانرا شهید کردند تا عید الله  
 بن بن مالک بن زید بن مطهر بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین روی بولایت  
 کردستان نهادند در آنجا وطن ساختند و ذریات او بسیار شد با لقب جعفری تا  
 فرزندان محمود بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عثمان و دربان و کنگان از قزوین  
 روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع باز رسیدند ایشانرا شهید کردند تا  
 فرزندان حضرت اسماعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع حسن و حسن و ابراهیم و ایلیا  
 و یوسف از قزوین روی بولایت دارگرد نهادند و ایشانرا در موضع مذکور شهید  
 کردند اما فرزندان یحیی بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یوسف و یعقوب  
 در ولایت ابرافقاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد با لقب جعفری  
 تا یعقوب بن یحیی بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین روی بولایت کردستان  
 نهادند در آنجا وطن ساخت بعد از مدتی از آنجا روی بموضع دیلم نهادند و خارجیان  
 ان موضع آتش افروخته کردند و بر کوار را شهید کردند تا فرزندان محمد بن حضرت امام جعفر  
 صادق ع اهل و کرا و نهار و عبد الله بن حضرت امام جعفر صادق ع از شهر دیلم  
 روی بولایت نهادند و نهادند چون بموضع حین درزان رسیدند خارجیان همچو  
 صفیان سید ذریات حضرت امام زین العابدین ع را در موضع حین درزان  
 ساختند و ذریات او بسیار شد و محمد و محارب که در آخر الامر عبد الله را در موضع حین  
 درزان شهید کردند تا در حین درزان درویشی بود شرف الدین نام آنرا و مؤمن  
 آمده آن امامزاده را برداشت و بر سر سنگی نهاد و میخواست که غسل داده و دفن

و در خدمت آنحضرت قیام نمود آنگاه جلال الدین و عمر فروج گردیدند و از پدرین حضرت  
 امام زین العابدین ع را در خانه حسین بجاگ شهادت کردند تا فرزند آن مطهر بن حضرت امام  
 جعفر صادق ع با ششم و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث از قزوین روی بولایت  
 کردستان نهادند چون بموضع خرم آباد رسیدند ایشانرا شهید کردند تا عید الله  
 بن بن مالک بن زید بن مطهر بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین روی بولایت  
 کردستان نهادند در آنجا وطن ساختند و ذریات او بسیار شد با لقب جعفری تا  
 فرزندان محمود بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عثمان و دربان و کنگان از قزوین  
 روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع باز رسیدند ایشانرا شهید کردند تا  
 فرزندان حضرت اسماعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع حسن و حسن و ابراهیم و ایلیا  
 و یوسف از قزوین روی بولایت دارگرد نهادند و ایشانرا در موضع مذکور شهید  
 کردند اما فرزندان یحیی بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یوسف و یعقوب  
 در ولایت ابرافقاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد با لقب جعفری  
 تا یعقوب بن یحیی بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین روی بولایت کردستان  
 نهادند در آنجا وطن ساخت بعد از مدتی از آنجا روی بموضع دیلم نهادند و خارجیان  
 ان موضع آتش افروخته کردند و بر کوار را شهید کردند تا فرزندان محمد بن حضرت امام جعفر  
 صادق ع اهل و کرا و نهار و عبد الله بن حضرت امام جعفر صادق ع از شهر دیلم  
 روی بولایت نهادند و نهادند چون بموضع حین درزان رسیدند خارجیان همچو  
 صفیان سید ذریات حضرت امام زین العابدین ع را در موضع حین درزان  
 ساختند و ذریات او بسیار شد و محمد و محارب که در آخر الامر عبد الله را در موضع حین  
 درزان شهید کردند تا در حین درزان درویشی بود شرف الدین نام آنرا و مؤمن  
 آمده آن امامزاده را برداشت و بر سر سنگی نهاد و میخواست که غسل داده و دفن

کند آب بنود بجز آن اما مراده چشمة آب در آن صحرا پیدا شد و بجز دیگر آن هست که بچو  
اما مراده ابرسران سنگت نهادن آن سنگت هر سال بزرگ میشود بقدرت حق تعالی تا روز  
قیامت اما فرزندان حمید الدین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مطهر و حیدر و طیب و رضا  
از تجار روی بولایت آذربایجان نهادند چون به آذربایجان رسیدند در آنجا وطن ساختند  
و ذریات ایشان بسیار شد با القاب جعفری اما دختران عبداللہ حضرت امام جعفر  
صادق علیه السلام خفیه و لطیفه و نصیفه و فاطمه از فرزین روی بولایت رسی نهادند  
چون بفری رسیدند ایشانرا شهید کردند ختم شد ذکر اولاد حضرت امام جعفر صادق

### ذکر اولاد حضرت امام موسی کاظم

آورده اند که حضرت امام موسی کاظم را چهل و دو فرزند بدین اسمای حضرت  
امام علی بن موسی الرضا و حسین و عبداللہ و فضل و حجاج و احمد و حسن و سجاد و عبداللہ  
ثانی و مختار و طیب و حمید و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد رضا و سالم و دلام و یعقوب  
و جعفر و محمد و باقر و ایاس و حاجی رضا و عباس و نوح و عمران و ادنان و صالح و کمال  
و جون و ذکریا و شعیب و یحیی و اسماعیل و ابراهیم و ابوبکر و یوسف و اسماعیل و خضران  
سه فاطمه و ائمه خاتون و خانم اما عبداللہ بن حضرت امام موسی کاظم را شش  
فرزند بدین اسمای فضل و فاضل و عزالدین و عمادالدین و قوام الدین و صدق  
الدین و احسن بن حضرت امام موسی کاظم را نه فرزند بدین اسمای ثابت و احمد  
و حاجیه و سمیت و شریعت و لطیف و دختران زینب و زبیده و صاحب که اما فضل  
بن حضرت امام موسی کاظم را هفت فرزند بدین اسمای جعفر و باقر و حیدر و عثمان  
حلیمه و سلیمه و حمیمه و آمنه اما محسن بن حضرت امام موسی کاظم را سه فرزند



بود بنین اسامی آفرود حاضر و ابودر آسا دین بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را شش  
فرزند بود بدین اسامی صادق و حاجی و هادی و دختران حبیبه و رقیه و فاطمه اما عبد  
بن حضرت امام موسی کاظم را یازده فرزند بود بدین اسامی نوذر و میرز و منصور و  
و عزیز و ابوالکیم و اسماعیل و امان الله و عثمان الله و عزیز الله و سمیت الله اما نوذر بن  
محسن بن حضرت امام موسی کاظم را سه فرزند بود بدین اسامی عبد الله و هادی و محمد  
و آنچه از فرزندان حضرت امام موسی کاظم که بجز بدو ندمه شده بود بدین اسامی  
محمد و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد و رضا و شاه و سالم و لایم و یعقوب و جعفر  
و محمد و باقر و الیاس و حاجی رضا و عیسی اما نوح بن حضرت امام موسی کاظم را  
هفت فرزند بود بدین اسامی قاسم و زید و ملک و ادبم و قاسم و سپاس و هاکم اما  
عمران بن حضرت امام موسی کاظم را شش فرزند بود بدین اسامی بلال و رضا و  
و حبشه و خلی کیا و حسین کیا و موسی کیا اما دان بن حضرت امام موسی کاظم را چهار فرزند  
بود بدین اسامی حسین و ابوطالب و علی و زید اما صالح بن حضرت امام موسی کاظم  
حلیه سلام را هفت فرزند بود بدین اسامی محمود و بدر الدین و صدر الدین و قادر الدین  
و یوسف و کریم الدین اما اخراج احمد بن حضرت امام موسی کاظم را شش فرزند بود بدین  
اسامی فضل و ابوالحسن و ابوالحسن و دختران ساره و هاجر و تاجره اما طیب بن  
حضرت امام موسی کاظم را یازده فرزند بود بدین اسامی قاسم و رضا و جعفر و داود و محمد  
و احمد و مختار و دانیال و فخر الدین و شرف الدین و عبد الله اما عدون بن حضرت  
امام موسی کاظم را چهار فرزند بود بدین اسامی هارون و هاشم و هادی و مهدی  
اما سام بن حضرت امام موسی کاظم را پنج فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس  
و عیسی و داود و خاقان اما ذکر این حضرت امام موسی کاظم را هشت فرزند بود

بدین اسامی خضر و الیاس و عیاس و عیلام و عارث و مالک و یعقوب و اما  
شعیب بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرزند بود بدین اسامی حافظ و کامل و خلیل و سلم  
و داود و غفار و انجلی بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرزند بود بدین اسامی سید  
محمد و سید تریش و محمود و حسن و حسین و ابو طاهر و دختران زبیده و کلینه  
اما اسمعیل بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرزند بود بدین اسامی مجیب و حامد  
و ثابت و نعمت و اسد و حبیب و الحمد و ماجد اما ابراهیم بن حضرت امام موسی کاظم  
علیه السلام را چهار فرزند بود بدین اسامی ناصر و باقر و جعفر و احمد اما یوسف بن  
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرزند بود بدین اسامی مالک و صادق و مصوم  
و صالح و رحمن و ربان و محمد و ایلیا اما احمد بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرزند  
بود بدین اسامی فتح الله و نور الله و عین الله و عبدا لله و روح الله و غیب الله  
اما جعفر بن فضال بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرزند بود بدین اسامی عبد الله و  
عبد الرزاق و سید القنی و میر مصطفی اما قاسم بن حسین بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام  
فرزند بود بدین اسامی جمال الدین و جلال الدین و علماء الدین اما مهدی بن نوروز بن  
محسن بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرزند بود عباس و عباس را دو فرزند بود حسن و  
حسین اما در زانیکه خلفای بنی عباس حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را زهر داده شهید کردند  
و قصد اولاد اند که در جمله امان از دکان روی با طرف و جوانب بخادند اما حسین بن  
عباس بن علی بن احمد بن نوروز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرزند بود روی و توانا  
که مان بخاد چون شهید کرمان رسید بموضع مابان و طین ساخت و ذریات ایشان بسیار  
شد با لقب نوروزی اما حسن را یک فرزند بود عباس نام و عباس را چهار فرزند بود  
بدین اسامی محمد و محمد و حسین و یوسف آورده اند که در زمان حضرت امام

محمد تقی علی بن جواد نورک بن عبد الله بن قاسم بن شمس الدین بن علی بن حسن بن یوسف بن محمد بن  
علی بن عباس بن علی بن محمد بن نوروز بن محمد بن حضرت امام موسی کاظم عم ازماهان  
کرمان مدعی بولایت دارالمرزخها و چون بر دوبار امام رسید و وطن ساخت و ذریه  
او بسیار شد بالقاب نوروزی آورده اند که در زمان میرزا قلیشاه و برادران که از  
خراسان فرار نموده بودند اول بولایت رو دیار نضران بموضع رودکن فرود آمدند  
آنانرا که بن عبد الله بن قاسم بن شمس الدین بن علی بن حسن بن یوسف بن محمد بن علی بن محمد  
بن عباس بن محمد بن نوروز بن محمد بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در ولایت  
امام وزیر ملک بکنند شکرانی بود و رو دیار نضران و امام برادر خواجه نورک وزیر بود اما  
میرزا قلیشاه بن میرادهم بن میر محمد بن میر جسام الدین بن میر فضل بن میر ابراهیم بن میر علی  
بن میر یعقوب بن میر داود بن میر حسین بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر محمد بن میر محمود  
بن میر عبد الله بن حضرت امام محمد باقر بولایت امام رفت و خواجه نورک را ملائمت  
کرد و آنکه خواجه نورک و میرزا قلیشاه با یکدیگر عهد کردند و قسم یاد نمودند که خواجه نورک  
در خراسان نام را بعضی میرزا قلیشاه و آنکه میرزا قلیشاه قریه رودکن را از دست بگو  
خزیده و وقف امامزاده باقر بن حضرت امام موسی کاظم کرد و در نوروز با اتفاق ب  
ولایت نضران آمده و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب نوروز  
و بعضی بالقاب میرکشتار دارند اما زید بن نوح بن حضرت امام موسی کاظم عم ازماهان  
فرزند زید بن اسماعیلی قادر و مقتدر و حافظ و مالک اما حسن بن ادنان بن حضرت امام  
موسی کاظم عم ازماهان فرزند زید بن اسماعیلی ابو طاهر و ابو تراب و ابو لمب و عبد الله  
و عبد الرزاق و جعفر و محمد بن صالح بن حضرت امام موسی کاظم عم ازماهان فرزند زید بن  
اسماعیلی و یعقوب و حمزه اما عبد الفضل بن خواجه احمد بن حضرت امام موسی کاظم عم ازماهان

شش فرزند بود بدین اسامی داود و عقیل و یوسف و اسد و احمد و احد و انعام و بنی  
بن حضرت امام موسی کاظم را دو فرزند بود بدین اسامی عیسی و یحیی اما هارون بن عون  
بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را شش فرزند بود بدین اسامی خالد و شعیب و  
ولفغان و سلیمان و غالب و طیب اما ابو طالب بن حضرت امام موسی کاظم را  
دو فرزند بود بدین اسامی یوسف و حسن در روایت آورده اند که حضرت امام موسی  
کاظم را چهار زن بود و هفتاد و دو دوازده هزار کهواره زین از پس و پیش حضرت  
امام موسی کاظم بر شران با یکدیگر دند و میفتند هر گاه که امام سوار شد بی باکی  
خود گفتی که فرزند و فرزند زان کان مرا که در کهواره اند بایستید و همراه ما دارید تا خلق عالم بشنود  
که اولاد و اتباع من در دنیا بدین نوع بوده است و در روایت آمده است که دوازده  
هزار شتر طاهرات حضرت امام موسی کاظم را یکشبه در روایت آورده اند که چون با یون  
الرشید حضرت علی بن موسی الرضا را از مدینه رسول خدا به شهر طوس برده بود و پیشوا می  
خود ساخته همه فرزندان و فرزند زان کان حضرت امام موسی کاظم را از بغداد روی فرستاد  
خراسان نهادند اما محسن بن حضرت امام موسی کاظم را در بغداد شهید کردند اما فرزند علی  
و حسن و خواجده احمد و موسی و مراوین و عبید الله و طیب و محمد و عبید الله و محمود و نوح و  
یوسف و سام و صالح و محمد باقر و عقیل و احمد رضا و عقیل و جعفر و ابراهیم و ابو بکر و  
با همه اولاد و اصحاب روی ولایت خراسان نهادند چون بوضع سارخ بلخ بر دو خانه  
رو در سید خا رجیان از عقب آمدند و مجادله بسیار کردند و آخر الامر حسن بن امام موسی  
کاظم را در موضع کوه رود شهید کردند و بعضی شاهزادگان را بجا احکام سید بود و چون  
شب آمد لاجلاج کشته روی با طراف و جزایب نهادند اما عبید الله بن امام موسی کاظم  
در ولایت سارخ بلخ موضع در دیه رسید در میان بر تان که در دیه بود و اتفاق کرده با امام

زاده عبد الله درآمدند بسیار محب الله بودند اما آن روز عبد الله حرب کرده بود که صحرا پر از خون  
 گشته بود آخر الامر غلبه کرده آنحضرت را در آن سرزمین شمشیر کشید که دزدان آن سبب ویران عبد الله  
 قتل را خواندند اما جعفر بن حضرت امام موسی کاظم را در توانج در این موضع شش روز و یک  
 شمشیر کشید که دزدان عبد الله بن امام موسی کاظم را که در روی بولایت دماوند نهاد چون  
 میبرد دماوند رسید قالی و سرباب و فرزندان و برادرانش خبر یافته سراسر راه او گرفتند و بسیار  
 محاربه نمودند آخر الامر عبد الله را در موضع دماوند شمشیر کشید که دزدان اما احمد رضای بن امام  
 موسی کاظم را در موضع ذرکان شمشیر کشید که دزدان ولایت شهریار آلوده اند که از فرزندان  
 و فرزندان دکان امام موسی کاظم را در ولایت ساوخی بلخ صد نفر را شمشیر کشید که دزدان موسی  
 بن طیب بن امام موسی کاظم را و خواجیه احمد از کرده و در روی بولایت لواسان نهادند  
 چون لواسان رسیدند طایفه مسری و مری خبر یافتند که دماوند دکان دماوند  
 بسیار محاربه کردند آخر الامر اما مراده و خواجیه احمد موسی را که حضرت امام موسی کاظم  
 بسیار او را دوست میداشت و نام خود بوی خطا کرده بود آن دو شاهراده را در لواسان  
 شمشیر کشید که دزدان طایب بن امام موسی کاظم را در شایس و فرزندان در موضع اورنگ  
 شمشیر کشید که دزدان سراوین و ذکریا و محمود و محمد و نوح و سام و لام با یکتیمشیر زبید خالون  
 از کرده و در روی بولایت دارالمزین شد از نهادند چون بروی با حلیاء در بندک رسیدند  
 و شمس حسین و شمس علی با فرزندان میر راه اما مراده را در آیدند بسیار محاربه نمودند آخر الامر  
 بشاهراده محمد جبراح بسیار رسیده روی موضع برودن نهادند بن عبد الله خطیب  
 نزول نمود و خوجه آفرید و کون آنحضرت را با غراز و اگر ام تمام بخانه خود برده پنهان  
 کرد و شمس بکنند و فرزندان آن خبر یافته تعاقب اما مراده را که پیر خانه عبد الله خطیب پنهان  
 که هیچ از او پرتو برآید از غیری دو وجه عبد الله گفت ندیدم اما اما مراده چهارده روز بماند

در روز پانزدهم بهمان جراحته بجزار رحمت حق پوست اما سلام و سلام محمود را بایک  
بشیره زبیده خاتون در پایان رودبار سقلی در موضع سرخ مکر شهید گردانا تا نوح بن  
امام موسی کاظم را برودبار علیای در بندگی بسیار جراحته رسید بود و بان  
جراحته که داشت میسالد و میرفت تا بولایت دارالمرزستد را بموضع چند گشت  
رسید آنجا بنحانه حسن کا پنج فرود آمد و حسن کا پنج فرزند از جگر کرد و گفت ای  
مؤمنان بیانشید که میوه باغ ارم و چشمه حیوان حرم و نور دیده حضرت  
امام موسی کاظم بدر خانه ناست غریب و بی یار اورا بنده صربانی بسیار  
خانه برود و چهل روز در خانه حسن پانزدهم بهمان جراحته بجزار رحمت حق پوست اما  
زکریای بن امام موسی کاظم را در موضع مور شهید گردانا تا سوادین بن حضرت  
امام موسی کاظم را برودبار علیای بموضع نزد اورا جراحته بسیار رسانیده بود  
از آنجا بنهم شده روی بموضع لادج نهاد و اورا در آنجا شهید گردانا تا حاجی رضا  
بن امام موسی کاظم از گره رود بولایت رسی نهاد چون بموضع خاک رسید و  
شهید گردانا تا صاحب بن امام موسی کاظم از گره رود بولایت شمیران نهاد چون بموضع  
تخریش رسید اورا شهید گردانا آورده اند که صاحب بن امام موسی کاظم را داشت  
فرزند بود محمود و بدرالدین و صدرالدین و قدرالدین و یوسف و کریم الدین  
تا اسمعیل بن زکریا بن امام موسی کاظم را در کوه مجروح کرده بودند چون بموضع  
شمیران رسید بطرف آفتاب بر آمدن پایان ده بشیر زبیر درخت چنار  
اورا شهید گردانا و در روایت آورده اند که چون مامون الرشید حضرت امام  
رضاع را از مراد و شهید گردانا و شهید اولاد الله را کرد و نامه با طرافه و  
فرستاد که چون نامه من بشمارسد باید که دمار از آفتو را بیان برای دیچون چنانکه

این خبر شنیدند دیگر باره خروج نمودند و قصد اولاد ائمه را کردند تا حمزه و یعقوب  
 و الیاس از بغداد روی بولایت طارم نهادند چون بموضع بوزان بوشکان  
 رسیدند ایشان را شهید کردند اما شعیب و یحیی را در شهر سنجر قرار شهید کردند اما  
 حماد الدین و علاء الدین و نور الدین و صدر الدین را در شهر بغداد شهید کردند اما  
 و خضران امام موسی کاظم آئینه خاتون و زبیده خاتون و سکینه و حلیمه و جمیمه  
 و آئینه از بغداد روی بشهر قزوین نهادند و چون بقزوین رسیدند خارجیان سر  
 راه آنها را گرفته ایشان در محله نمیه بسته رسیده غایب شدند و آن موضع را  
 خاتون کوکوت گویند اما تاسی فاطمه خاتون بنت امام موسی کاظم و برادران  
 بن امام موسی کاظم و جعفر و یاق و سافر و حیدر و ابوذر و آذر و صادق و علی  
 و هادی و قاسم و زید و مالک و ادبم و قاسم و صمیم و حاکم و سپهسالار حسین  
 ابو طالب و جمعه اما مراد کان بست و سه نفر بودند با تاسی فاطمه از بغداد روی  
 ولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند مجذبان ساهو خبر شدند روی بشهر قم نهادند  
 و با اما مراد کان مجادله بسیار کردند اما حضرت تاسی فاطمه را در شهر قم شهید  
 کردند اما تاسی اما مراد کان مذکور اما محمود بن امام موسی کاظم از بغداد روی  
 بولایت رستم را نهادند چون بموضع نای رسیدند ویران شهید کردند اما و خضران  
 سواد بن امام موسی کاظم حبیبه و رقیه و فاطمه و ساره و باجر و تاجر از  
 بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع طبران رسیدند ایشان را شهید  
 کردند اما رضا کیایی بن عون بن امام موسی کاظم را بیدار المیز رستم را اقادند  
 بموضع مازن را شهید کردند اما بلال بن عون بن امام موسی کاظم را بهر  
 ناطله شهید کردند اما جمشید بن عون بن امام موسی کاظم را در شهر رستم را شهید

کردند و خالد بن عون بن امام موسی کاظم را در ولایت کجاستان بموضع حجر کلا به شهید کردند  
 و جعفر بن یحیی بن امام موسی کاظم را در کجاستان بموضع تبرک دین شهید کردند  
 و ابراهیم بن امام موسی کاظم با فرزند و فرزند زاده کان از بغداد روی بولایت  
 مازندران نهادند و ملا دهم و قادر و مقتد و مالک و زید و حسین و ابوطاهر و ابوتراب  
 و ابوالعباس و علی و یعقوب و حمزه و یوسف و محمد و اسد و محمد و طالب و غالب  
 و لقمان و سلمان و عیسی و موسی و خضر و الیاس و عیسی و انبیا و علما و حارث  
 و موسی و مالک و حاکم و کامل و عابد و داود و محمود و صادق و مصدوم و غیب الله  
 و فتح الله و نور الله و عین الله و عبد الله و روح الله و عبد الرزاق و سید  
 مرتضی و میر مصطفی و جمال الدین و جلال الدین و عماد الدین و باقر آقا شصت تن  
 با افراد کان از بغداد بشهر امل آمدند چون بموضع لکه پیر رسیدند اما افراد امل  
 بن امام موسی کاظم همراه افراد کان بودند و نگاه حسین رئیس و فرزند ان و فرزند  
 زاده کان و برادران و برادر زاده کان و سکنه رئیس با فرزند ان با اصحاب  
 هزار و چهارصد تن بودند که با افراد کان بنیاد محله بد کردند گویند که ابراهیم  
 بن امام موسی کاظم آمد و در چندان ضرب کرده بودند که بخون احادی صحرای  
 گشت آخر الامر شانه زده ابراهیم را با جمله افراد کان در شهر امل بموضع لکه حسین  
 شهید کردند اما قاسم رضای بن طیب بن امام موسی کاظم از بغداد روی  
 بولایت رستم را نهادند چون بموضع کران رسیدند ویران شهید کردند اما علی بن  
 ابن عون بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت رستم را نهادند چون بموضع  
 زوار زمین رسیدند ویران شهید کردند و در موضع خرده کنار دفن کردند و روی را  
 با القاب سید علی خوانند اما عزیز بن حسن بن امام موسی کاظم از بغداد روی



بولایت شیران نهاد چون بموضع اوین بطرف آفتاب برآمدن رسید و اورا بر سر  
 شهید گرداند اما حطیب بن حسن بن امام حسن و بموضع اوین شهید گردید بطرف آفتاب  
 فرو رفتن و قاتل او رئیس خسرو و فرزندان او بودند اما شاهزاده و عابد اعظم  
 بن عقیل بن زید بن بارون بن محمد ابراهیم بن حسن بن امام حسن علیه السلام را در پای  
 شهر یار شهید گرداند اما عبداللہ بن حسین بن اذنان بن حضرت امام موسی کاظم  
 را در موضع کوشک دشت شهید گرداند اما فرزندان محسن بن امام موسی کاظم  
 فیروز و منصور و اسوار از بغداد روی بولایت شیران نهادند اما بولایت  
 موسی کاظم را فرزندان خواجه احمد بن امام موسی کاظم حسین و ابوطالب و علی  
 و زید از بغداد روی بولایت الموت نهادند چون بموضع الموت رسیدند حسین  
 و ابوطالب بموضع آفتاب در افتادند طایفه حسن رئیس خبر یافته با مادران کان در  
 آمدند بسیار بجای ده گرداند آنها را حسین و ابوطالب را یک غلام قبل نام شهید  
 اما شاه رضای بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت مازندران نهادند  
 بموضع وادی رسید ویرا شهید گرداند اما فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم  
 جعفر و سید محمد قریش از بغداد روی بولایت فیروز کوه نهادند چون بموضع  
 رسیدند جعفر را شهید گرداند اما سید محمد قریش در ولایت لاریجان بموضع کزنک  
 افتاد در خانه شیخ ابراهیم و بسیار مجراحت بہ تن مبارکش رسیده بود تا مدت  
 چهل روز بیمار بود و دختر سونا عایشه نام زن شیخ ابراهیم بود طایفه و نام  
 دشمن خاندان اہل بیت بودند شورناہ ما سون را شهید و دوست داشتند  
 که اگر او را ولایت بدست آنها افتد بکشد آنگاه عایشه نزد پدر و برادر خود فرستاد  
 که آنکس که شما طلب کنید امروز چهل روز است که در خانه بیمار افتاده است

چون خضر سونا این خبر شنید با برادران و فرزندان بطلب آنحضرت بدید که نکات باید  
 محمد قریش بنیاد دجا دله کرده اما مزاده را آنجا شنید که دند اما فرزندان نجی بن امام  
 موسی کاظم ۴۰ محمود حسن و حسین و ابوطالب و ابوطاهر و ابوتراب از بغداد روی  
 بری نهادند چون به شمر ری رسیدند متفرق شدند محمود حسن و حسین بموضع اوییه که رسیدند  
 ایشانرا شنید که دند اما ابوطالب و ابوطاهر و ابوتراب از شمر روی بولایت  
 یزد بخاندن چون رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شدند با اتفاقا  
 موسی اما فرزندان قاسم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ۴۰ شعیب و ابن  
 موسی بن حکیمت منصور و ولفی از بغداد روی بولایت مازندران نهادند با تان  
 بخروج چون بموضع چو لک رسیدند ایشانرا شنید که دند اما حسین بن ادمان  
 بن امام موسی کاظم ۴۰ راد و ولایت میان رود شنید که دند اما طاهر بن محمود بن  
 امام موسی کاظم ۴۰ را بتوابع شهر رویان بموضع هزار خاله شنید که دند اما فرزندان  
 ابوطالب بن امام موسی کاظم ۴۰ یوسف و حسین را در پایان شاه کوه شنید که دند اما  
 اوانان بن امام موسی کاظم ۴۰ را بادی و نفر فرزندان و زید و شمر مل شنید که دند اما  
 عباس و حارث را در دماوند شنید که دند اما شاهزاده ابراهیم را با خالب بن امام  
 موسی کاظم ۴۰ را در موضع دو آب شنید که دند اما شاهزاده جعفر را در طالق شنید  
 که دند و ناصر را در ولایت ساوچ بلاغ شنید که دند در اخبار آمده است که سینه  
 است که بر همه زمینها شرف دارد و هریتی که در آن سینه زمین دفن کنند فردا  
 در قیامت ویرا حساب بخوابد بود اول زمین مکه که قدمگاه خیمه است ۴۰ دوم  
 زمین قم که خاک صلی و فضلا است ۴۰ سیم زمین دشت ناجر که در توابع شهر دین  
 است و قدمگاه حسن بن علی علیه السلام است ۴۰ چهارده روز در میان اندک و لشکر

قامت انداخته بود نقل است که ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار حضرت  
امام حسن را دعائی عظیم کرده و شریای بندگی و لوازم سهرافکندگی بسزول داشته  
در رکاب خضر انساب بپاوشش روانه مازندران شدند چون بقلعه سامان رسیدند  
مجا سبب عبداللہ زیر در قلعه بود آنجا حضرت امام حسن را مجا سبب عبداللہ بجز  
مجا دوله بسیار کرد و قلعه سامان را از دست عبداللہ گرفت و آن قلعه را خراب  
کرده بازگشت چون بولایت رستم را رسید بتوابع شهر رویان بموضع ناخبر و شت  
فرود آمدند و مدت ده روز در آنجا مقام نموده بعد از آن حضرت امام حسن را  
ملک شاه غازی را و داع کرده بجانب مدینه رسول خدا رفت اما ابراهیم بن  
حسن بن امام حسن علیه السلام در ولایت شهر رویان بموضع ناخبر و شت بجزا گرفت  
حق پیوست ابراهیم ابوجواب بن حضرت امام موسی کاظم را با مادر و همیشه از گره  
روی بولایت مازندران نجات داده چون بموضع شهید شترزد گیت دریا ویران رسید  
گردید و بالقاب ابراهیم ابوجواب خوانند اما موسی بن عون بن امام موسی  
کاظم را در ولایت دارالمزرتهدار در دیار علیای در بندک شهید گردید اما فضل و  
فضل بن عبداللہ بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت دارالمزرتهدار نهادند  
و چون بزمائرسحاق رسیدند در موضع کندوس ایشانرا شهید گردید اما حضرت  
امام علی بن موسی الرضا و حضرت سید جلال الدین اشرف از بیک مادر بودند و  
حضرت امام رضا و ایرافایت دوست داشتی و در زمان مامون الرشید  
حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف از بغداد روی بولایت دارالمزرتهدار  
نهاد چون بشهر جیلان رسید ویران شهید و شرح داستان او مذکور خواهد  
شد اما حسین و ابوطالب و علی بن عون بن امام موسی کاظم روی بولایت

و در این نهاد چون بموضع جناب رسیدند ایشانرا شهید کردند اما محمد بن عبد الله بن حسن  
بن محمد بن حسن بن علاء الدین بن رکن الدین بن حسین بن ابراهیم بن یوسف بن محمد  
الدین بن صالح بن امام موسی کاظم از بغداد روی بخنداب نهاد چون بشهر خنداب  
رسید وطن ساخت و ذریات او بسیار شد به القاب موسوی اما بادی بن عزیز بن  
محمد بن خسیب بن داود بن کمال بن محمود بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت  
لاندوران نهاد چون بشهر امل رسید وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار شد به القاب  
کمال اما عید الله بن حسن بن یعقوب بن سلیمان بن اسد بن محسن بن زید بن عابد بن  
عقیل بن مالک بن عون بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت ری نهاد چون  
بموضع پس گوشت افتاد وطن ساخت و ذریات وی بسیار شد به القاب موسوی  
اما ابراهیم بن عابد بن محمود بن یعقوب بن محسن بن علی بن جعفر بن مالک بن حسین بن  
عون بن امام موسی کاظم روی بولایت ری نهاد چون بموضع عبد العظیم افتاد وطن  
ساخت و ذریات وی بسیار شد به القاب موسوی اما ابوطالب بن حصوم بن جعفر بن  
دانیال بن فردوس بن زید بن عطار بن اذر بن یوسف بن ناصر بن حسن بن ابراهیم  
بن فاضل بن عبد الله امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت استرآباد نهاد چون  
بشهر استرآباد رسید وطن ساخت و ذریات او بسیار شد به القاب موسوی اما صاحب  
موسی بن باقر بن عبد الله بن اسمعیل بن عزیز بن نعمت بن خالد بن جمشید بن عون بن  
امام موسی کاظم از بغداد روی بشهر ابراهیم نهاد چون بموضع ورامین رسید وطن خنداب  
و ذریات او بسیار شد به القاب موسوی اما فرزندان قاسم بن حسن بن امام موسی  
کاظم محمود و محمد از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهاد چون بموضع چارود رسید  
ایشانرا شهید کردند اما عید الله بن حسن بن امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت

غیر ذکره نهادند چون بسیار رسیدند موضع خرداران ویراشید کردند اما محمد رضای بن امام  
موسوی کاظم از گره روی بولایت فیروز کو نهادند چون موضع زمان لاسم رسید وی را  
شهادت کردند اما عبد القدیر بن هادی بن امام موسی کاظم از بغداد روی به لاریجان نهادند  
چون موضع زیار رسید ویراشید کردند اما فرزندان طیب بن امام موسی کاظم محمد  
و احمد و مختار و جعفر و داود و دانیال در شهری رسیدند و محمد از شهری روی بولایت  
شهرستان نهادند چون موضع سهانک رسید طایفه کا و سواران خبر یافته با آنها مراده  
در آمده مجادله بسیار کردند آخر الامر آنها مراده را در پایان دین سهانک و در میان  
سوادستان شهادت کردند اما احمد و مختار و جعفر و داود از شهری روی بولایت رستم  
نهادند چون موضع کالج رسیدند طایفه شیخ خبر یافته بسراوه آنها را در کالج در آمدند  
و بسیار محاربه کردند آخر الامر آنها مراده را در کالج بجانب آفتاب برآمد شهادت کردند  
بر چشمه اما جعفر و داود در ولایت رستم موضع لی سرکس بجایه شیخ خدیج فرود آمدند  
تا مدت چهل روز بیمار بودند آخر بنیان جراحت بر حمت حق پیوستند اما فرزندان چون  
بن امام موسی کاظم هارون و هاشم و هادی از بغداد روی بولایت دارالمزین نهادند  
چون موضع کلاستاق رسیدند ایشانرا شهادت کردند اما فرزندان صایم بن امام  
موسی کاظم قدر الدین و حمزه و قوام الدین و بدر الدین و صدر الدین از بغداد روی  
بولایت ری نهادند چون شهری رسیدند متفرق شدند حمزه و صدر الدین روی  
بولایت اردبیل نهادند چون شهر اردبیل رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان  
بسیار شدند یا آفتاب موسی اما فرزندان صایم بن امام موسی کاظم احمد و محمد و علی  
بن و حیدر و قیدار از بغداد روی باورانه نهادند چون شهر نیکو رسیدند ایشانرا شهادت  
شد اما شهر روایت آمده که اگر دریاها مداد کردند و درختان قلم شوند و تمامی روی زمین

کاغذ کردند و خلق عالم نویسنده شوند شرح حالات فرزندان و فرزندان دکان امام موسی کاظم  
 علیه السلام انواری نوشت که حساب اوصاف اولاد و اتباع فرزندان حضرت  
 امام موسی کاظم را خدا تعالی بداند و هر چه در قلم و رقم گشت باقی بقدر مقدور و در  
 خواهد شد آورده اند که چون نامون الرشید حضرت امام رضا را بنجر اسان آورد  
 میخواست خود ساخت و مردم اطراف و جویست بخدمت امام رضا آمدند از روی لایا  
 و کرامات و هجرات میدیدند تمامی اهل خراسان ویرا اطاعت میکردند و از نامون الرشید  
 روی بگردانیدند چون نامون الرشید دید که کار از دست رفت و میرود در فلان  
 اتفاق که حضرت امام رضا را شهید گشت و حضرت از کروی خبردار شدند تا فرستاد  
 یولایت درین رسول خدا امیر کان خود را که مانده بودند از اولاد امام موسی کاظم  
 خبر کردند بدین مضمون که چون نوشته من بشما برسدی توقف نزد من آید و از بنگار  
 امامزادگان بردایت صحیح و دانه هزار و شصتصد و هشتاد و سه تن بودند و بیشتر  
 ایشان ابراهیم ابو جاب بود و روایت کرده اند که چون نامه علی بن موسی الرضا  
 بدین رسید جمله امامزادگان چون نامه آنحضرت بدیدند بحجت او یکسر سینه و آنگاه  
 ابراهیم گفت ای برادران ما را یک بزرگی بسیار که خیل چشم را تواند برد آنگاه  
 زاده پادی گفت ای برادران و عزیزان ما را لازم است که بروی حضرت رسول الله  
 برویم و سلام کنیم و رخصت جوئیم پس هر که را رسول خدا جواب سلام بازدهد  
 معتبر باشد آنگاه جمله امامزادگان بسیر و وضعت حضرت رسول الله فرستادند و میگفتند  
 سلام کردند و امامزاده ابراهیم حجه ساله بود نیز دیکت روضه رسول را رفته  
 سلام کرد پس از سلام جواب از روضه مبارک شنید که علیکم السلام یا ولدی و با  
 دین چون امامزادگان بشنیدند همه یکجا برید و او بختند و دست او را بوس

دادند و بروی بخت کردند و مشر خود کردند و عظم بنام او پیاپی کردند و سالار لشکر  
 خود ساختند و آنگاه از مدینه بیرون آمدند و پنهان میامدند تا ولایت شهر یا موضع  
 سار و قمش رسیدند و اینجا فرو دادند و انشب شبیه بیت و یکم ماه محرم الحرام  
 بود سکنه خاتون بنت امام موسی کاظم در خواب رفته در میان خواب های  
 میکر سیت اما مراده بادی و بر از خواب بیدار کرد و گفت ای همشیره هجران  
 چه میگوئی علامت کبریه در سفر خواب شبیه سکنه خاتون گفت ایجان برادر مرغی را  
 دیدم که در میان آسمان و زمین ایستاده و قطره قطره خون تهر او داروی سنجید و  
 و از آن قطرات قطره برین افتاد و بوییدم بوی خون برادرم علی بن موسی الرضا  
 میداد و آن مرغ گفت ای الله اکبر این قوم را جل میداد و هرگز ابدیاری میرساند  
 چون اهل بیت این سخن بشنیدند انشب را بنوحه و زاری بصرح رسانیدند  
 آورده اند که در شهر یا قلعه بود و در آن قلعه خارجی قبیله نام کی از متعلقان  
 مامون الرشید در اینجا حاکم بوده است چون از آمدن اما مراد پانصد و ارشید  
 نامه بنزد مامون الرشید فرستاد که بیدان و آگاه باش که دوازده هزار و شصت  
 و هفتاد و سه تن از اولاد امام از عربستان بعراق عجم آمده اند و شهر یا موضع  
 سار و قمش منزل نموده اند اگر خیل و شتم که من بنظر در آورده ام بسیر شما آیند  
 یکی رازنده نگذارند چون مامون الرشید بر مضمون نامه واقف شد در همان  
 شب حضرت امام علی بن موسی الرضا را از مرده شهید کرد پس نامه بنزد  
 محمد بن حسن بنمائی و نامه دیگر بنزد حسن حبیب قزوینی فرستاد و نامه دیگر بنزد  
 اکوش بنمائی و لد خالده نوشت که چون نامه من بشمارسد باید که دوازده هزار و  
 اربابان بر آورید و ایشان را از موضع سار و قمش بگردانید بیرون آیند

تا آنکه نسل ایشانرا منقطع کنسید و آنگاه راهدارانرا فرمودند تا راهسار را بنید و در آنجا  
 که ایشان بیرون چون این نایب بگذاشتن تمام نمود که خارجیان راهسار را بگرفتند تا  
 ششماه اما افراد کان در سار و شش ماهند یکشب اما افراد ابراهیم در خواب گیرید  
 برادران و برابیدار کردند و پرسیدند که ترا چه افتاده است گفت ای برادران  
 دیدم که لشکر بسیار بر سر آمدند چون روز شد محمد بن منانی با قریب چهل هزار کس از خارجیان  
 بر سر آمدند و با نخستند و عظمای کبود و زرد و سیاه بر پا کردند و در عرب عظیم کردند  
 از عقب دی سیاه کوشش بمنانی با قریب سی هزار سوار از خارجیان رسیدند  
 از عقب دی حسن صباح قزوینی با چهل و پنجاه هزار از اهل الموت در رسیدند از هر طرف  
 با افراد دیار و نهند و جنگ عظیم در پیوستند اما آنروز اما افراد ابراهیم چند  
 کارزار نموده بودند که از ناخشن بمانده بودند و اما افراد با چون چنان دیدند که کار جنگی  
 حمله آوردند و از آنجا خارجیان شش هزار نفر را کشتند و عبد الرحمن بن اسد که بزرگ  
 الموتیان بود با لشکر خود بدست اما افراد را کشته شدند و آورده اند که چندان کشته  
 پر کشته افتاده بود که مجال تا ختن میدان و جنگ رزم نبود و ششماه مردم شهر را  
 از برای اسیرم بیرون رفته بودند و آخر الامر لشکر خارجیان دمیدم و بیا کشته که  
 از شمار بیرون افتادند شب تاخت بر سر اما افراد با میآوردند و بدزدی و زور  
 میکردند چون اما افراد کان کار را چنان دیدند که روی بغیر آمدند و مشرق گشتند  
 تا علی و جعفر و ابراهیم در موضع سلوک شهر را منصور و مشقی شهید کردند اما  
 عبد القدر بن هادی بن امام موسی کاظم را در موضع اسکنان محمد حارث  
 شهید کردند اما جعفر و محمد و حسین که فرزندان کان امام محمد باقر بودند ایشانرا  
 در موضع جرقین الیاس بن ارق مشقی شهید کردند اما ابراهیم و سلیمان



با یک خواهر که اولاد امام محمد باقر بودند ایشانرا در موضع اسمعیل آباد پیش حمام صایه  
سیاه کوشش بمنائی شهید گردانیدند تا علی اقطرین امام زین العابدین آباد و همشیره  
که یک همشیره رقیه نام داشت در ولایت شهریار بوضع زرک رسیده بر لبانی  
نشستند و خصوصاً خسته بنهار مشغول شدند آنکه کل نام بن نوفل که رئیس آن دیوبند  
با خارجیان چند بر سر امامزادگان آمده ایشانرا شهید کردند تا فرزندان قاسم  
بن امام محمد باقر ازید و حسن را در شهریار در پایان قلعه بطرف قبله شهید کردند تا  
ابراهیم بن امام علی بن موسی الرضا را در ولایت شهریار بوضع سلمان آباد  
بسر خیمه منصور شهری شهید کرد و سته روز تن مبارک امامزاده در میان خاک  
و خون افتاده بود و کسی را زهره آن نبود که امامزاد را دفن کند ناکاه بهائی  
آمد و در میان آسمان و زمین معلق بایشان دو سایه بر سر امامزاده افکند و مردی بود  
در دیه سلمان آباد نام وی الیاس آمده امامزاده را در آنجا دفن کرد و آن موضع  
روبان سبب پند خوانند اما موسی و زهره را با یک همشیره زبیده که فرزندان جعفر  
بن امام موسی کاظم بودند ایشانرا در پایان دیه کبود کند جمال الدین شهید کرد اما محمد  
و حسن و حمزه و قاسم و خالد و آینه را در سار و قش بجنگ مغلوب شهید کردند و در  
روایت دیگر آنست که شصت تن از امامزادگان را در سار و قش شهید کردند  
و سر بار برین برداشتند و عون بن امام موسی کاظم را راقمه بند کردند و نیزه  
مامون الرشید فرستادند چون بنزد ابوالانک در ولایت کور امین میوضی که از  
ناضر آباد گفتند یکی از موضع مذکور پیره زنی بود را بعه نام از نسل ابو ذر غفاری  
و ویرا پسران و برادران واقوایم بسیار بود و قریب صد آدم جمع شده بر سر  
خارجیان در آمده محاربه عظیم در پیوستند آن نیک زن گفت ای فرزندان

کر شیر مادر حلال خواهمید بگوئید و خارجیا نرا بکشید و سرهای معصوم زادگان را آویزید  
ایشان باز ستانید و ننگه آید که بدینجستی سرهای این بزرگواران را بخراسان برند  
فرزندان چون این سخن شنیدند چون شیران نژاد شنیدند و سر راه ایشان گرفتند  
و انشب ننگه از خواجه ابراهیم کشند و امیر ایشان را گسیاه گوش سمنانی بود پاره پا  
کردند و سرهای بزرگان را گرفتند و در وضع آب بردند و خون را در ساروش خندان  
جزاحت رسیده بود که چون بنا صرا با رسید بجوار رحمت حق پیوست و سرهای امام  
زادها را در ناصرا آید و قتل کردند و آنجا را شصت آه و نام کردند بسبب آنکه شصت  
سر در آنجا مدفون شد که صد هزار رحمت بر آن نیک زن باد اما محمد و ایوب و  
یعقوب و ذکریا و یونس و شعیب و عیسی و ناصر و عمار و عبدالمطلب و عبدالحق  
و یاشیم و ابوطالب و طاهر و مطهر و خضر و الیاس که بعضی فرزندان امام موسی کاظم بودند  
در ساروش روی بنی ممت نهادند چون بموضع گذر رسیدند ایشانرا شنید کردند  
اما با دی بن امام موسی کاظم و عیسیه اش زینب نام در ولایت گشته افتادند در آنجا  
و و هزار کدخدای نامی بودند مردم شهر پیشتر خواجه بودند و در میان شهر قلعه عظم بود و  
در طرف آفتاب فرو رفتن قلعه بود که قلعه شیعیان خوانند و در بیرون مسجد مردی بود  
که نام وی عیسی اند بود و اما نام زادگان مدت سه روز و سه شب در حجره مسجد بسر  
میردند که مردم از اینجا خبرند آشتند در یک روز عیسی اباب مدنی در آن حجره نگاه  
کرد و دید و تن شسته اند باروی چون ماه و گیسوان گسیاه و در تن حجره بسیار  
داشتند پس عیسی اند گفت ای بزرگواران شما چه کسانی که گفتند ما غریبانیم که راه  
بجائی نداریم و ما فرزندان امام موسی کاظم و یاشیم و امیر دشمن چون ایشان شنیدند  
در حال بگریه درآمدند مسجد بیرون شد و زار زار بگریست و در خانه رفت باز آن

و فرزند آن احوال باز گفت بعد از آن امام زادگان را در خانه برد و چند روز در آنجا  
 بماند و آخر الامر منصفی شد و خبر یافت و آمد ایشانرا شنید کرد و اما جعفر بن محمد بن  
 امام موسی کاظم در خانه درویش صاحب فرود آمد و یک هفته در آنجا ماند آخر الامر او را  
 شنید کرد و امام فرزندان علی بن امام زین العابدین حسین و ابوالحسن را در قوزنان  
 مجروح کرد و چون بموضع کند در کوچه کمواره تر ایشان مردی بود نام وی حاجی جلوی  
 سته بود و امام زادگان را در خانه خود نگاهداشت آخر الامر خارجیان کنند خبر یافته  
 ایشانرا شنید کرد و ندان علی و موسی بن امام موسی کاظم که ایشانرا امر خوانند و این  
 سار و قش بموضع کنند افتادند و کد خدای بود در کند نام او عبد الله بن  
 خواندندی آن دو امام زاده بزرگوار بدر خانه وی فرود آمدند و در آنجا بود و محمد  
 نام از خانه بیرون آمد دید که دو نفر بر در خانه وی ایستاده اند و بی چون ماه آن  
 نیک زن سلام کرد و گفت ای بزرگان شاه کسانید و از کدام قبیله اید امام زاده  
 موسی گفت این احوال غریبان چه پرسی ما را اگر توانی شربت آب ده آن نیک  
 زن گفت منته دارم اما من شنیده ام که از خیل و دریت اهل بیت محمد مصطفی ص  
 در این ولایت آمده اند و هر یک بولایتی افتاده اند و شما براده علی که پسر امام جعفر بن  
 امام موسی کاظم بود گفت ای نیک زن اگر محبت اهل بیت رسولی آن مومن گفت  
 آری و بگریه در آمده گفت سرار جان من فدای اهل بیت رسول خدا باد آنجا  
 هر دو حسب و نسب خود را گفتند آن نیک زن خود را بدست و پای امام زاده  
 انداخت و قدم مبارک آنحضرا بر پیوست و در خانه رفت و عید الله در نماز  
 بود زن گفت ایچو انفر فرزندم که کان رسول خدا سر در خانه فرستاد و انا  
 و تو نماز میکنی انفر مومن چون شنیدند زود از خانه بیرون دست و پای امام زاده

میبوسید و ایشان را در بر گرفت و بختی نه برد و بچشمه شریک را بختی نه برد و بچشمه شریک را بختی نه برد  
 واری بجای آورده تا که شبی عیسیان در گذر بود در خانه عبدالله مدنی رسیدند  
 از احوال شاهراد خبر و از کشتیا شعث گندی احوال باز گفتند شعث باد و بخت  
 نفر سوار و پیاده در آتش بد در خانه عبدالله آمده اما فرزاد کان را شهید کردند و در  
 اخبار آورده اند که چون اما فرزاد کان را در سار و قمش متفرق کردند فرزندان امام  
 موسی کاظم علیه السلام و زید و سلیمان و حمزه و سکینه خاتون در ولایت زهره  
 عبدالرحمن و زید بن امام موسی کاظم را در موضع پلک آب آورده و کوچ رئیس بابا شاه و  
 برادران شهید کردند و سلیمان بن امام موسی کاظم در موضع کوشنا آب و شهید  
 کردند و سکینه خاتون بنت امام موسی کاظم را خارجیان مرو و آب و از عقب آورده  
 در شهر آب چشمه بود و پیر از آب خود را در آن آب افکند و خایب شد از موضع راهزنان  
 نام با نذا اما حمزه بن محمد غزالی شهید اما جعفر و زید و عسکری که فرزندان حسین بن  
 امام موسی کاظم بودند ایشان را خارجیان سبکته شهید کردند و تربت شریف ایشان  
 بکنه مشهور است اما دختران زید بن امام زین العابدین و زینب و رقیه و آمنه را در  
 ولایت شهر یار در حوالی موضع خاوه شهید کردند اما فرزندان مادی بن امام علی  
 بن موسی الرضا علی و ابراهیم حسن را در موضع هرنعلی سیادش و فرزندان  
 و را شهید کردند اما زید بن امام موسی کاظم را در کویر الیاء و فرزندان شهید  
 کردند اما علی و قاسم و محمد که فرزندان مادی بن امام موسی کاظم بودند ایشان را  
 در موضع سرای محمود و فرزندان شهید کردند اما ابراهیم بن عیسیا النعین بن حسین  
 محمد بن امام زین العابدین را در موضع سفید بن رئیس نام و فرزندان شهید کردند  
 اما محمود و خالد و ابیضا را در موضع شهر یار شهید کردند اما حضرت سلطان شهید

عبداللہ بن امام موسی کاظم

محمود بن امام موسی کاظم ۲ و برادران و برادرزادگان چهارصد نفر بودند و می فرمود  
نخداوند حضرت سلطان سید محمود را چیره و پیره شهید کردند و باقی اما فرزندان  
و برادران و شهید کردند و بعضی را در حوالی ساوه شهید کردند اما محمد باقر بن امام  
موسی کاظم ۴ و برادران فضل و علی و اسماعیل و تقی از هفت سار و شش روی بودند  
پایمان نداشتند و چون برود با قنطران رسیدند در موضع رودکن دهمی بودند خطیب  
چهارصد که خدی نامی در آن ده بودند و بیشترین ایشان دشمن خداوند الهیت  
بودند چون اما فرزادگان در منزل رودکن رسیدند یکدیگر را وداع کردند سبب آنکه محمد  
باقر را بسیار مجروح کرده بودند و بدان جراحتی که داشت بموضع رودکن رفت حاجی  
بود نام او اسفندیار در سر راه ایستاده بود تا گاه دید مردی بصورت چون ماه  
برآمده با جرات بسیار خود را بر درخت گردگان پنهان کرد چون ساعته  
گذشت خارجیان از عقب آمدند و گفتند ای اسفندیار در اینجا هیچ ابوترابی  
را ندیدی که بگذرد اسفندیار مجسمه اشارت بطرف درخت گردگان کرد و خارجیان  
رودکن اتفاق کردند و نزدیک درخت فرستند و اما فراده را بیرون آوردند  
و هر یک او را ضربتی زدند چون بحالت نزع رسید گفت ای قوم شرابی آب من بدم  
انگروه ظالم آب ندادند اما فراده گفت که ای گمان من آب نمیدید بجمای خود را  
بر من کرد چشمه آبی بیرون آمد خواست که از آن آب بخورد و ندان مبارکش از زمین  
بیرون آمد اما فراده بخورد و گفت بار خدا یا بر این قوم رحمت کن و آنکه فرمود از  
از برای من بکثیرت غسل بیاورد و الطایفه مضایقه کردند حضرت امام زاده  
نظر بدختر جار و فرمودند از او شیر خشک میدادند از آن اندکی بخورد و چنان بخت  
تسلیم گردانند و انا الیه راجعون و از زمان شهادت آنحضرت حال هر سال

بحر و میدها تا افضل و علی بن امام موسی کاظم در ولایت کوشک دست در موضع نعل  
بختانه بابا محمد حلوانی فرو آمد و آن مؤمن او را یک هفته نکا داشت آخر الامر ملقب بر او  
گذاشته خبر یافته اجماع نموده او را شهید کردند و تربت ایشان مشهور است اما محمد و عبد الله  
که فرزندان ابیض بن امام محمد باقر بودند در موضع اینجاست بهر تپه در زیر درخت همان طبق  
سواران شهید کردند اما امیر علی بن حضرت امام موسی کاظم را در موضع دیگریان بدین  
رو و بار طایفه ای که شهید کردند و طایفه بهما و بنیان در شب پنهان نشانده بود  
را برداشته در پایان ده زیر درخت چنار دفن کردند اما شاهرزاده قتی بن محسن بن امام  
موسی کاظم را در ولایت رودهن بهر اب بن صفین بن عبد الملک مروان شهید  
کرد و اما حسن و محمد که فرزندان عقل بن بادی بن امام زین العابدین بودند ایشان را در  
ولایت اه در موضع کله باد شهید کردند اما قاسم بن عقل بن امام موسی کاظم را با  
فرزندان محسن بن امام موسی کاظم در نریمت سار و قمش رو و ولایت مازندران  
نهادند چون بنوا بوشهر اهل رسیدند قاسم را در اینجا طایفه ستمانی شهید کردند  
اما امامان الله و عزیر الله بن محسن را در پایان شهر اهل شهید کردند اما عون الله بن  
الله بن محسن بن امام موسی کاظم در موضع بابلکان وطن ساختند و ذریات ایشان  
سیار شد بالقباب بابلکان بختی آنکه در اینجا مردی بود نام وی عبد المصور و دو  
دختر داشت یکی حکیمه و دیگری حلیمه نام آن نیک مرد دختران خود هر یکی را  
بیک برادر داد اما صالح بن محسن و قاسم بن عبد الله بن علی بن امام زین العابدین  
در ولایت رستم در موضع بالو افتادند در آن موضع قلعه بود و در آن قلعه یکجا رجا بود  
نام او ضحاک شوکت از نسل صفین بن عبد الملک مروان نامه نوشت بهر حسین  
شپانی که چند نفر را فراده از او و او را امام زین العابدین را در اینجا بدیداشند

صلاح چیست جواب فرستاد که چون نام مرا بخوانی فی الحال ایشان را یاکشته یا زنده  
 نمودن مرا هستی گویند که بالودهی بود بزرگ و کدخدایان عظیم در آن ده بودند و مترایشان  
 جلال الدین بود و او پنهانی اما فرادکان را بخانه خود نگاهداشته چون نام بیان رسید  
 در قصر ایشان در آمده آخر الامر خراجیان المزدکان را در موضع بالودر بالای پهن  
 آفتاب پراگدن بر سر راه شهید کردند و خواستند که سرهای مبارک ایشان را از تن  
 جدا کنند بقدرت خدا تعالی دو کوسفند گوی پیدا شدند که شاخهای فولاد بر  
 داشتند و بدینا در او بختید تا آنکه شصت نفر از آنها کشته شدند و آن خواجهان چون  
 بین حکامت دیدند ترسیدند و کس را زهره آن نبود که از بیم آن دو کوسفند گوی  
 نیز اما فراد بابر بودند کور است که در او دهی بود عظیم و نام آن ده سلمک بود  
 و مردمان آن ده از فرزندان السیدین مستقیم فطاح غزالی بودند در شب موضع بالو  
 رفتند و اما فرادکان را دفن کردند و آن دو کوسفند غایب شدند اما قاسم بن عبدالم  
 بن علی بن امام زین العابدین را خراجیان بالو بسیار مجروح کردند و از بسیاری  
 جراحت میمنا لید چون موضع چار سو رسید در خانه عبداللہ مقرر فرود آمد که از کشتن  
 ببال حشی بود که بانگ ناز در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر خده روز در کجا  
 بسیار بود آخر همان جراحت بخواهر رحمت حق پیوست در روایت آمده که کالج رود با  
 غوی بود عظیم که چهل هزار کدخدای نامی در آن شهر بودند و در وازه درشت بزرگ حاکم  
 و شش هزار رسید داشت و در میان دور و دهانه واقع شده بود شش هزار  
 دکان از همه باب سوداگران که در مصر بایستند سی در شکر کالج فرو داده اندی اما  
 اما فرادکان که از سارقان شکسته شدند نهاد و سته تن از ذکر و اوقات مدعی شهر  
 کالج نهادند و مترایشان صالح بن زید بن امام موسی کاظم بود اما قاسم و عبدالم

و حمزه فرزندان علی بن امام محمد باقر بودند و راجعه و فاطمه و میمون و مر با نو دختران امام زین  
 العابدین و عقیل و ذکریا و نوین العابدین و محسن فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم بودند و  
 سلیمان و زکریا و اسمعیل و عباس فرزندان هارون بن زید بن امام حسن بودند و اما دکان  
 و کفغان و یوشع و شعیب و یوسف و یونس و زید فرزندان ازهر بن عقیل بن امام  
 موسی کاظم بودند و با مریدان و معتقدان صد نفر بودند و روی شهر کالج نهادند چون شهر مذکور  
 در مسجدی فرو آمدند و مدتی در آن مسجد بودند و آورده اند که در آن مسجد دو سوار اهل بلخ  
 بودند و هر شب آدینه دو هزار چرخ روشن کردند و بزرگ شهر را در آب شبنج  
 کفشدی که از نسل شمردی انجوشن بود آنرا خانه در محلیت لزور بودند چون خارجیان خبر  
 امامزادگان شنیدند بفرستش هزار سواره و پیاده بر سر امامزادگان آمدند و حرب  
 عظیم کردند و کسان سالار بن اسد بن صفام بن ققاع غزاعی فرستند و حامی بن عبید  
 و رقاده را لب را خبر کردند و انوشن با سینه هزار مرد دیگر که همه دوستان اهل بلخ  
 بودند جمع کردند چون بلخ را خارجیان رسیدند و افتاد و سینه خارجیان را در همان مسجد  
 کشتند و صالح بن زید بن امام موسی کاظم با هفتاد تن مریدان بر داری بودند و  
 بعضی مریدان رو با طراف و جوانب نهادند چون بلخ را اسلام رسید خبر شدادت  
 امامزادگان بر اسرا بنده عام گفت من چندین ازین حرب باز نکردم تا فاکان  
 امامزادگان از یکان یکان قتل رسانم این کیفیت و طلبها فرو گشتند و علمهای شهر  
 و سفیدریا کردند و سواران و پیادگان را بر دایستان در آمدند و محله لزور را در  
 میان گرفتند و نگاه عام گرفت هر که داند و اندوهر که نداند بداند که منم عامی بن عبید  
 بن ورغای غالب مولای من علی بن ابیطالب است و من خون این شهید را نم گشت  
 از خارجیان که امر و زاید تا من خصاص شاهزادگان کنم این بخت و با نام محمد



زده گفت ای لشکر اسلام بگوشت یا خون شاهزادگان را بازستانید چون لشکر  
 اسلام این بخان پیشیندند بیکبار حمله کردند و صف لشکر کفار را بدر ایندند و در  
 شش سحره را ایشان را کشتند و تن او را آتش بسوزانستند و ابن عثمان را  
 با شش هزار قتل رسانیدند و شهر ایشان را بگرفتند و زن و فرزندانشان را  
 کردند و بعضی را بطریق بندگان بفروختند و خانه های آنها را آتش زدند و آن  
 گروه را از آن ملک آن آواره کردند که صد هزار رحمت خدا و رسول بر عامر باد اما  
 چون امیرادگان از سار و قش روی به نیت نماز نیکو و بادی و محمود و عفت  
 و یوسف و یونس و مرجم و رحیمه که فرزندان امام موسی کاظم ع بودند چون شهر و  
 خواجه جلال الدین نانوای قزوینی در دکان نشسته بودند آن هشت امیرادگان را  
 بدید و چون از خراجیان بود خواجه را خبر کرد ایشان با امیرادگان در آمدند و  
 حجابی بسیار کردند آخر الامر یکی بن بارون بن زید بن امام حسن ع را جلال الدین نانوای  
 شهید کرد اما بادی بن امام علی بن موسی الرضا ع علی و زید و حسن و محمد و جعفر و طیب  
 و رضا و حسین و یوسف و سالم و قاسم و حافظ آن دوازده تن اما مراده و غنی  
 اما مراده بادی آمد چون باین آباء رسیدند علی مروان و خالد مروان با هزار نفر  
 مروانیا در بازار بنری فروشان با امیرادگان در آمدند بسیار مجادله کردند  
 آخر الامر اما مراده با دیر با سایر اما مرادگان در شهر امین آباء و شهبان گردید  
 و بعضی از فرزندان و فرزندان دکان امام بن العابدین ع عبد الله و حسن  
 و محمد روی بواسطت دار المرز نهاد چون بموضع بالو رسیدند طایفه زیریان  
 ایشان را شهید کردند اما سلیمان و خالد و جعفر روی بیکر دستمان نهادند چون  
 شهر حمله رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله و جعفر و محمد روی بیکر

دارالمکرستمدار کفایت طایفه جاکین اما مراد کان را شهید کردند اما محمد تقی و ابراهیم بن  
 اسحق بن امام موسی کاظم علیه السلام را در موضع وزران طایفه زیربانان لویجان  
 شهید کردند اما در موضع وزرن مردی بود نام وی سیلیمان بن محمد کثیر اما مراد کان را  
 در آن موضع دفن کرده می شد ساخت اما فرزندان جعفر بن عبد الله بن نیدین نجفی  
 بن صالح بن امام موسی کاظم علیه السلام و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و داود و یکمیشره که محترمانه  
 نام داشت و ایشان بدی در شهر حله بودند و بقیه روزگار بر سر میردند تا زمانیکه حضرت  
 امام حسن عسکری علیه السلام را از مراد او ندو شهید کردند و بطلب او لا دال بیت بودند و هر کس را  
 بدست می آوردند میکشیدند و امان نمیدادند آنست که الامرا کار بجائی رسید که اما مراد کان  
 در همه شهر و ولایت ترسان و لرزان بودند اما ابراهیم و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود  
 را جاریه خاتون گفت ای فرزندان برخیزید و روی به نیت کنید چون شب درآمد  
 اما مراد کان از شهر حله روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر نرسیدند که رسیدند  
 بر سر بردند و بعد از آن خاریجیان از احوال اما مراد کان خبر یافته شخصی مینمودند اما  
 بن برهان بن محمد بن محمود بن بن عبد الله بن محمد بن احمد اما مراد کان را از احوال  
 خبر کرد اما مراد کان چون شنیدند روی بولایت دارالمکرستمدار نهادند چون موضع  
 رو دپایه رسیدند بر سر بقیه گمیشان را با القاب اسمعیل خواندیدی بر اما مراد کان  
 اجماع نمودند و بسیار مجادله کردند آخر الامرا اما مراد کان را شهید کردند و خاریجیان میگویند  
 که تن اما مراد کان را بسوزنند چون شب درآمد یک کوه پاره در بالای سر اما مراد کان  
 پیدا شد چون روز شد ظالمان بدینامی مبارک ایشان را شیاقتند و نابود شده  
 بقدرت خدای تعالی و این احوال در شب جمعه شهر ذی الحجه مائشان و منون بن الحجرة  
 بود و الله اعلم

در ذکر عدد اولاد جناب امام رضا علیه آلاف التحية والثناء

روایت میکند ابو مخنف بن ابوطین یکی خراسانی که چون حضرت امام موسی کاظم را خلفای  
بنی عباس زهر داده شهید کردند امام علی بن موسی الرضا در بغداد و بقولی در مدینه منور  
خدا را بابت سیکر دو کوبید که مامون اکبر شهید پادشاه شمرطوس شده بود و کعبه  
خراسان در تحت تصرف آن بود و حضرت امام رضا در مدینه امام و پیشوای مردم  
بود تا دهمین ماه قدیم و یازدهم ماه محرم الحرام شب یثرب حضرت امام علی بن موسی الرضا  
بر سر تربت حضرت محمد مصطفی رفت و عبادت سیکر در آنجا و بر خواب گرفت و عیبت  
آنحضرت سر خود را در پایان قبر نمود حضرت پیغمبر خدا و در خواب رفت ناگاه دید که  
حضرت پیغمبر آمد لباس سیاه پوشیده با دیده گریان چون حضرت امام رضا  
علیه السلام در عالم خواب حضرت رسول را بد آنحال دید گفت ای پیامبر  
یا جد بزرگوار این چه حالت است که می بینم حضرت پیغمبر فرمود که ای فرزندانم روزه  
روز است که تا تم خستیا کرده ام و حضرت امیر المؤمنین از در و توانا است  
و در خفا طمعه از فراق تو جایسته سیاه کرده و امام حسن مجتبی از مصیبت تو باندوه  
وزاری گرفتار شده و امام حسین شهید بکربلا از محنت تو ظلم شناسیان را  
فراسوش کرده و امام زین العابدین از ماتم تو زبان و اوایل برآورده و  
امام محمد باقر از یکسی تو در نوحه و زاریست و امام جعفر صادق از غری تو  
آشوب در جنت انداخته و پدرت امام موسی کاظم از بی برکی تو بر تزلزل  
نزدیک شسته و حوریان بهشت از برای تو زاری آغاز کرده اند این کیفیت علی  
بن موسی الرضا را در کتار گرفت و گفت ای جان پدر لای نور دیده مامون

الرشید تو از هر داده اشهر کند پاک مدار چون حضرت امام رضا علیه السلام این سخن بشنید  
 از خواب بیدار شده زار زار بگریست و چون نماز صبح را بجا آورد زار و وضو رسول  
 خدا صبر و یون آمد و آنگاه جماعت مردم آمدند و حضرت امام رضا علیه السلام کردند  
 و جمال جهان آرای او را پریشان دیدند و جلوه مردم گفتند یا حضرت امام مصطفی  
 چه خاطر بسیار گشت پریشانست حضرت امام گفت ای بایران بدانید که امشب  
 ایدم را بخواب دیدم و مرا خبر داد که مامون الرشید ترا بهزار مصیبت و بلا شهید  
 کند این بگفت و بگریست چون مردم شهر مدینه این سخن بشنیدند همه گریه و زاری آغاز  
 کردند و گفتند دیگر بار مصیبت اولاد مصطفی صا نازه میشود و حضرت امام رضا علیه السلام  
 را امرید خاص بود نام او ابا صلت حضرت فرمودند یا ابا صلت بدان و آگاه باش  
 که مخالفان قصد کشتن من دارند من توکل بر خدا دارم آورده اند که مامون الرشید  
 پادشاه شهر طوس بود و حالک خراسان در تصرف او بود و فرمود تا تمامیت کائنات  
 و امیران و سرسنگان و علمای و فضلا کلهم را طلب کردند و مجلس بسیار است و اهل  
 گفت ایرد مان مارا در شهر طوس میخوانی نیست اگر صلاح دانید حضرت علی ابن  
 موسی الرضا علیه السلام را از مدینه به شهر طوس آوریم پیشوای ما باشد انکه سلیمان بن ابراهیم  
 ابن محمد بن داود بن قاسم بن سبیت بن عبد الله بن حبیب بن شیخان بن ارمم رحمه الله  
 که یکی از اصحاب کبار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود از جای خود برخاست و گفت  
 یا مامون الرشید راست میگوئی اما میترسم که تو با حضرت امام رضا علیه السلام همان کنی  
 که کو فیان با حضرت امام حسین علیه السلام کردند و آنگاه مامون الرشید گفت یا سلیمان  
 بدان و آگاه باش که یکسر موی حضرت امام رضا علیه السلام را که من کنیم بر من غایبست  
 هر کس که ایشان را بیا زار و فرود آورد قیامت پیش حضرت محمد مصطفی علیه السلام

بر قنبر شمرنده خواهد شد و همیشه در آتش و دوزخ خواهد بود آنکه مامون اگر شید دست  
 بر صحنه نهد و سوخته خورد که من هیچ ظلم و ستم بر او نداشته طاهرین صلوات الله علیه  
 جمعین روانخواهم داشت سلیمان بن جواس است مردم شهر طوس را یکان یکان سوخته  
 داده بیعت نامه پستانده آنکه چهل هزار مرد بیعت کردند و چهار صد بیت نامه نوشتند و  
 بدست سلیمان داده روانه مدینه رسول خدا ص کردند که حضرت امام رضا علیه السلام بد نظر  
 شرف قدم از زانی فرماید چون سلیمان بمدینه حضرت رسول خدا ص رسید و چشم او  
 بر جمال مبارک حضرت امام رضا علیه السلام افتاد و آتش شعله افتاد و سلام کرده و دست  
 و قدم آنحضرت را بوسید و آن بیعت نامه را بدست آنحضرت داد و امام علیه السلام  
 سر نامه را بگشاد و بگشاده را بخواند و سر مبارک را بگشاید و آب در دیده بپاشد  
 و بگوید سلیمان گفت یا مولی امروز روزیست که بشادی و نشاط میسایید شدی  
 منم که خاطر مبارک شما پریشان شده است و سبب معلوم نیست حضرت فرمود  
 ازین نامه جزا و مصیبت دیگری چیزی نمی بینم و بر من ظاهر است که مامون اگر شید  
 مرا شهید خواهد کرد و قدم حضرت محمد مصطفی ص را بر او نهاده است و آنکه حضرت  
 از مجلس برخاست و بخرم خویش رفت و گفت ای فرزندان من وای برداران من  
 ای عورتان بدانید که مامون الرشید مرا طلب کرده و من بجانب طوس میروم و  
 میدانم که دیگر باره شما را نخواهم دید چون اولاد و اتباع و خویشان حضرت آید سخن  
 بشنیدند هر که بیهواری آغاز کردند و جامها چاک زدند و گفتند ای امام معصوم  
 تو میروی ما را بیکه میکزاری این می گفتند و از زاری میکشیدند پس حضرت امام را  
 و اتباع خود را و داع کرده روی بولایت خراسان نهاد چون بمشقه رسید  
 جمعی از اهواز آمدند که سیران چشمه الیاده بودند و همه از دیده خون میسایاریدند چون

پسران از چشم بجال دل آرای حضرت امام رضا علیه السلام افتاد و سلام کردند و گفتند امام  
 معصوم اگر صلاح داند ازین کار باز گردید که مخالفان قصد کشتن ترادارند چون حضرت  
 امام رضا از آهوان این سخن بشنید فرمودند ای آهوان هرگز کسی از اجل روی تو  
 گردانید و من از پدر بزرگوار خود یاد دارم که حضرت نوح علیه السلام در خانه خویش خفته بود  
 پس از نوح چوبی در آتش نهاد و آنچوب را بسج کرده تن مبارک نوح را بسوزانید  
 چون حضرت نوح آن خواب درآمد و تن مبارک خود را سوخته دید گفت بار خدا یا ایل  
 قریضه بمن بکار که من تاب از آفرینان ندارم ناگاه ملک الموت در رسید و گفت  
 ای نوح که اجلت رسیده است و حضرت رب العزت در قرآن فرموده که اذ جاء  
 اجلهم لا یتأخرون ساعه ولا یتقدمون چون حضرت نوح آن سخن شنید گفت  
 یک ساعت مرا مانده که دور حرکت نماز بگذارم ملک الموت یک ساعت اورا مانده و نوح  
 از جای برخاست و روی بگریز نهاد و گفت یک ساعت رستین غنیمت است اما چون  
 نوح از بیم ملک الموت روی بگریز نهاد حضرت حق سبحانه و تعالی رکن زمین در هم  
 کشید و وی در یک ساعت یکساله راه پرفت دید که چهار کس ایستاده و قبری در پیش گرفته  
 با یکدیگر نزاع دارند چون نوح آنرا را بدید سلام کرد و گفت ای باران شمار اسبب  
 نزاع چیست گفتند ای پسر خدا ما را شخصی وفات کرده و ما اندازه نیاورده ایم و  
 نمیدانیم که تمام شده یا نه آن مردمان چون این سخن گفتند بعد از آن گفتند یا  
 رسول الله اگر شما قدم مبارک رجه فرمائید البته میت ما را حق تعالی غریق رحمت  
 خود گرداند آنگاه حضرت نوح آن قدم مبارک خود در قبر نهاد دید که آن چهار  
 کس که ایستاده بودند یکی صیریل بود و یکی میکائیل یکی اسرافیل یکی عزرائیل گفتند  
 یا نوح بدان و آگاه باش که اگر صد سال دیگر زنده بمانی عاقبت مرگ اندر آید و تو

در زرق و اجل و کساح تغییر نیست و علم و شریعت در این مسئله قال و قیل بسیار نمودند  
و بار بار باین خبر و اندوا بچند دانستی بودند استند اند که چه بیرون زرق نتوان خورد و طلب  
اکمالی نشاید کرد و نیز در باب اجل میفرماید که و ما کان فی نفس ان موت الایاادن القدر  
در از است پس ایشان گفتند یا نوح از دست اجل که بختن فایده ندارد و دستک  
شده اگر شوی دستک چه سود و با چرخ و فلک ستیزه و جنگ چه سود و عمری که خداوند  
جهان بنویسیده که بگزینی هستی از فرستک چه سود باز گفتند چاره دیگر نیست مگر  
اینکه جان بجان آفرین تسلیم کنی چون حضرت نوح از این سخن بشنید سر سوی آسمان کرد  
و گفت یا خدا یا موجدان خلقت ده که باز دیگر بسکن خود و مژده از حضرت رب  
ال عزت و کبریا که یا ملک الموت یکسال دیگر از عمر نوح باقی است انکاه ملک الموت  
نوح را بکباب و وطن روانه کرد و آنسید نوح در مدت یکسال در راه بود و بسکن خود  
رسید باز ملک الموت آمد و گفت السلام علیکم یا نبی القدر بدان و آگاه باش که اجل  
تو رسیده و ترا چندان خلقت نیست که دمی آب بیا شانی چون نوح از این سخن شنید  
روی خود بطرف قبله کرد و هر دو پای وی از استسما نه خانه در گذشت انکاه ملک  
الموت گفت یا نوح هزار و چهار صد سال عمر کردی چندان جای ساختی که بفرغ  
بخشی که من قبض روح تو نایم نوح گفت یا ملک الموت اگر دانستی که چون تویی  
در عقب دارم هرگز این خانه را بهم نماند ختمی بواسطه این که مرا کاری بسیار بد کرد  
آخر محمود باشد و در ساختن کوشش و قصه حاقبت اندیشیده ترک نمودم زیرا که من  
سید انتم که عزاب گمنامه جان و مسکن تویی اگر میکردم رنج و تعب بود و کافرت  
مکن شدن خوب نیست که القبت از کتاب الامور لافاده فیه چون حضرت اما  
علی بن موسی الرضا این نقل کرد و آهوان بشنیدند زبان فصیح گفتند صدق

باین رسول الله نگاه امام مصحوم روانه شدند تا بولایت فیضا پور رسیدند و هم تیرماه  
 قدیم بود و در سر راه باغی بود باغبان بدر باغ ایستاده بود امام را چشمش بر باغبان  
 افتاد و فرمودند ای باغبان چیست توانی که از برای ما انگور بیاوری باغبان گفت  
 در نیوقت در باغ انگور پیغمبر رسیده آنگاه امام فرمود برو در باغ نگاه کن باغبان  
 چون این سخن شنید باز گشت و نگاه در باغ کرد بقدرت خدای تعالی باغ را پر  
 انگور دید باغبان باز گشت و گفت درین باغ ما انگور نیست حضرت امام رضا  
 چون این سخن شنید عنان مرکب بگردانید و روی براه خدا و باغبان درین فکر بود که انگور  
 باغ را چون تمام کند که ناگاه آتش در آن باغ افتاد و باغ را بیا باغبان بسوخت اما  
 چون حضرت امام علی بن موسی الرضا به تبریک شهر طوس رسید دو کوه غلطان  
 غلطان درآمدند یکی ازین دو یکی از بسیار حضرت امام رضا سلام کردند و سلطان  
 دنیا و دین میرفت تا بشهر طوس رسید اما چون حضرت بگو الی شهر رسید مامون الرشید  
 را خبر کردند چون مامون این سخن شنید شاد شد و فرمود تا تمام است لشکر از بزرگان  
 و اسیران و سرزمینکان و علماء و فضلاء باستقبال آن حضرت رفتند و چون بمشرف  
 موی رسیدند همه پیاده شدند و سلام بخت بجا می آوردند و خود را بدست پایی  
 آنحضرت انداختند و بوسه میدادند و میگفتند و حضرت امام بمصداق از دوازده  
 و اجلال بشهر طوس بردند اما آنروز که حضرت امام رضا علیه السلام قدم مبارک بشهر  
 طوس نهاد دوازده هزار کس از مال و کوز و کنگنه و مفلوح شفا یافته شدند و هر روز  
 خلق عالم از اطراف و جوار میآمدند و بحال و فضل آنحضرت میبیدیدند و هر روز  
 از لال و کمر شفا مییافتند آخر الامر مامون الرشید کینه آنحضرت را در دل نشاند  
 و بسیار تیرگی که حضرت امام رضا را کشیدند نتوانست اما مامون الرشید چند



شیر در شیرخانه داشت و هر کس را غضب کردی وی را بدان شیرخانه انداخته  
روزی مامون الرشید در خدمت حضرت امام ۴ آمده و گفت یا امام موصوم  
من چند شیر دارم و آن شیران بسیار درنده شده اند و من شنیده ام که شیران با شما  
سخن میگویند اکنون مرا مقصود آنست که شما قدم مبارک در آن شیرخانه بنهید  
تا با شما سخن بگویند بشنوم چون حضرت امام ۴ این سخن بشنید قسم فرمود و از جای  
خو است با اتفاق مامون الرشید رفتند بقصر بزرگ تا شیرخانه رسیدند و شیر  
خانه را یکشودند آنکه حضرت امام ۴ قدم مبارک بر آن شیرخانه نهج چون  
شیران را چشم بر جمال جهان آرای حضرت امام ۴ افتاد جمله شیران گفتند  
السلام علیک یا بن رسول اللہ این چه علم و عدالت است که خود را در دست  
دشمنان دادی ما را اجازت ده تا بیرون آییم و ما را از دشمنان تباریم  
و تمام مردمان طوکس را بدزاینم چون حضرت از شیران این سخن شنید گفت  
جدم رسول خدا مرا خبر داده است که از دست مامون الرشید خواهی شد  
و در میان شیران یک شیر بود بسیار ضعیف و ناتوان از جای خود برخواست  
و گفت یا حلال مشکلات و ای سلطان دین و دنیا ای ذریت سید المرسلین  
بدان واکاه باش که هرگاه مامون الرشید شیران را طعم میدهد جمله را شیران جوان  
میخورد و من عاجز و ناتوان شده ام و مرا منسک دارند که طعم بخورم چون  
حضرت امام رضا ۴ این سخن بشنید گفت ای شیران بعد ازین بگذارید تا اول شیر  
سیر طعم بخورد و آنکه شما بخورید جمله سماع و طاعت و آن جمله سخنان که شیران  
میگفتند یکان یکان را مامون الرشید بشنید چون امام موصوم از شیرخانه بیرون  
آمدند مامون الرشید پرسید که یا امام این شیران چه میگویند امام فرمود آنچه می گفتند

تو هم می شنیدی بعد از آن مامون الرشید گفت تملک کا و دران شیرخانه انداخته  
 و چون کا و را انداختند مامون الرشید نگاه کرد و دید که جمله شیران از جای پرچو<sup>است</sup>  
 و آنکا و را بگره افتند و بگشتمند و باز بجای خود رفته و قرار گرفته تا شیر پیر از جای  
 خود برخواستند و بر سر آنکا و رفت و چندان بخورد که سیر شد و باز بجای خود رفت  
 و قرار گرفت آنکه شیران دیگر برخواستند و بر سر کا و گشته رفته چندان گوشت  
 خوردند که سیر شدند چون مامون الرشید آن محضره بدید گفت الله اکبر اولاد باو  
 تر از عایشه بناد و گریوده اند آنکا و حضرت امام ع در خانه خویش رفت باز مامون  
 الرشید گفت ای برادر بدان و آگاه باش که ولد امام موسی کاظم در شهر  
 طوس پادشاهی خواهد کرد و خلق عالم بر سر وی جمع شوند و هر روز شکری  
 زیاده میشود و ما را از ما برمی آورد چون مامون الرشید این سخن میشنید گفت  
 ای برادر دین کار صبر باید کرد و این راز نهفته با کسی نباید گفت تا خلق عالم  
 بدین کار آگاه نشوند اما ما را انبیا و اهل انست که ویراییم همانی بجای نه برده کا  
 و را بسیاریم تا خلق عالم بکمان بدین بگفت و در خانه رفت آورده اند  
 که حضرت امام رضا را میدی خاص بود و نام او باصلت بود آنکا و حضرت امام  
 معصوم مظلوم گفت یا باصلت درین شهر از هر جایشی خاک نیز یک من از آسمان  
 بدادم که قبر من در گنج قرار میگیرد باصلت رفت و شش خاک از هر جا گرفته نیز حضرت  
 امام ع آورد و حضرت امام اسحاق را از دست گرفته یک را بسوی خود گفت  
 یا باصلت در میان شهر خاک بکنند و در میان قبر بشم آید بیرون میاید مرا  
 از آن آتش خنل بسید و خلق عالم را برین خبر بکنند و نگذارید که علماء و فضلاء شهر طوس  
 بر من ناز گذارند تا من بکس از آسمان بریزم خواهند آمد جبرائیل و میکائیل هر یک

و عزیز علی و عیسی بن مریم و تابوت بر از آسمان شمع میاوردند و هر عیسی روح الله نماز خوا  
 کرد و تابوت من بعد از آن از جای برخیزد و اول با آسمان بیفتد و بعد بر پشت جوش سبجی  
 و تعالی مرا جامهای رحمت در پوشاند و مرا هر سوار را با ناله از آسمان الله اکبر گویند  
 با تابوت من خواهند آمد این بگفت بسیار کر سیت و آنکه با صلت به پنجای عرض کرد و با امام  
 نو میروی و مارا بکه سیکداری حضرت فرمودند ترا بجزا بسیارم حضرت درین سخن بودند  
 که قاصد مامون الرشید در رسید و گفت یابن رسول الله ترا مامون انضیا فیستخادم  
 چون حضرت قاصد را بدید و دانست که مامون الرشید قصد شتر می دارد و آنکه  
 حضرت امام با با صلت متوجه خانه مامون الرشید چون نزد یکت خانه رسید  
 مامون از خانه بیرون آمد و حضرت امام تارا استقبال کرد و او را به چهار کمانه برد  
 و بدست خود یک طبعی انکوار آورد و گفت یا سولی بخور حضرت امام بر چهار کمانه  
 انکوار کرد و فرمود ندای مامون از برای خوردن چرا چنین تکلیف یمانی من ازین انکوار تو  
 غیر از حجت و نصیبت و اندوه چیزی دیگر نمی بینم آنکه مامون گفت یابن رسول الله  
 بروح پر قوج حضرت رسول با و امیر المومنین که خدا یتعالی دنیا و ما فیها را  
 بدو ستداری ایشان آفرید که من درین انکوار حلیه نکردم شما بخاطر جمع انکوار  
 حضرت امام چون بنشیند فرمود ای مامون الرشید ترا رهان من فد  
 راه مصطفی و علی رضی الله عنهما من انکوار محرم اما دانم که تو بجزا بایم آخرت  
 گرفتار خواهی شد این بگفت و دست دراز کرد و انکوار بخور و در ساعت از جای  
 برخاست مامون الرشید گفت یا امام کجا میروی من شمار انضیا فیستخادم  
 فرمود انجا میروم که تو فرستادی این بگفت و از خانه بیرون آمد و وجود بسیار کرد  
 حضرت پریشان شد و هر لحظه میافتا و در میخواست و میفرمود با با صلت مرا

انکا پدار که بسیار بپا قدم زهر استخوانهای مراد گرفت این میگفت و از اینجا یکی  
 خود میگرفت تا بدر خانه رسید آورده اند که شاهزاده امام محمد تقی ۴ در مسجد مدینه  
 رفته تعبیهات متفقاً مشغول بود که با تقی در رسید و گفت اگر میخواهی بدر خود  
 رانده در بیانی قدم در راه حضرت شاهزاده چون این سخن بشنید قدم او سببی  
 بیرون نهاد و گفت آنگاه بدر چنان املت ده تا من شهر طوس روم انکا حضرت  
 شاهزاده در خانه رفته با دروغ گفت ای مادر مهربان بدر ما منور الرشید شنید کرد  
 چون اولاد و اصحاب حضرت امام رضا ۵ این سخن بشنیدند همه گریه آغاز نهادند  
 و جاها چاک کرده و او را و احسرتا بر آوردند و انکا حضرت شاهزاده امام محمد تقی  
 علیه السلام از مدینه روی بولایت خراسان نهاد آورده اند که حضرت شاهزاده  
 از مدینه شهر طوس میگذاشت آمده چون بدر خانه رسید دید که پدرش خفته در راز  
 و گفت یا پدر بزرگوار من در اینجا چون حضرت امام رضا ۵ آواز فرزند خود بصد  
 پریشانی از جای برخاست و در خانه بکشد چون حضرت شاهزاده امام محمد تقی  
 را چشم بر جمال جهان آرای پدر بزرگوار افتاد گفت السلام علیک ای پدر مظلوم من  
 این چه حالت و چه ظلم است که این قوم بی اعتبار در حق شما کرده اند و این چه  
 ستم بوده که بیعت ما را نوشته فرستاده بعد خود وفا کرده اند ای پدر بزرگوار  
 من از یکویی و غریبی تو بنام که در شهر طوس یکس و غریب بمانی یا از نیستی خود در  
 مدینه میثم بمانم این یکجفت و زار زار مانند پدر بیمار آب از دیده بیاری انکا  
 حضرت امام ۵ فرزند را در بر گرفت و روی او را بوسید و سر ویران بر جهان  
 خواب بر زد و آنچه شرط امانت بود بوی ادا کرد و حضرت امام محمد تقی ۵ آنرا  
 در یافت و انکا حضرت امام ۵ جان خود را تسلیم کرد اما نیت و امانت را به راجعون

آنکه ایغریزان چون امام معصوم مظلوم بکار رحمت حق پرست آشوب در شهر طوس  
 افتاد مردم شهر بر سر امام جمع شدند و نوحه و زاری آغاز کردند و جامه های پاک  
 زدند و خواستند که حضرت امام را غسل دهند و مرید خاص حضرت امام علیه السلام  
 و فضلا و صلحا از سر امام دور نکردند و اما نگذاشتند که مردم شهر بکار بر سر امام  
 آیند آنکه و پنج کس از آسمان برآمدند و تابوتی که حضرت امام فرموده بود  
 بیاوردند و حضرت را غسل دادند و گفتند که در ویرانیا تابوت نهادند و آنگاه  
 تابوت از جای برخاست و روی بآسمان نهاد چون بآسمان رسید  
 حق سبحانه و تعالی ویرانجا های رحمت در پوشانید و هزار هزار را نگذاشت که گویان  
 در عقب تابوت امام رضا آمدند و تابوت بر سر قبر خویش رسید و ویرانجا  
 روح الله نماز گذار دعا و ماسون اگر شنید با جماعت از خواص و عوام و در  
 آمدند و فریاد و اویلا برآوردند و گفتند که حضرت امام را بیجاری از حد بود  
 اباصلت گفت این را از برای که میکنی حضرت امام رضا را تو شنید کرد  
 و خود را بقتل ابدی گرفتار کردی چون ماسون این سخن شنید خشمناک شد  
 و گفت ای اباصلت من امروز پادشاه شهر طوسم تو مرا سخن بگوید مینوی  
 مگویم تا ترا بجز و سیاست نهند اباصلت گفت اگر مرا بشی پاک ندارم من از حضرت  
 امام رضا بهتر شنیدم و از تو نیز شنیدم آورده اند که حضرت علی بن موسی الرضا از دست  
 فرزند بود بدین اسامی حضرت امام محمد تقی علیه السلام و دای و علی تقی حسین  
 و یعقوب و ابراهیم و فضل و جعفر ابابادی بن امام رضا را چهار فرزند بود  
 بدین اسامی عبد الله و خضر و محمود و داود اما علی تقی بن حضرت امام رضا  
 را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و حسن و نعمت و صالح و ثانی و سلم

اما یعقوب بن امام رضا علیه السلام فرزند بدین اسمی یونس و یوسف  
 و اسحق اما ابن اسمیم بن امام رضا را هشت فرزند بدین اسمی محمد و محمود  
 و احمد و طیب و موسی و ابراهیم و یعقوب و حافظ اما فضل بن امام رضا را  
 دو فرزند بدین اسمی جعفر و عبد الله اما جعفر بن امام رضا را شش فرزند بدین  
 بدین اسمی سلیمان و اسمعیل و یحیی و مالک و حمید و حمید اما عبد الله بن هادی  
 بن حضرت امام رضا را نه فرزند بدین اسمی یزدان و عمران و برهان و  
 نعمان و دختران فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه اما ابوطالب بن  
 علی نقی بن امام رضا را ده فرزند بدین اسمی یعقوب و یوسف و خالد  
 و حامد و صالح و ناصر و یاسر و دختران حلیمه و رحیمه و سلیمه اما یوسف بن یعقوب  
 بن امام رضا را پنج فرزند بدین اسمی حمزه و طهره و عزیز و فوج و ابراهیم  
 اما محمد بن ابراهیم بن امام رضا را هشت فرزند بدین اسمی حسن و حسن  
 و قاسم و زید و علی و دختران زهرا و کبری اما عبد الله بن جعفر بن امام رضا  
 علیه السلام را ده فرزند بدین اسمی یحیی و موسی و مختار و عباس و یارون  
 و دختران حلیمه و سکینه و رحیمه و آمنه اما در زمانیکه امام محمد تقی را بارون اکثر  
 شهید کرد و قصه اولاد ائمه کرد و نامه با طراف و جوانب فرستادید عیالات  
 که چون نوشته من بشما بارسد باید که دمار از آل و ترایان برارید و دیگر باره  
 ظالمان خروج کردند و قصه اولاد ائمه کردند و انکه اما فرزندان وی با طراف  
 و جوانب نهادند اما یعقوب و ابراهیم و فضل را در قریهستان بقیع شهید  
 کردند اما هادی و علی نقی و صفرا ز مدینه روی بولایت سواد و بلخ نهادند چون  
 بموضع نوشید رسیدند ایشانرا شهید کردند و جعفر را در موضع جوار شهید کردند اما

حسین بن امام رضا را در زمان پدرش شیخ یازید بطحای ازخراسان برداشت  
در وی بولایت قزوین نهاد چون بموضع خروان رسیدند قدری آرام گرفتند و طعام  
خوردند و بعد از آن روی براه نهادند چون بجای شهر قزوین رسیدند ناگاه شیخ یازید  
را چشم برورچه افتاد که در دامن بی بود نان همی خوردی شیخ شاهزاده حسین را  
گفت تو کبر و ن شهرباش تا مورچه را بمنزل رسانم آنگاه شیخ یازید مورچه را گرفت  
و روی براه نهاد و شاهزاده حسین یک ساعت بیرون شهر نشست هر خطه صدائی از  
شهر بگوش می رسید از آنجا برخاسته شهر رفت و بدرحالی رسید و بچهارم رفت  
کور نشسته بود و هر کس که می آمدی گفتی بدوستی علی بن موسی الرضا که کاشه آب  
بر سر من بیزید شاهزاده حسین آب بر سر کوز ریخت در ساعت انگور پاشد دست  
در آزرده دامن شاهزاده را گرفت و آواز بلند کرد که ای یاران بدانید که این  
شخص امام با امام زاد است که در تمام است آنکه کوز از جام بیرون آمد و مردم  
شهر را خبر کردند آمدن شاهزاده حسین چون مردم قزوین این سخن بشنیدند بعضی  
دستی و بعضی پیشانی هجوم کردند و در جام رفته شاهزاده حسین را خفه کردند تا فریاد  
پادی بن امام رضا محمد بن عبد الله و محمود و داود از آنجا روی بولایت تبریز نهادند چون  
بموضع نخجوان رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی  
اما فرزندان امام علی نقی بن امام رضا ابو طالب حسین و نعمت و صالح از مدینه  
روی بولایت خوار و کلایکان نهادند و در آنجا وطن ساختند و ذریات ایشان  
بسیار شد بالقاب علوی اما فرزندان یعقوب بن امام رضا موسی و یونس  
از بغداد روی بولایت هرات نهادند چون بشهر هرات رسیدند ایشانرا شهید کردند  
اما فرزندان ابراهیم بن امام رضا محمد و احمد و محمود از بغداد روی بولایت ملط

نهادند چون بموضع رود و شت بزرگ رسیده ایشان را شهید کردند اما ابراهیم  
بن امام رضا ع ماد و فرزند موسی و طیب از بغداد روی بولایت رودبار قصران  
نهادند چون بموضع اینک رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم و یعقوب  
و حافظ بن ابراهیم بن امام رضا ع از روی بولایت کاشان نهادند چون بموضع  
کاشان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان فضل بن امام رضا ع جعفر و عبد الله  
از مدینه روی بولایت رودبار قصران نهادند چون بموضع لالان رسیدند ایشان را  
شهید کردند اما فرزند جعفر بن امام رضا ع سلیمان و سمیع و شعیب و یحیی مالک  
و حمید و دانیال از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق  
شدند اما سلیمان و سمیع و یحیی از روی بولایت طارم نهادند چون بموضع  
رسیدند خارجیان از عقب درآمدند و بسیاری کشته کردند آخر الامر ایشان در موضع  
عینی دیه بطرف رودخانه بجای آفتاب برآمدن در میان درخت خایب شدند  
اما شعیب و یحیی از شهر روی بولایت رودبار قصران نهادند چون بولایت رودبار رسیدند  
ایشان را شهید کردند اما مالک و حمید از روی بولایت اردستان نهادند  
چون بشهر اردستان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله بن هادی  
بن امام رضا ع یزدان و برهان و نعمان از مدینه روی بولایت بغداد نهادند  
چون بشهر بغداد رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران عبد الله بن  
هادی بن امام رضا ع فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه از بغداد روی  
بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان ابو  
طالب بن امام علی التقی بن امام رضا علیه السلام یعقوب و یوسف و خالد و حامد  
و سالم و ناصر از مدینه روی بولایت طائف نهادند چون بشهر مکه رسیدند



وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما دختران ابو طالب بن  
 امام علی النقی بن امام رضا علیه السلام و حمیمه از بغداد روی بولایت تبریز نهادند  
 چون شهر تبریز رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان یوسف و یعقوب بن  
 امام رضا علیه السلام حمزه و ملزه و عزیز و نوح و ابراهیم از بغداد روی بولایت خراسان  
 نهادند چون شهر طوس رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد  
 بالقاب علوی اما فرزندان محمد بن ابراهیم بن امام رضا علیه السلام و حسن و قاسم وزید  
 و علی از مدینه روی بولایت بهمان نهادند چون بهمان رسیدند حسن و محمد بن  
 شهید کردند اما قاسم و زید و علی از بهمان روی بولایت سلطانیه نمودند چون بولایت  
 سلطانیه رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران محمد بن ابراهیم بن امام رضا  
 علیه السلام و کبری از بغداد روی بولایت کاشان نهادند چون شهر مذکور رسیدند  
 ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله بن جعفر بن امام رضا علیه السلام و  
 موسی و مستی و مختار و عباس و هارون از مدینه روی بولایت ری نهادند چون  
 شهر ری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و آنکه یحیی بن عبد الله از ری روی به  
 ولایت بمیران نهاد چون بخصار بولعی رسیدند ویرا شهید کردند اما مستی  
 و مختار روی بولایت اصفهان نهادند چون شهر مذکور رسیدند ایشان را  
 شهید کردند اما عباس و هارون را در شهر ری شهید کردند اما دختران  
 سکینه و حمیمه و آمنه از بغداد روی بولایت چین نهادند چون شهر مذکور  
 رسیدند ایشان را شهید کردند ختم شد ذکر اولاد علی بن موسی الرضا علیه السلام  
 در ذکر عدد اولاد جناب امام محمد تقی علیه السلام و استغفار

روایت میکند کوطین بن یحیی غزالی علیه الرحمه که حضرت امام محمد تقی ع را شش فرزند بود  
 بدین اسمی حضرت امام علی النقی و ابوالحسن و ابوطالب و زید و موسی و جعفر  
 اما ابوالحسن بن امام محمد تقی ع را سه فرزند بود بدین اسمی عیسی و زید و مالک  
 اما ابوطالب بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند بود بدین اسمی ابوطاهر و محمد و زکریا  
 و جعفر اما جعفر بن امام محمد تقی ع را شش فرزند بود بدین اسمی زین العابدین و  
 مطهر و اسد و ابراهیم و عقیل و داود اما عیسی بن ابوالحسن بن امام محمد تقی ع  
 را هفت فرزند بود بدین اسمی شعیب و محمد و محمود و حسن و دختران میمون و زینب  
 اما ابوطاهر بن ابوطالب بن امام محمد تقی علیه السلام را ده فرزند بود بدین  
 اسمی سالم و صادق و ایوب و زکریا و سلم و عقیل و دختران ام صغری و ام کلثوم  
 و ثوم و زینب اما زین العابدین جعفر بن امام محمد تقی ع را ده فرزند بود بدین  
 اسمی حسین و فضل و مالک و ابراهیم و خالد و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب  
 و دختران حبیبیه و رقیه و سکنه و زبیده اما مطهر بن ابوطالب بن امام  
 را سه فرزند بود بدین اسمی موسی و حسین و محمد و زکریا و ده فرزند بود بدین  
 اسمی امام محمد تقی علیه السلام را نه فرزند و قصد اولاد دائمی نکرد و جمیع فرزندان  
 او و جوانب نهادند اما حضرت امام علی النقی ع در شهر سامره افتخار  
 داشت اما ابوالحسن و موسی و جعفر با همه اولاد و چشم از بغداد روی بولایت  
 بن بوضع ری رسیدند و خان سمر را گرفته با امام زادگان درآمدند بسیار  
 از احب بسیار بدیشان زدند آخر الامر ابراهیم بن جعفر بن امام محمد تقی علیه السلام  
 بی بوضع زرگان شهید گردید اما اسمعیل بن جعفر بن امام محمد تقی ع بولایت  
 طبرستان فرستاده شد و فرود آمد تا مدت یکماه بجا بود و بسیار عجز و است

بره خود این  
 امام آن جعفر  
 زینب نام  
 و بدین  
 ملک را داد  
 حیدر امار  
 اسمعیل و داود  
 جمع کرد و در

داشت فخرالدین خدا بهر احتشای او را بسته رعایت بسیار نمود آنرا لامرزدان عمر و فرزندان  
و اتفاق کرده اما فراده را کشید کرد تا که او آن بن امام محمد تقی را بایک فرزند خود  
زید نام از ولایت ری بموضع اندرمان افتاده ایشان را کشید کرد اما موسی  
جعفر با جلیه فرزندان و فرزندان را که او اولاد و اصحاب از ولایت ری روی بولایت  
دارالمزینها دزد چون با همت کشیدند با همه مریدان و مستعلقان بار گرفتند و از  
شدند و آنجا آب یاری آیتاد و بامردم نهادند اما فرادگان را یک  
بد گرفت و مردم روانک را  
گویند که در لایحه چهارصد و چهل و  
داشتند که اگر اولاد و امته بولایت  
برادرزاده مامون که عبد الله نام  
لا کرد چون بموضع آنست کشیدند  
میکشید آنگاه عبد الله گفت ای شعیبا  
دارم اگر مرا در هم چند وی ترا دلالت  
و ایشان را بر سر اما فرادگان رسانید  
چهارده همه از کفایرون آند بودند بقصد  
فرزند مستب بن ققاع قزاعی علیه الرحمه بود نامی که  
که آنمردم بگریه و زاری بسیر میزدند و میخالفان با اما ابوال  
که عمران بن موسی بن جعفر بن امام محمد تقی را آرزو بایران  
کشید آنرا لامر جعفر و موسی و ابوطالب و قاسم  
را در موضع آنست که کشید کرد در درخت نشسته دوار هم تعیان

که همان روز خبر آمد که هارون اگر شهید فوت شده اما عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن قاسم  
 بن ثابت بن علی بن محمود بن یحیی بن اسد بن سبیب بن قعقاع غزاعی علیه الرحمه چون نیخن  
 شنید شاد شد و گفت ای ابن عثمان برخیزید تا مگر اشفام بر میان جان بنیدیم و خون  
 فرزندان امام محمد تقی را از این ظالمان بستانیم گفتند فرمای برداریم و بکنج  
 علم سبیب را ببر پا کردند و روی بدان مخالفان نهادند زنان و فرزندان دختران  
 همه سر و پای رهنه دست بر سر زنان و روی خراشان رفته اند چون لبغان آبیار  
 رسیدند عبدالله گفت دیدی که چگونه آتش بریزد درخت مبارکه نهادی و شاخها و برگها  
 را بسوختی و انگاه عبدالله ضربتی بر سر آن زد که تا سینه بشکافت و لشکر اسلام  
 همچنان بر فتنه تا سبکشتگان رسیدند و خود را در میان خاک و خون ایشان انداختند  
 و فریاد و اویلا برآوردند و اما مزدگان را دفن کردند و انروز عبدالله با باصفی  
 از ابن عثمان و اقربان خویش در غصب آن خارجیان رفته هزارتن از آنها کشته شدند  
 اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی را آنروز کشته نشده بود و عبدالله اما مرده جعفر را  
 برده خود آورده چهل جراحت بر اندام نازنین وی بود و عبدالله زنی داشت عیسیف  
 امام آن جراحتها را محکم بست و بعد از چند مدت خوب شد و عبدالله دختر خود  
 زینب نام را بقدام مرده در آورد اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی را چهار فرزند  
 بود بدین اسمی محمد کیا و دستا سب کیا و کرش سب کیا و زین کیا اما زین  
 مرگیا را و فرزند بود عبدالله و روح الله و عبدالله را سه فرزند بود محمد حسن و  
 حمید اما روح الله را شش فرزند بود بدین اسمی محمود و مسعود و اسود و ابراهیم و  
 معیصل و داد و تازمانیکه متوکل امام علی النقی را از مرده شهید کرد و لشکر بی اندازه  
 جمع کرد و روی با طراف و جوانب نهاد هر جا که او را داند را بدست آوردی

شنید کردی انگاه متوکل چون بولایت لار رسید کیان آنرا از آمدن آن خبر یافته  
 ایشان نیز تمامی این عمان خویش را جمع کرده حرب عظیم در پیوستند و انبرد و سپاه  
 بسیار گشته شدند انگاه متوکل گفت ای کیان شما فرزندان ابو ترابیان را پنهان  
 کرده اید و اسمهای ایشان را باز نگذاشته اید و ایشان را بدست من نیند پسید شمار ازند  
 بخوابم گذارشت و برخواهم گشت کیان گفتند ای خارجی اگر تو مار قتل عام کنی ما انشا  
 را بدست نخواهیم داد چون جهان دید که چارو نیست و مردم که پایه سخت گرفته اند و  
 بسیار گشته شده و میشود دست از ایشان برداشت اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی  
 در ولایت لار بجوار رحمت حق پیوست اما محمد کیا بن جعفر بن موسی بن امام محمد تقی  
 ولایت رستم را افتاد چون بیایان صلح کنان رسید مدتی روز بسر برد و بطریق بابا  
 واجد و مشغول بعبادت بود مردم را بر راه اسلام دلالت میکرد و همه مرید و معتقد وی  
 بودند و از وی کرامات بسیار دیدند و در آن زمان پادشاه عراقین سلطان سنجر بود چون  
 این خیر سلطان سنجر رسید آب در دیده بگردانید و متوجه دارالمرز رستم را شد چون به پای  
 کوه رسید در خاطرش گذشت که اگر حضرت محمد کیا در صلح کنان می پاشد اعجاز و کرم  
 دارد درین راه بمن بناید چون قدم در کوه نهادند بقدرت حق تعالی تکیه بلرزه درآمد و  
 ترس و هسیت بسیار بسطان سنجر افتاد و لشکریان ترسیدند و خوف آن بود که تمام  
 کوه فنا شود ناگاه آوازی شنیدند که میگفت ایما ایچل ملرزان کوه در ساعت  
 قرار گرفت در راه بدیشان داده میزنند تا بنزدیک سلطان حاکم رسید چون  
 علامت معجزه آنحضرت بدیدند ایشان مذورات و صدقات و حسنات بسیار نمودند  
 و هر خدمت بر میان بستند و پادشاه را هر چه در خانه بود به بخت بقبر آنحضرت  
 در آوردند و نثاره خانه خود را بر آن استمانه نمیکند گذارشت و همچنان مانده است

تا روز قیامت و حضرت سلطان محمد کیا در همان موضع بجوار رحمت حق پیوست اما کتب  
 کیا و شیراسب کیا در ولایت دارالمزافقاده وطن ساختند و ذریات ایشان  
 بسیار شد بالقاب زرین کیا اما حسین بن علی بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن موسی بن عمران بن  
 حضرت امام محمد تقی ع از ما نذران روی بولایت ری نهاد چون در آن موضع رسید  
 وطن ساخت و ذریات او بسیار شد بالقاب زرین که ما فرزندان روح الله محمود و مسعود  
 و اسود و ابراهیم و سمیع در ولایت استرآباد افتادند چون بشهر استرآباد رسیدند ایشان را  
 شهید کردند اما فرزندان ابوطالب بن ابوالحسن بن امام محمد تقی ع شعیب و محمد و محمود در ولایت  
 قم افتاده ایشان را شهید کردند اما دختران ابوطالب میمونه و رابعه و فاطمه در ولایت نزار  
 جربت افتادند شخصی که اورا الواسان خواندندی ایشان را شهید کرد اما فرزندان  
 ابوطاهر بن موسی بن امام محمد تقی ع سالم و ایوب و صادق و ذکریا و عقیل از بغداد روی  
 بولایت نیشابور نهادند چون بشهر نیشابور رسیدند ایشان را شهید کردند اما ام صغری دام  
 گبری از بغداد روی بولایت دارالمزافقاده چون بموضع کلچین رسیدند ایشان را شهید  
 کردند و ام کلثوم و زینب از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند ایشان را  
 شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام محمد تقی ع حمیه سلام حسین و فضل و خاله محمود و حسن  
 و سلیمان و یعقوب و ثابته از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند  
 ایشان را شهید کردند اما دختران حبیبیه و رقیه و سکینه و زبیده از بغداد روی بولایت  
 اصفهان نهادند چون بشهر اصفهان رسیدند ایشان را شهید کردند اما حسن و محمد و حسین  
 از بغداد روی بولایت نهادند چون بموضع کره رود رسیدند ایشان را شهید کردند  
 آورده اند که چون متوکل حضرت امام علی النقی ع را زهر داده شهید کرد و قدغن بنو دکه هر جا که  
 سید صبح الغناب بوده باشند بسوزانند و شهید نمایند بدین مضمون نامه باطراف

جوانی فرستاد آورده اند که از اولاد امام حسن و اکثری در شهر اصفهان بودند و مدتی پس  
 تقییه بسر بردند چون نامه تنوکل بشهر اصفهان رسید دیگر باره آن علما را خارج کردند  
 و در وازبای شهر را بستند و امامزادگان را در میان گرفتند و بعد از محاربه بسیار  
 هارون بن محمد بن زید بن امام حسن را در اصفهان شهید کردند و بالقاب هارون بن علی  
 خوانند اما هارون را رسته فرزند بود محمد و یحیی و ابراهیم و محمد را دو فرزند بود موسی و  
 اسحق چون شب در آمد حمله امامزادگان از شهر اصفهان روی بولایت ری نهادند  
 چون شهر ری رسیدند در آن موضع که آنرا دار السلام خوانند محمد و یحیی و ابراهیم را شهید  
 کردند اما موسی و اسحق را در شهر و این شهر شهید کردند اما موسی را رسته فرزند بود حسین  
 و صاحب دقا سم ایشان را در شهر و این شهر شهید کردند اما ابوطالب را چهار فرزند  
 بود جعفر و ناصر و یعقوب و عبداللّه که در آن شهر شهید کردند و جعفر را دو فرزند بود  
 قاسم و علی ایشان را در ولایت ری بموضع کجک شهید کردند اما قاسم را شش  
 فرزند بود حسن و محمد و یوسف و دختران زبیده و خدیجه و عسبیده ایشان را در  
 شهر و این شهر شهید کردند در پیش سجد جامع سر و مشقی و سته روز زن مبارک ایشان را  
 در میان خاک و خون افکند کسی را زهره آن نبود که ایشان را دفن کند چون  
 شب در آمد در محله قصابان مردی بود نام وی حاجی حلوانی و آنرا در اچار سپرد که  
 محبت بخاندان حضرت امیر المومنین بود و آنرا در آنجا که از اربابها متوضع دفن  
 کردند رحمه الله علیه اما حسن را چهار فرزند بود بن اسمعیل و زید و حمزه و یونس  
 ایشان را و هارون را در این در محله سبز در کوچه که باس فروشان ازرق و مشقی شهید  
 کردند و محمد را در شهر فرزند بود ابراهیم و محمود و ذکریا اما محمود و ذکریا را در ولایت

بن حسین بن موسی بن محمد بن یزید بن امام حسن از شهر اصفهان روی بولایت  
 و راین بخا و چون بموضع یزین رسید وطن ساخت و در یزین چهار صد که خا بنود  
 و مردی در یزین بود که نام وی سلیمان بن عبد الله کلکی گفتندی و او را دختری بود  
 بعهد اما مزاده ابراهیم در آورد و ابراهیم را چهار فرزند بود حسین و قاسم و محمود و ابوبکر  
 در یزین وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد با القاب سید یزین و الله اعلم  
 در ذکر عدد اولاد جناب امام علی النقی علیه آلاف التحية و المستحاة

در اخبار آورده اند که حضرت امام علی النقی مرثش فرزند بود بن اسامی حضرت  
 امام حسن عسکری علیه السلام و محمد و حسین و عبد الله و زید و موسی اما محمد بن امام  
 علی النقی را نه فرزند بن اسامی ابوطالب و غالب و مجلب و اسحق و اسکندر و محمود  
 و خاله و جعفر اما حسین بن امام علی النقی را چهار فرزند بود بن اسامی حیرا و  
 میکائیل و اسد و فیل و عزرائیل اما محمود بن عبد الله بن امام علی النقی را نه فرزند بود  
 بن اسامی یوسف و یونس و سلیمان و عزیز و حسن و قاسم و عبد المطلب و ابوالفضل  
 و ابوالمعالی اما ابراهیم بن زید بن امام علی النقی مرثش فرزند بود و اظهر و اظفر و هادی  
 و حیدر و محمود و الیاس آورده اند که چون مقصم خروج کرد نامه باطراف و الکشاف  
 فرستاد که چون نامه من بشما برسد باید و ما را را بولایت یزین بر آید چون نوشته  
 باطراف رسید خارجیان خروج کردند محمد و حسین و زید را در شهر سامه شهید کردند اما  
 موسی القا با برادران چند روزی در ولایت قم بسر بردند و در همانجا ایشانرا شهید  
 کردند و آنجا نگاه داشتند که زنده ویرا با القاب موسی خوانند اما فرزندان محمد بن امام  
 علی النقی را اسحق و اسکندر و محمود و جعفر از سامه روی بولایت خوی سلیمان



نهادند چون بشهر مذکور رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان حسین بن امام علی (علیه السلام) جعفر و محمد و باقر و زین العابدین از بغداد روی بولایت لاریش را نهادند چون بلاک شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اما عباد الله و رحمت الله و لطف الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله از سامه روی بکرمان نهادند چون بشهر کرمان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله بن امام علی النقی (علیه السلام) سام و لام و محمد و محمود و روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی بتقیه بسر بردند بعد از آن روی بولایت دارالمزنها نهادند چون بر دیار در بندک رسیدند محمد را در آن موضع شهید کردند و محمود در ادرو و خانه او شهید کردند و سام و لام بقم افتادند چون بقم رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان زید بن امام علی النقی، ابراهیم و اسمعیل و یعقوب روی بولایت بهران نهادند چون بشهر بهران رسیدند مدتی بتقیه بسر بردند و بعد از آن روی بولایت الموت نهادند و چون بالموت رسیدند ایشان را بموضع خانه زاد شهید کردند اما جعفر بن حسین بن امام علی النقی، از لاک شیراز روی بولایت دارالمزنها نهادند چون بازنگت رود رسیدند ویرا شهید کردند اما فرزندان ابوطالب بن محمد بن امام علی النقی، قاسم و ساجم و صادق و خالق و ادريس از بغداد روی بولایت سمرقند نهادند چون بشهر مذکور رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن حسین بن امام علی النقی، علی بن اسماعیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل از سامه روی بولایت روم نهادند چون بازنگت ملائین رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان محمود بن عبد الله بن امام علی النقی، یوسف و سلیمان و عزیر و محسن و قاسم و عبد الله و فضل و عبد الله و عبد الله المعالی از بغداد روی بولایت طارم نهادند از کور و امانت بخانه بن ابود

و از اصحاب کبار پناه تن و امیران عرب صد نفر نامه شجاع و دلیر و زرم آزموده بودند و در روز  
 حربه هر یکی از بمیت کس باک نداشتند و همچنین پیروزند تا گذرگاه شترزنگان رسیدند  
 و سی هزار خواجه در آن شهر وطن داشتند نقلست از شیخ نیرید پهلانی که او گفت از آتشگاه  
 خود کشیدم که از سید المرسلین علی حبیب زب العالمین حضرت مرتضی علی اروایت کرده بود  
 که در زمان حضرت مرتضی علی ۱۴ چهل هزار خواجه که در جنگ نروان قتل رسانیده بودند از آنجمله  
 نه تن خواجه کریمه در شترزنگان وطن ساخته بودند و ذرات ایشان بسیار شده بود و امیر  
 ایشان ابوالمعالی بن نوفل بن نعمان بن شمر ذی الجوشن گفتندی و بهتر سپاه اسلام سید  
 جلال الدین اشرف بود که برادر حضرت امام علی بن موسی الرضا بوده است که خیمه بار بار  
 و هر دو سپاه طلایه نمودند و آورده اند که از ایران ترک سیصد کس بخدمت حضرت سید  
 جلال الدین اشرف آمدند و اسم و القاب ایشان مثل حسن بکیت قاسم بکیت ابراهیم بکیت  
 و جعفر بکیت و موسی بکیت و دانیال بکیت که مردم نامدار بودند و سپاهی مایه ایشان را  
 خیل و چشمه و قبایل و عساکر بسیار بوده در رکاب حضرت سید جلال الدین اشرف مشرف  
 شدند و عرض کردند ما بن رسول الله ما را قبایل بسیار است و شما درین ولایت غریب  
 میباشید و طرح و وضع این ولایت را نمیدانید صبر فرمائید تا یک هفته از میان بگذرد تا ما به  
 بقبایل خود شویم همه حاضر شوند و آنجا که این خارجیان را بسیاریم آنجا که حضرت سید  
 جلال الدین اشرف را ایشان دعای خیر گفت و آخرین فرمود در کتاب روضه المظللین  
 که مشهور است شیخ بابویه فی رحمه الله آورده است آن روز که مردم استیجاب نمودند حضرت  
 اشرف شدند هزار کاه و کوبند و صد شتر و صد اسب و صد بزرگ را برای آنحضرت  
 آوردند و نامه چند لقبیله فرستادند و قدغن تمام نمودند که حاضر شوند و از آنجمله خیمه را  
 محبت الهی است آمدند و در روز کشیدند و هفتم ماه حجب استیار نمودند و بنزد سپاه

قلب و جناح بسیار استند و جانب میمنه را بدست سید ابوالعالی دادند و میسر را بدست  
 سیدمان زرقان بن قحطاع غزاعی دادند و قلب سیاه حضرت سید جلال الدین شمس  
 اینست و طلبها فروگرفتند و دلیران در فکر مردانگی بودند و بر اسبهای بادپاسوار  
 شده گرد میدان میکردیدند و مبارز میطلبیدند و کسی را از ظالمان مجال میخواست  
 نبود و بعد از آن لشکر اسلام آواز دادند که ای نظامان بیدین خویش باشدید که  
 را مردی باشد امر و زاسب بمیدان همانداشگاه بعد از استماع این کلام حضرت  
 خواجه مردی بیرون آمد بر اسب سیاه سوار شده و در دست و پای اسب سینه بود  
 و نام آن عبدالرحمن بن خالد بود چون بمیدان آمد نامشرا گفت داشگاه از سیاه  
 شومنان سواری بیرون آمد بر اسب کیو نمشسته و جانی حریر سیاه پوشیده و غما  
 کیو بر سر نشسته و تیزه خطی در دست گرفته نام و حی حسن بیگ ترک استیلا بود پیش آمد  
 و روان در کباب حضرت سید جلال الدین اشرف را بوسید و گفت یا امیر شومنان  
 بدان داشگاه باش که در آن روز که جد شما حضرت امام حسین شاه اشید گردند ما همه  
 از آن نایب تا حال سیاه پوشیده ایم مراد ستوری ده تا بنزدیک آن خواجه روح  
 و داد شما بستانم شما مراده او را دستوری داد و آن خارجی پیشتر آمد و گفت ای  
 جوان نام تو چیست بگو تا بی نام و نشان بدست من گشته نگر دی حسن بیگ مردانه  
 پیش آمده بی تاخیر یک طعن نیزه بر دهان آن زد که از عقب سرش بیرون رفت  
 و گفت ای خواجه جان پیشتر آید که مرگ در میدان بیرون آمده است تا ضرب را  
 در یا بید پس از نصف سیاه خواجه جان مردی بیرون آمد بر اسب ابلق نشسته و حریر  
 سیاه پوشیده و نام وی الیاس بن جعفر بن فضل بن یحیی مکی بود گفت ای جوان خالو زاده  
 مرا که از تو حال را بدو و گشته داشگاه از دست بره چگونه حال به بربری

آنکه حسن بیک گفت ای خارجی غم نخور که ترا نیز بوصول خالو زاده ات میفرستم این میگفت  
 و هرگاه هم آوختند و همقتا دهم در میان ایشان رود بدل شد و هر دو نیزه ایشان  
 بیکت آنکه حسن بیک گفت بیکم و شمشیر جو اله او کرد و چنان بمیان او زد که همچنان  
 خیار ترید و نیمه کردید اسب و صلاح ویرا گرفته بغلام خود داد چون اسیران استخوان  
 دیدند همه یکبار بان خارجیان حمله آوردند و نیمه و سیره ایشان را در هم شکستند و نهضت  
 خاجیر اسرا زنید کردند چون حضرت سید جلال الدین شرف چنان دید که گفت  
 ای سید ابو المعالی همه یکبار حمله کنید شاید که این خارجیان را از جا برکنید و ولایت  
 میراث شد این عثمان غلی که سپاه خارجیان بهفتاد و پنج هزار مرد بودند و لشکر اسلام هم  
 و حضرت سلطان جلال الدین شرف گفت ای یاران هر که باشا هر یک کند  
 شما با او حرب کنید و هر که از شما امان خواهد امانش دهید سید آنکه یکبار به دست  
 شمشیر زد و وصلواته بر مصطفی و مرتضی عرض نمودند و طلبها فرو گرفتند و نایب  
 در رسیدند و پیاوگان بر سر بیادگان و سواران بر سر سواران روی نهادند و حرا  
 در گرفتند و رودخانه خون همچون سیل بهاری روان شد و از ظالمان بهفتاد هزار  
 نفر کشته شدند و پنج هزار از خوارج ازنده بگرفتند و از صف ثمنان چهل کس  
 بخوار حمت حق پیوستند و از آنجمله عبید بن جراح بود که مثل بر بهیم بیکت و قائم  
 بیکت و جعفر بیکت و موسی بیکت و دانیال بیکت و حسن بیکت را هجرت بسیار  
 رسیده بود حضرت امانزاده دعا کرد و دست بران جراحتها مالید خدا تعالی شفای  
 داد و جزین بیکت چون چاک بک سوار می دیدند او را چاکش لوخاندندی و باقی کشته  
 کازر امانزاده نماز گذارد در آنجا دفن کردند و آنکه بفرمود تا مردم کلنگها بردارند  
 و شهر را تماما خراب کردند و زن و فرزند ایشان را بطریق کثیران بولایت

بستان موضع غرام فرستادند بعضی را بقتل آوردند و بعضی را بخت بستند و غیرت بسیار  
 گرفتند و آنکه پیاده بودند سوار شدند و آنکه سوار بودند خشم داشتند و حسن بیک بخت  
 حضرت اما مزاده محضوم آمد و گفت بفرمانا آن کشتگان که خواجه بزرگوارند اما امام زاده  
 دستوری داده و آن خاجیان را تمام بختستند و ابوالمعالی خواجه که سر نهنگ خواجه  
 بود از دست اما مزاده کرخت و روی بطارم نهاد و بکار پوزن قلعه بوده است  
 که آنرا کوئشگون قلعه شوم رو گفتندی پناه برد و نامه باطراف و آن فرستاد  
 که چون نامه من بشمارسد باید که لشکر جمع کنید و بر سر ابو ترابیان آید که لشکر ایشان شهر  
 زنگان را خراب کرد و دوزن و فرزند مارا با سیری بردند و رده اند که ما ششم بن محمد  
 حنفیه بن حضرت امیر المؤمنین ۴ و قاسم و طیب و حمزه در مدینه بودند شبی حال بسیار گشت  
 حضرت رسول الله را با ششم در خواب دید که گفت ای جان پدر رضی و عمرم سفر عراق  
 در پیش گیر که فرزندم سید جلال الدین بن شرف بن امام موسی کاظم را فرزندان  
 امام محمد تقی ۵ و بعضی از فرزندان امام علی نقی ۴ در دست خاجیان طارم کرده  
 شده اند و حضرت اما مزاده با ششم را با ششم متبع بند گفتندی بسبب آنکه حضرت  
 امیر المؤمنین ۴ از بان خود را در دمان وی کرده بود و بازو بند خود را بر بازوی وی بسته  
 چون از خواب درآمد سفر عراق را بخود قرار داده قریب چهار صبح آمد و که بعضی از  
 طایفه بنی اسد و بعضی از آل با ششم و اقربای وی بودند مثل برادر زادگان بودند علم  
 سبز و سفید بر پای کردند و علم را بر ابقاسم بن حمزه بن حضرت امام موسی کاظم ۴  
 داد و لشکر بیست و هشت چهل و بن محمد بن امام محمد تقی ۵ داد و روانه کرد و رسیدند و همچنان  
 میآمدند تا نزدیک ولایت طارم رسیدند و خبر حضرت سید جلال الدین بن شرف رسید  
 که با ششم بن محمد بن حنفیه بن امیر المؤمنین ۴ با چهار هزار مرد بایداد شما آمدند چون شما هزار

بن محمد بن شمسید شاد شد و حسن بیک استجوار بقربش نشیند از در جوش پوش با استقبال این  
 فرستاد و سپوزانامه زاده هاشم فرود نیامده بود که خبر آمد ملک شاه سپهران بن ملک غازی  
 بن ملک کاو و حسن بن ملک اشرف بن ملک کیخسرو بن ملک کیقباد بن ملک بهمن  
 بن ملک شاه میران بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار یاقرب چهلنزار  
 مرد و یکجمله و یک رنگ آل محمد بنجدست میرسد چون حضرت سید جلال الدین اشرف متبحرین  
 پیششید شاد شد و بر آن مردم آفرین کرد و دعای خیر گفت بفرمود تا طلبهای بشارت  
 فرو کو فستد و درین فکر بود که از طرف مغرب شاهزاده هاشم تیغ زن در رسید و از  
 جانب شرق ملک شاه سپهران در رسید و خود را در دست و پای سلطان سید  
 جلال الدین اشرف انداختند و آنجا شاهزاده فرمود تا عینیتی که در شهرزنگان گرفته  
 بودند تا نماز ایشعیان قنمت کردند و انام زاده هاشم و سید جلال الدین اشرف  
 در یک مکان بر سر فراش نشسته بودند که جاسوس ابو المعالی از لشکر خوارج آمده  
 لشکر مسلمانان را مشاهده نموده در همان شب خبر برد و گفت لشکر ابو ترسیان و سلطان  
 ایشان نه آنست که تو دیدی شوکت و عظمت ایشان زیاده از آنست که بتقریر  
 لسان بیان تواند نمود و نقلست از سلطان حاجی بابا محمد و یکی که هاشم سپهر محمد  
 خفیه بوده است و حضرت محمد خفیه نام خود را باو گذاشته و او را پیش از زمان  
 حضرت امام زین العابدین علیه السلام در شهر طارم بموضع میوزن شهید کردند و این هاشم  
 نام آن هاشم داشت و گویند جاسوس ابو المعالی چون تقصیل لشکر را بیان  
 کرد ابو المعالی در چشمش گفت تا تعداد لشکر خود را بگویند صد و بیست و شش هزار  
 خواجه نقیله آورند و لشکر اسلام پنجاه هزار مرد بودند آنجا حضرت سید جلال الدین  
 اشرف بفرمود تا سراسر امرویه بیرون زدند و لشکر روی بطارم نهادند چون بموضع

رسیدند که آنرا بازگشت فرستادند و آنجا ترسائی بود که دوست و بیست سال  
داشت آواز داد که یا امیرالمومنین بنزد من بیا که مرا چند سخن بایست  
اگر قبول طبع شما باشد و اگر قبول ندارد بگویم حضرت سید جمال الدین  
عنان مرکب بدینجا بیکاه راند ترسا سلام کرد و گفت یا امیرالمومنین  
سال عظیم است و متاراهه سلیمان از برج بخشن میرون آمده و کار خاریان  
دارد که روی سپاه ایشان بجانب قبله است و روی شما بجانب دریا  
فرمود تو علم بخوم میدانی عرض کرد آری حضرت فرمود فلان ستاره را اینست  
عرض کرد بنیشتاسم حضرت فرمود حکم زمین را میدانی که در زیر پای تو  
ترسا گفت سخن را از چه رو میگوئی اما فراده فرمود من و خوش بدم حضرت محمد  
رسول الله را در خواب دیدم و مرا خبر داده است که سپاه بزرگ حضرت رب  
العالمین توفیق رفیق کرده بوضع ترسائی خواهی رسید و جنگی که بای تو خواهد  
بود در زیر پای ترسا هفت خم زده است و ششهای طلا بر سر آن نهاده و خانه است  
پرازه سلیمه و خانه دیگر است پرازمت خدا اگر صد سال لشکر تو بخورند با تمام  
ترسد چون ترسا این سخن بشنید حضرت فرمود تا آن زمین را کنند دهان جاب  
که ترسا ایستاده بود هفت خم زده شد و خانه پیدا شد پرازه سلیمه و خانه دیگر  
پرازمت هر چه خواستند برداشتند چون ترسا این حال را دید در ساعت  
کله شهادت گفت و مسلمان شد و آنگاه آنها را بشکر قنوت کردند و همه را  
برداشتند و بیا بآن قلعه رفته خیمه زدند و آورده اند که هفت سال در آن جایگاه  
نشینند و آخر الامر خاریان بجان آمده حریف عظیم در پیوسته و اول سیکه از  
خاریان بریدن آمد منصور گوی بود و از سپاه فرمود تا آن ملک شاه میران

تا روز هفتاد هزار مجرای بخت و آخر الامر شهباه خواجه شخصی تیری میزدخت و  
چشم راست ملک شاه بجز این را ضعیف گردانید چون لشکر اسلام ملکه زاده  
خود را چنان دیدند همه بیکجا رجمه کردند تا هزار و چهارصد کشته شدند و ملک شاه بجز این  
کسی ندید و بجز دو شهید و آن یمن و بسیار خود را بر اینها میزدخت و او از میدان که  
سایه که کار شمار را بسیار از آنکه او از شیعیان را میزدخت و او از مصاف  
باز کرد که دیدار است سیریم ملک شاه بجز این باز نکرد و کار از این میگردید و بر  
شهادت کرد بعد از آن با ششم تن بجز این آمدند و شهید پوشیده و بر سب  
گبود سوار شده چون شیر غران که از پیشه بیرون آمد هر که را بر سر زد می تا سینه  
شکافتی و هر که را بر میان زد می چون خیار تر بدو نیم کرد می و همچنان می کشت  
تا هزار و چهارصد کشته آخر الامر مرد می از کمینگاه بیرون آمده ضربتی به  
شاه هزاره زده ویران شد و اما بعد و اما الیه را چون دانکه ویران را  
دفن کردند و مشهدی ساختند چون لشکر خواجه خود را کشته دیدند همه بیکجا  
رجمه کردند و هزار نفر از خواجه کشته اما قاسم و حمزه بن حضرت امام  
موسی کاظم و حسین بن محمد بن حضرت امام محمد باقر را در آن روز شهید کردند  
و مشهدی ساختند چون حضرت سید جلال الدین اشرف دید که روز تنگ  
گردید و شب در آن بفرمود که شعیب با چند نفر دیگر رفتند و باروت ریخته  
قلعه را آتش زدند و هزار خانه خواجه را سوخت و آن قلعه را خراب کردند  
و ابو المعالی روی بهر کتبت نهاد چون بزنگان رسید می هزار و چهارصد  
آن آمدند و حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف در طیارم نشستند و  
خبر آمد ابو المعالی خارجی با قرب سی هزار مرد بر سر شاه میا سینه کتک میزدند



چون این سخن بشنید با این عیان و خویشان نیز از لشکر جمع کرد و با خوارچ جنت کرده  
 فرمود ای ابوالمعالی تا کی میکیزی اگر مردی داری میدان کن ای چون ابوالمعالی  
 این سخن بشنید در میدان آمده با حسن بیک مقابل نمود و وطن چند از هر دو جاست بد  
 شد و بعد از آن حسن بیک کنداز بازو برداشت و بدان انداخت چنانکه  
 حلقه حلقه پیچیده گشان گشان از اخذ دست سید جلال الدین شرف آورد و  
 حضرت را چون چشم بر آن افتاد بغیر مؤانرا گشتند و آن بی از خوارچ گشته  
 نیز از لشکر استجلاو گشته شدند و غنیمت بسیار گرفتند و حضرت شاهزاده امیری تلک  
 را تحسین بیک استجلاو داد و دعای در حق وی فرمود و حضرت سید جلال الدین  
 اشرف با قرب بی نیز از مرد غنیمت روی بدار المرز جیلان نهاد و چون بشهر  
 لاهیجان رسیدند قرار گرفتند و مردم اشهر با حضرت سلطان سید جلال الدین  
 اشرف بیعت کردند و تمام جیلان بتصرف آنحضرت درآمد هر سال حسن بیک  
 با جماعت استجلاو میآمدند زیارت آنحضرت و آنحضرت بتردعی خیر در خواست  
 میکرد آورده اند که حضرت سید جلال الدین اشرف در اسناد خود آورده  
 که طایفه استجلاو از ماند و از ما جدا شدند و جان خود را از برای ما فدا کردند  
 رحمه الله علیهم اجمعین و آنحضرت نوزده سال در شهر لاهیجان ماند و حکومت  
 کرد چون بسال میتم رسید بغیره شمردی بخوش در ولایت کلپا بکان بود و خروج کرد  
 در شهر لاهیجان آمدند حرب در پیوستند آخر الامر حلقه پوش نام تیری رسیدند حضرت  
 سید جلال الدین اشرف زده ویرا شنید کرد آورده اند که وقتیکه آنحضرت رسید  
 که نوزده سال باران از آسمان زمینین بغایت خشکی پیدا شده مردم بسیار از  
 که سنگی پلاک شدند و حضرت سید علی گیمای بی با هزار مرد غنیمت رفتند که نقش

مبارک حضرت سید جلال الدین اشرف را که زیر درخت افتاده بود بردارند و دند  
 که چهار علم نور بر سر وی افزاشته که تا ساق عرش پیوسته بود و دو و پلنگ سر داشت  
 و می نهاد و جاده در خاک و خون آغشته و گرد و خاک نشسته و بر آرد آشفته و هوا  
 شهر لایحان برده دفن کردند و مشتمی عالی ساختند و هر سال زوی کران  
 و ولایات بسیار نظر می شود آورده اند که بعضی از اولاد امام علی النقی ع از بغداد  
 روی بولایت می نهادند چون بشهری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند تا  
 یونس و یوسف و سلیمان از روی بولایت نظر نهادند چون بای می رسیدند  
 اما عزیز و محسن از بغداد روی بولایت می نهادند چون بحسین آباد رسیدند  
 ایشان را شهید کردند اما عبد الفضل و عبد المعالی در ولایت یابا منصور  
 افتادند و ایشان را در موضع خارشید کردند اما حمزه و رضای بن حضرت امام  
 موسی کاظم در زمان مامون الرشید در شهر در امین آمدند و آنها را شهید کردند در موضع  
 موسسان مدفون شدند اما فرزندان ابراهیم بن امام علی النقی ع از هند و انطربادی  
 از روی بولایت استر آباد نهادند چون بشهر استر آباد رسیدند ایشان را شهید  
 کردند و در همانجا مدفون ساختند تمام شد ذکر اولاد حضرت امام علی النقی ع

در ذکر اولاد حضرت امام حسن عسکری علیه آلاف التحية والثناء

در اخبار آورده اند که حضرت امام حسن عسکری ع بعد از وفات پدر در سال ۴۰۰  
 که در ولایت شام تادین رسول خدا ص بقصر او شد و لشکری اندازد جمع  
 کرد و این است از شیخ حسن خوارزمی که جمده هزار اکابر در دیوان آنحضرت می نشستند  
 اول کسیکه بیعت کرد محمد بن عبد القدر بن عبد المعالی بن مسعود شیرازی بود و

مردم بهیت میکردند چون حسب الامر آنحضرت از جانب آسمانی برآمد روی بشام نهاد و شام  
 سخن کرد و انبیا و اولیای ایشان چندان اسیر گرفتند و غنیمت بدست آوردند که حساب  
 آنرا که خدا تعالی دادند و مقتدا برادر خوارجر باقتل رسانیدند و بعد از فتح شام روی  
 بولایت ری نهادند چون به شهر قم رسیدند اکابر با استقبال بیرون آمدند و زمان آن حضرت  
 بر بالای بامها بنظر آنحضرت آمدند نقلست که امام حسن عسکری چون به شهر قم درآمد دید  
 حایه سفید پوشیده بود و حایه سفید بر سر نهاده و در آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 بر دوش افکند و مصحف حضرت امیر المؤمنین ع حمل کرد و خلق بسیار بدست و  
 پای آنحضرت افتاده بودند بسیار کور و کر و مغلوب شفا یافتند و چون حضرت امام ششم  
 هم نزول فرمود و مدت ده روز بماند بعد از آن روی بجانب سیستان و چون به شهری  
 رسید مردم تمام با استقبال آنحضرت آمدند و بسیار ندو و علوه آوردند و حضرت امام  
 علیه السلام همه ایشانرا قبولی نکرد گفتند یا بن رسول الله پدر و مادر ما فخری تو بود  
 مادر زمان عبد الملک مروان خیزید میدادیم و محبت شما را از دل بدر نکردیم که چه بدست  
 که ما را اینجا کی از نظر قیادک انداختی حضرت ابن اسحق بشنید گفت ای مادران بدیدیم  
 که این شهری آن شهر است که چون ناحی حضرت امام حسین ع از سبب وی بخت  
 شده است و هر زمین که غله میرود و هر باغی که میوه میدهد تمام از زمین خون کشیده  
 اطاعت میخواند آنکه حضرت امام م مردم را و ادع کرده روی بکوه باید و لو اسان  
 نهاد چون در لو اسان نزول کرد فرمود ما حاضرین عبد الله را اینجا اندوید  
 فرمودند تا ما به باطراف و جانب نروستند مضمون نامه آنکه چون نامه من بشما  
 رسید باید که مساجد بنا کنید آورده اند که چون نامه باطراف و جانب رسید به مقتدا مسجد  
 دیگر و ز بنا کردند و اول مسجد در لو اسان بنا کردند و هر مسجدی را شده بر نه نهادند

که اگر آن مسجد خراب نشود مگر باره آبادان کنند و چون مسجد با تمام شد حضرت امام  
 ده روز در لوانسان نشست و آنکه یحیی بن عبد الله بن محمد بن فضل بن حسن بن اسحق بن  
 هارون بن زید بن امام حسن بموضع لوانسان گذاشت و آن مسجد را بدو سپرد  
 روی بولایت بغداد نهاد چون شهر سامره رسید مقصود حضرت را زهره و او شکر  
 و آنحضرت را یکفرزند بود حضرت امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله  
 و سلامه علیه وعلیهما حمیدین و در چاه سامره غایب شد و او زنده است و ظهور  
 خواهد کرد و عالم را از نور خود منور خواهد کرد انشا الله تعالی در اخبار آورده اند که محمد  
 بن عبد الله بن محمد بن رضای بن عمران بن اوزان بن یوسف بن جعفر بن عبد الله  
 بن مطهر بن هادی بن حضرت امام زین العابدین بموضع رومی بولایت دالمرز  
 جیلان نهاد چون بناتکه رسید وطن ساخت و مدتی ویرانه‌های  
 کشفندی و مهدیر اچار فرزند بود یعقوب و علی و محمود و حسین و یعقوب و علی  
 از جیلان روی بولایت رستمدار نهاد چون بناتکه رسید دالمرز  
 الناده و وطن ساختند و دوازده هزار سیدی و موسوی و رضوی و علوی  
 در ولایت جیلان از ظلم خاندان محلی النسب بماند بعضی را شیخ خوانند و بعضی  
 را کیا گویند اما فرزندان ابراهیم بن علی بن اسحق بن حسن بن جعفر بن یحیی بن اوزان  
 بن محمد بن حسین بن زید بن حضرت امام زین العابدین بموضع رومی  
 الدین از حله روی بولایت شهریار نهاد چون بدشت مرو آباد رسیدند وطن کردند  
 و ذریات ایشان بسیار شد بالقراب سینی الما قوام الدین از مرو آباد فراموش  
 روی بدالمرز نهاد چون بازندان رسید و وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار  
 شد بالقراب میر زندک و رکن الدین در ولایت هزاره حریب افتاده و وطن جست

و ذریات او بسیار شد بالقاب حبسینی اما محمد در مد آباد بماند و پسر است فرزند بود  
 سید محمد و سید قاسم و سید رقیی اما سید محمد در شب مراد آباد بماند و سید قاسم  
 در ساوخن بلاغ در موضع کسین افتاد و وطن ساخت و سید رقیی در ولایت  
 شهریار وطن ساخت و ذریات او بسیار شد بالقاب حبسینی اما از اولاد علی  
 بن محمد بن جسام الدین محمد بن کامل بن سلیمان بن حمزه بن مطهر بن عید الله بن ابراهیم  
 بن امام زین العابدین ۴ جعفر و ابراهیم و حسین از حله روی بولایت بهمان نهادند  
 چون بدان ولایت رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حبسینی  
 اما اولاد عبد الله بن جعفر بن یوسف بن یعقوب بن محمد بن حضرت امام موسی  
 کاظم ۴ و اذنان و عمران از بغداد روی بولایت بهمان نهادند چون بشهر  
 بهمان رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و از آنجا فرار نموده روی بولایت تفریش  
 نهادند چون بولایت تفریش رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار  
 شد بالقاب حبسینی اما فرزندان جعفر بن عقیل بن قاسم بن ابراهیم بن سلیمان  
 بن سعید بن احمد بن هادی بن امام علی بن موسی الرضا ۴ یعقوب و یونس  
 از بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند وطن ساختند  
 و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما از اولاد حضرت امام  
 زین العابدین ۴ بعضی در دارالمرزجیلان افتاده وطن ساختند و محسنی  
 النسب بماندند و الله اعلم در اخبار آورده اند که سه نفر از اولاد  
 حضرت امام موسی کاظم ۴ در شیراز مدفون میسب باشند و تربت مطهره ایشان  
 مشهور و متین و آثار و ولایات و کرامات در منارات ایشان بظاهر بیست و نوار  
 آنجا سید بنی الامراء معصوم احمد بن امام موسی کاظم علیه السلام در میان شهر

سید  
 جعفر

قریب مسجد نوافلاده امیر مقرب الدین محمود بن مذکر که از خاندان و مقربان ملک  
 سعد ابو بکر بن سعد بوده عمارتی در خاطر داشت و در آنجا یکا قبری یافته اند که  
 گشته شخص مبارک بنحمان در حال اعتدال تغیر و تبدل درویش را کرده و فانی  
 که در آنکشت مبارکش بود استیاض فرموده اند منقش بود بنام احمد بن موسی  
 ائمه و افاضل و عقلا و اعیان شیراز جمع شده اند و تحقیق کرده صورت در حضرت  
 انابک محروص داشتند انابک ابو بکر مشدی بر آنجا ساخته و عمارتی بنا  
 فرموده و بعد از زمان اشتیاق بشاه چراغ یافته و خلق شیراز بعد از آنکه بکرامت  
 و قرات در حالت فرومانگی و حیرت التیا با نجاب کرده اند و استمداد  
 فرموده اند و مقاصد و مطالب ایشان محض آمده بدین منوال مشهد بکبر  
 بشاه چراغ اشتیاق یافته و یکی دیگر نام زاده بحق محمد بن موسی رضوان الله برابر  
 مرار بر زکوار و قریب بازار بزرگ مدفون است و یکی دیگر نام زاده معصوم حسن  
 بن موسی در محلت باغ قلعه از محله شیراز افتاده و بکند باغ اشتیاق یافته چه در اول  
 که شخص مبارکش ظاهر گشت در ایام سلطنت انابک بوده و بر سر قبر او گنبدی  
 ساخته بود و بعد از ایام از حال بگردانیدند اما اسم گنبد بر آنجا بر قرار و باقی است  
 و یکی علی بن حمزه نوخواست به بود چون مامون نسبت با و عذری در خاطر داشت  
 از بغداد بخرجیت و پیاده بشیر از آمد در عهد سلطنت عضد الدوله بویج هارون  
 مامون باید از او افتاد اما فراده میرسد جمعی از ملا عین ظلم بر سر بیل ایشان از  
 رشتید کردند و قبر مبارکش بیرون دروازه اصطخر به مشید جلال الدین بن  
 حمزه اشتیاق دارد و واقع گشته در ذکر سیدان سید قاسم بن سید  
 نبودند در اخبار آورده اند که نکات یزدجرد بن ملک سید قیل بن سید اسماعیل بن

قریب

قریب  
 قریب

از برای فرزند خود ملک شاه غازی خواست آنگاه حاقان قاصدی بزرگ ملک  
 یزدجرو فرستاد که در ولایت ری چهره ساز شدت دارد که همراه دختر خود و پسر ششم چون  
 ملک یزدجرو این سخن بشنید شاد شد و گفت در ولایت ما همه ششم ساز هست  
 غیر از کنگره نواز که در ولایت ما نیست مقصود آنست که چند نفر کنگره نواز  
 را از اینجا ببرد و آنه کنی همراه زنان کویند که کنگره نوازان همراه دختر  
 پادشاه روانه نمودند چون ولایت ری افتادند وطن ساختند و ذریات  
 ایشان بسیار شد بالقاب کنگره نواز تا زمانی که ملک شاه غازی از دنیا فر  
 کرده بکار جهمت حق پیوست بعد از پنجاه سال دیگر کنگره نوازان فغان نمودند  
 که ما سیدیم اما عرب کنگره نواز و فرزندان ایشان را بموضع کلبا پیه افتادند و وطن  
 ساختند و ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناتقی سید خواندند اما محمود  
 کنگره نواز و فرزندان در شهری افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار  
 شد خود را بناتقی سید خواندند اما ابراهیم کنگره نواز و فرزندان در ولایت بمان  
 افتادند و وطن ساختند بموضع کجک و خود را بناتقی سید خواندند اما حسین  
 کنگره نواز با فرزندان و برادران و برادرزادگان بموضع اوستان میمون  
 آباد افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناتقی سید  
 خواندند اما بهرام کنگره نواز و فرزندان و برادران و برادرزادگان در شهر  
 زرین آباد و وطن ساختند و بناتقی خود را سید خواندند اما حسام الدین  
 النسب بآباد و وطن ساختند و بناتقی خود را سید خواندند اما حسام الدین  
 حضرت امام نمودن و برادران و برادرزادگان و اولاد و اقربا هزار و  
 مشهور و متین و آثار شهر شیراز افتادند و خود را بناتقی سید خواندند اما ایدان شاه  
 انجا میدی که امانده معصوم نواز و فرزندان و اولاد و اصحاب او سیدین بودند

بناتقی  
 سید

# ملحقات کتاب کنزالاسماء

۱۰۴

در شهر تریز افتاده وطن ساختند و خود را ناحق سید خوانند اما سراب کنگره نواز و  
فرزندان و محراب کنگره نواز در شهر آذربایجان افتادند و خود را ناحق سید خوانند  
اما قاسم کنگره نواز در ولایت رودبار قصران افتاده بموضع رودکن وطن ساخته  
و خود را ناحق سید خوانند اما علی کنگره نواز در ولایت شمران بموضع در علیاب  
افتادند و وطن ساختند و خود را ناحق سید خوانند اما یوسف کنگره نواز و  
حمید کنگره نواز در شهر شمشاخ افتاده وطن ساختند و خود را ناحق سید خوانند  
اما غایت کنگره نواز و هدایت کنگره نواز در شهر گنجان افتاده وطن ساختند  
و خود را ناحق سید خوانند اما هادی کنگره نواز و فرزندان و برادران هزاره  
یک صد و پنجاه نفر بودند و بی ولایت اصفهان نهادند چون بموضع کلاته  
افتادند در همان جا وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد و خود را ناحق سید خوانند

در ذکر انساب سادات جلیل القدر مشهور در هندوستان و غیره

سادات امر دهمه قریه از مضافات دہلی است سادات آنجا از اولاد سید شرف  
الدین شاه بن سید علی بن سید رضی بن ابی المعالی بن ابی الفرج بن سید داؤد  
بن سید حسین بن سید علی بن سید بارون بن جعفر کذاب بن امام علی الهادی ع  
میباشند نسب سادات گردیز مشهور در هندوستان مثنی میشود بسید بارون  
بن جعفر کذاب بن امام علی الهادی علیه السلام نسب سادات بننگر ایشان از  
اولاد سید بدرالدین بن سید صدر الدین محمد الخطیب بن سید جمال الدین بن  
نجاری بن سید محمود بن سید شجاع الدین بن سید ابراهیم بن سید قاسم بن سید  
زید بن سید جعفر بن سید حمزه بن سید بارون بن سید عقیل بن سید اسماعیل بن

در ذکر انساب سادات جلیل القدر مشهور در هندوستان و غیره



سید ابی الحسن علی النجاشی بن جعفر کذاب بن امام علی الهادی علیه السلام میباشند  
 نسب سادات نجاشی طایفه بزرگوار سادات صاحب سعادت که در  
 ولایت هند و ملتان و لامور و دلی میباشند جدا علی ایشان سید جلالت  
 جن جن بن سید علی بن سید جعفر بن سید محمد بن سید محمود بن سید احمد بن سید  
 عبد الله بن سید علی بن سید صفور بن سید یحیی بن امام علی الهادی علیه السلام  
 از جانب عراق به بخارا افتاده و چون بعضی از یاریم بعد از صحبت مروانیا  
 اینجا گرفتار گردید قامت اندازد و دشوار دیدار زردی خطر از متوجه کابل  
 شد چون بکابل رسید و دلبهای اینجا عت رانانند اهل بخارا بمرتبه شکست  
 خارا دید مجاورات ایشان را نیز غلبه میزدند از غایت حیرت و ملالت کباب  
 رسید زبان بمضمون این بیت بر کشید به قتل غامی آرزو دارم هلاکوخان  
 گجاست به زانکه از سر حد کابل تا بخارا گشتنی است آخر الامر بولایت هند آمد  
 و با اهالی اینجا اظهار نمود که ما از بخارا ایم و در تثنی شکست خارا را نیز میباریم بن سید  
 مذکور و اولاد امجد او مدت بسیار در سواد هند روزگار تقیه میگذرانیدند  
 و از سلاطین اینجا تقیم و رعایت میخواستند تا آنکه سبب استمرار فلان  
 مدار و تقیه جمعی کثیر از انطا یقه علیه نذهب پدران بزرگوار را کم کردند و  
 بعضی از ایشان که صاحب فضل و کرامت بودند مانند سید را جو حجت  
 و جوی نمودند و ذیل هم نشان از لوث الزام تقیه منزه و پاک بود و پیرو  
 نذهب اجداد بزرگوار را سبک دند نسب سادات بنی زهره از اولاد  
 الفضلاء سید علاء الملمه والدین ابو الحسن علی بن ابی ابراهیم محمد بن ابی علی  
 الحسن بن ابی المحسن زهره بن ابی المواهب علی بن ابی سالم محمد بن

ابی ابراهیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد الله الحسین بن ابی  
 ابراهیم اسحق الملقب بن الامام ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام میباشند  
 نسب سادات دراز کیسوار اولاد زید انجندی سید محمد کیسوار زید فون تکبر که  
 من بلا و کن بن سید یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن حمزه بن  
 واد بن ابی الحسن زید انجندی بن ابی عبد الله حسین الله ان بن ابی منصور محمد  
 الاکبر بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید الشید بن علی بن الحسین میباشند نسب  
 سادات بنی مکه که ایشان بنی عبد الله بن کونید خانواده بزرگند و سادات  
 خالد جات در عرض عراق کوفه بکسرت عدت و عهد مشهورند از اکابر  
 کوفه بوده در زمان سید مرتضی علم الهدی نبی و اصالت خود در کتاب  
 بغداد و عراق عرب میشده اند از نسل عبد الله رابع اند که منتهی میشود عبد الله  
 ثالث و عبد الله ثانی و عبد الله اول که عبد الله الاعرج بن الحسین الاصغر بن  
 الامام الهام ابو الائمة الکرام علی بن النعمان علیه السلام است نسب سادات  
 بنی محمد از اخیار ذریه رسول محمد از نسب شریف ایشان ابی علی النخاع النقیب  
 سیر الحجاج میرسد نقابت شده مشهور حضرت سیر ۴ و امارت حج الاسلام مدتی  
 با کابر آن سلسله معوض بوده سید جلیل القدر نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان  
 شمس الدین ابو القاسم علی بن عمید بن عبد المطلب بن جلال الدین ابو نصر ابراهیم  
 بن سید عمید الدین عبد المطلب بن شمس الدین علی ماضی است که آخر نقبای بنی  
 عباس بود و این شمس الدین علی ثانی در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از انجند  
 بخراسان آمده در سبزوار متوطن شد و ایالت سبزوار با متعلق بود و همچنین سید  
 سیر محمد قاسم نسایب که در سبزوار متوطن است و میر شرف الدین علی از سبزوار

بر پنج رتبه لقب النبالتی پنج و توابع آن با او شان معوض شد بعد از وفات شان نیز  
از پنج جدا شده بنده فرستند و احوال اولاد امجاد ایشان در سنده اقامت دارند و  
سادات بنی مختار ذنب سادات انجویه از عیان سادات شیرازند و در قدم  
نیش از دیگران ممتازند نسب شریف ایشان بقاسم الرشیدی بن ابراهیم طباطبائی  
حسنی منتفی میشود بعضی از ایشان بولایت سنده افتاده در انجا نیز نفقه میکنند و در نزد  
سلاطین آنجا بزرگ و صاحب خیل و چشم و طبل و علم اند نسب سادات مرغشیه  
مختفی نماید که مرغش بر وجهی که در کتاب صحیح اللغه مستفا میشود بلده است از خزینه  
موصول هستند از اولاد علی المرتضی بن عبداللہ بن محمد بن الحسن بن حسین الاصغر  
بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام این طایفه چهار فرقه اند فرق  
اول سادات عالی درجات ما زندران فرق دوم سادات شوشر که در اصل  
از ما زندران با نیا آمده اند فرق سیم مرغشیه اصقبا ن که اصل ایشان نیز از ما زندران  
با صقبا ن آمده اند فرق چهارم مرغشیه قزوین که از قدیم الایام در آنجا یاراقو  
دارند و ساکن میباشند و همواره بنده بنی حاتم علی نموده اند نسب سادات  
رضویہ بشہد رضاع و سادات رضویہ مخصوصہ قم مجموعہ بانی عبداللہ احمد فقیہ قم  
ابن محمد الاعرج ابن احمد بن موسی المبرقع ابن الامام محمد تقی علیہ السلام منتفی می شود  
نسب سادات موسویہ از اولاد احمد بن محمد الاعرابی ابن قاسم بن ابوالقاسم حمزہ  
بن امام موسی کاظم میسرند نسب شرفا و حکام مکہ معظمہ از اولاد جعفر المکنی  
بابو محمد بن محمد الامیر بن حسن الامیر بن محمد اکبر بن موسی بن عبداللہ بن موسی جون  
بن عبداللہ تحف بن شعی بن امام حسن عسکری باشند نسب سادات نوریہ که در پیش  
مطون اند ابتدای سلسلہ از سید نعمت اللہ بن سید عبداللہ بن سید محمد بن سید

545

حسین بن ابی حمزه بن سید محمود بن سید غیاث الدین بن سید محمد الدین بن سید  
 نور الدین بن سید سعد الدین بن سید عیسی بن سید موسی بن سید عبد الله بن الامام  
 ابی الحسن موسی کاظم علیه السلام است و بنی راجنین که قلیل الوسایط باشد  
 ائمه الساب عالی گویند نسب سادات قنوج از اولاد زید عم سید صدر بن  
 القنوجی البهائوی بن سید عبد الله بن سید شایم بن سید احمد معروف به سید  
 منجلی بن سید عبد الله اول متل وارد شد به قنوج و ساکن شد در آنجا بن سید عبد الله  
 بن سید محمد بن سید سراج الدین بن سید تاج الدین بن سید علیم الدین بن سید کمال  
 الدین الترمذی بن سید کمال الدین وارد شد از ترمذ به بند و متوطن شد و فرقی که متل بن  
 اعمال سرزند بن سید عثمان بن سید ابی بکر بن سید عبد الله بن سید طاهر بن سید زید  
 معروف به زید سدید و لقب بعزم عمر و الترمذی الذکور از ایشان هستند سادات  
 بنو نور بن مضافات متبل و از ایشانند سادات سامانه و بعضی از آنها معروف اند  
 به اولاد منجلی در سامانه و بعضی سادات بخاری شهوند و الله اعلم بالصواب

### خامنه

بر خداوندان دانش پیش و اصحاب فطانت و فراستش فخری و مستور نماید که  
 علم الساب و نسابه در از منته قدیم و مردمان توخ و شش متد اول بوده چنانچه  
 در عرب جمعی معروف بوده اند که علم الساب و ثرا و عرب را نیکو میدانستند  
 و ثمره رای معرفت خانواده که صاحب صفات پسندیده بوده اند میباشد  
 چونکه اخلاق و صفات نیکو و رویت و در حکمت فن اخلاق حکما آن را بوار داشت  
 فخریده و خلاصه چون معرفت الساب و هر خانواده و شجره را در کتب و دفاتر  
 ثبت میکرد و اندتا معلوم کرد و نیکو و ثرا و بوران خانه آبا و ککان و سب

احاطه سماعت و شجاعت و سیادت و شرافت و نجاست بخیر بنی است که  
 منافع خیرت نژاد نیکو بعرش برین رسانیده و با خصوص سادات عالی درجات  
 و اما مزادگان واجب التعظیم که قبور ایشان در هر خطه و مقام گاهی از عرب و عجم  
 نشانی و علامتی است برای این دو دمان فاما شرح حال هر یک و مقام کدام  
 و کیفیت حالات و اطوار ایشان بشیر و بشیر مخفی بوده و اگر چه شرح حالات هر یک  
 را در کتب رجال علمای امامیه و عامه ذکر نموده ولی متفرقه و کتابی مجموعه و مفصل  
 بدست نرفته تا درین اوقات بتأییدات حق سبحانه و پر تو انوار هدی کتابی نسبت  
 افتاد که بنام کتزالانساب بوده نسبت به پیش بسید مرعشی علم الهدی بود لهذا  
 برای معرفت انساب سادات عالی درجات سندی نیکو بود و این بنده قلیل  
 البضاعه اقل عباد الله میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی بعون الله ملک التوکل

آز این یورطبع در آورده امید که مطالعه کنندگان از آن  
 بهره مند شوند و بانی را بدعای خیر یاد نمایند

بتاریخ غره شهر ذی القعدة الحرام ۱۲۸۱  
 بخط اقل عباد الله میرزا محمد

شیرازی صورت تمام

پذیرفت و سه  
 بیت


MIRZA MOHAMED SHIRAZI  
 ملك الكتاب  
 BOMBAY

رسیده رسید

غرض از ترتیب و تیسیر این کلمات ربانی آیات اینکمه خیری که ذخیره آخرت و باقیات المصالحات  
خزائن و ما عندکم یقیذ و ما عند الله باقی باشد نیست مگر کتب راه معرفت و پیروی الهام شریف  
غزالی محمدی و اهل بیت طاهرین ایشان لهذا بحسب ذخیره و باقی ماندن ثواب مستمری دایمی  
این توفیق و سعادت نصیب و شامل حال عالیه رفیع جایگاه سعادت مسرعه آقا میرزا  
محمد حسین خلف صدق و حرمت و غفران پناه مرحوم بهر در حاجی میرزا علی نقی شیرازی  
کرید که کتاب بحر الانساب که مشتمل بر شرح احوالات امام زاده کان واجب التعظیم و التکریم  
و سادات عالی درجات که مشتبعل با سلسل و اسباط حسنی و حسینی است و شرح احوالات  
مقابر ایشان بخوبی که معلوم و مکتوف گردد و معرفت هر یک بوجه کمال حاصل شود که  
مردمان که علی الله مورد و الشهور معرفت احوال ایشان را نموده در مرار و مقابر ایشان  
از روی معرفت زیارت نموده و فواید عظیم حاصل نموده و ثواب آن را واصل و غایب  
آن مرحوم بهر در مغفور و والد ماجد ایشان که مرحوم حاجی میرزا علی نقی نمایند متوقع از خواننده  
کان و مطالعه کنندگان اینک و واقف و والد ایشان را بیاد ذکر خیر شاد فرموده و ثواب  
آن را با واقف و والد رسانیده و قفا محاشی شریک و جلسا مؤبداً بحسب لایسج و لا شری و لا یخون  
فمن فعل ذلک یحیی القعب و انقضت من الله فیما یجوانی رعداً و ما یقنا و ذکرنا لعل الله  
یوفی نعمه بطلب رضایه خیر معین و مخفی نماید که این کتاب خطاب بمی کتاب نیکوئی است در شرح  
احوال امام زاده کان و اگر چه علماء اعلام و فقهاء و مجتهدین و علماء رجال بواسطه بعضی از اخبار  
عالمیه آن قریح در آن نموده و بعضی کلمات آن را مانع دانسته باخبار اصول کافی و ضروریات  
که معتد علیهها باشند در نزد ایشان ولی جمعی دیگر از علماء و شیخ بعضی از اخبار آن را نموده و حکم در  
صحت نموده مثل مرحوم آخوند در سندی و غیره و حقیقتهای خود را گذاردیم بر صحت بعضی از اخبار  
آن و صدق یقین را در معیشت امام زاده کان و شهرت و نقل خلف از سلف و صحت این  
قبور متعین بشما در حال است و هذا سفرنا و رقتنا و انشدنا علیه و انما الاخر امام الکرام محمد جعفر

سایه  
شب

سلام بر سحر خاگر صفور  
حاجی که بر لب لعل خورشید

دست الله که آن فقه دهد او را  
بالمیوز خانه انگریز خدایت خلعت  
مشتی از  حاجی که بر لب لعل خورشید  
در کربلا لعل

حکیم محمد رفیع

حکیم محمد رفیع

حکیم محمد رفیع

حکیم محمد رفیع

حکیم محمد رفیع

حکیم محمد رفیع

حکیم محمد رفیع

حکیم محمد رفیع

حضرت امیر المؤمنین ع  
امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد حنفیہ و  
ابوبکر علی و عمر علی و عثمان علی و عقیق علی و ہسل و ز



1129



92.

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY**  
**ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

1922

